



SHOFAR

شوفار

فتریه قدراسیون یهودیان ایرانی



Soudi

VALENTINI HOME

Beverly Hills

ولنتینی

بورلی هیلز



عرضه کننده زیباترین و نفیس ترین

پارچه های پرده ای ، رومبلی ، روتختی ، حوله و . . . با قیمتهای استثنائی

Fabrics Trimmings Pillows Bedding Throws Curtains Towels

The Finest Selection of Silks, Jacquards, Trims and More
LUXURY YOU CAN AFFORD

۳۶۰ لاسینگای شمالی

نیم بلاک شمال بورلی سنتر

۱۱۰۰-۳۶۰-۳۱۰

360 N. La Cienega Blvd.,
(1/2 Block N. Beverly Center)

(310) 360-1100





شوفار

نشریه فدراسیون یهودیان ایرانی

SHOFAR

A Publication of

Iranian American Jewish Federation

1317 N. Crescent Heights Blvd.,
Los Angeles, CA 90046

(323) 654-4700

Fax: (323) 654-1791

دوره جدید- سال دوم - شماره نهم

می ۲۰۰۵ میلادی
خرداد ۱۳۸۳ خورشیدی
ایار ۵۷۶۵ عبری

زیر نظر شورای نویسندگان

همکاران این شماره
پروانه یوسف زاده - شیرین اوبرمن و
الهام یعقوبیان

شوفار ارگان فدراسیون یهودیان ایرانی با هدف
ارتباط مستقیم فدراسیون با مردم، اعتلای فرهنگ
یهودیان ایرانی، شناخت فرهنگ و در نهایت
گنجینه های فکری یهودیت، ایجاد هماهنگی
بین سازمانها، گروهها و نسلهای گوناگون برای
رسیدن به جامعه ای سالمتر و پربارتر
فعالیت خود را آغاز کرد.

شوفار در انتخاب مطالب، ویرایش متون و حفظ
مصالح جامعه در حکم و اصلاح موارد غیرمسئولانه
آزاد است.

آثار و مقالات مندرج در شوفار
بیانگر نظریات نویسندگان آن مقالات بوده
و بازتاب عقاید و آرا گردانندگان نمیشد.
مسئولیت مندرجات آگهی ها به عهده شوفار نیست.
شوفار از کلیه نویسندگان، مترجمان و اهل قلم
برای بخش های مختلف، دعوت به همکاری میکند.
نقل مقالات و مطالب نشریه با ذکر
ماخذ آزاد می باشد.

طرح روی جلد
اثر: استاد یعقوب صوفرزاده
تلفن ۲۲۶۷-۶۵۳ (۳۲۳)

حروفچینی، طراحی و چاپ
H. S. MORTAZAVI CO.
(818) 730-6641

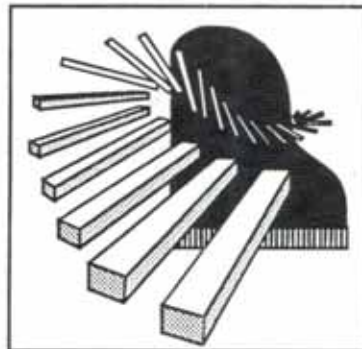
می ۲۰۰۵ میلادی
خرداد ماه ۱۳۸۳ خورشیدی
ایار ۵۷۶۵ عبری

شوفار

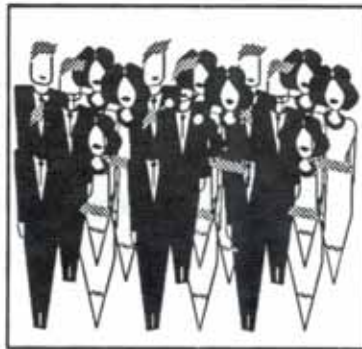
دوره جدید- سال دوم - شماره نهم



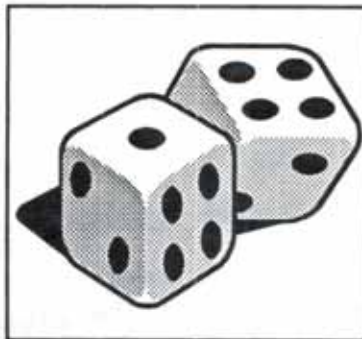
میراث پاپ برای یهودیان ۱۴



شب ساز و سخن ۱۹



عروسی ۱۰۰۰ نفره ۲۸



Vegas Nights 12

۲ سرمقاله
۶ حماسه سرایان ادبیات فارسیهود نوروز، آغاز بهسازی در طبیعت
۱۲ و زندگی انسان میتواند باشد
۱۳ صندوق اضطراری بیماران و نیازمندان
۲۰ پیام رمز مردخای جشن سالانه سازمان بانوان یهود ایرانی
۲۱ مقیم کالیفرنیا ی جنوبی مشکل تخلیه آبادی ها و مقابله
۲۲ ارتش با مردم
۳۰ دزدی هویت ازدواج های امروزی و لاک پشت های
۳۲ باغ وحش لندن
۳۴ زندگی بهتر و سالمتر برای کهنسالان
۳۶ دستگاه تهویه برای اتاقهای بدون پنجره
۳۸ وحشت تنهایی ۲ میلیون دلار کمک مالی به یهودیان
۴۴ گوش کتیف در غزه
۴۵ شعرگفتی که می بوسم ترا
۴۷ اگر عشق بمیرد
۴۸ دروغ
۴۹ زندگی
۵۰ اعترافات یک تروریست
۵۱ قابل توجه دوستان آموزگار
۵۳ تولد دوباره
۵۴ پیشرفت های علمی دانشگاه تخنیون
1 What it means to be a Jew Young Iranian American
2 Jewish Federation
3 A Lesson in Happiness
3 Israel's Economy Looking up and Out
4 An Interview with David Arash Javdan
5 The Society of Young Philanthropists
6 History of Iranian Jews
13 Jewish Vocational Services
14 Affluenza and Our Adolescents
16 Long Live Our Hope for Peace
20 Substitutions for Injured Genes

دکتر شکراله برآوریان



یهود ستیزی در ایران

خواهران و برادران عزیزم

امیدوارم ایام پسخ سال ۵۷۶۵ را که حکایت از آزادی قوم ما از بردگی، بندگی و اسارت در مصر دارد و عید آزادی نام گرفته، با دلشادی برگزار کرده باشید؛ و سالی توأم با تندرستی و شادیهای فراوان در پیش داشته باشید.

برای سرمقاله این شماره شوفار قصد داشتم چکیده مطلب بسیار مهمی را که چند هفته پیش در کنفرانس برجسته‌ای که در محل Rand Corporation برگزار شده بود، با شما در میان بگذارم. من بدعوت دوستان بسیار عزیزم، دایان و گیلفورد گلیزر Diane and Guilford Glazer که کنفرانس بهمت و پشتیبانی آنها برگزار شده بود، شرکت کرده بودم.

موضوع مورد بحث این کنفرانس مطالعه‌ای بود که توسط پنجاه نفر از برجسته‌ترین محققین نام‌آور مؤسسه «زند» (Rand) در خصوص برپائی و بنای کشور فلسطین موفق انجام گرفته بود و چکیده دو کتاب که جمعاً بالغ بر پانصد صفحه است و اخیراً بچاپ رسیده است، در این کنفرانس که بمدت دو ساعت بطول انجامید، مورد تجزیه و تحلیل محققین قرار گرفت. آنقدر بررسی‌های انجام شده عمیق، انسانی، جامع و پرمحتوا بود که دلم میخواست چند صفحه در شرح آن برایتان بنویسم. لیکن باکمال تأسف قسمت چنین نشد، زیرا که خبرهائی ناشاد، ناصواب، نابحق و متأثر کننده‌ای از ایران رسید که قسمتی از آنها برای خوانندگان عزیزم ذیلاً می‌آورم:

از خبرگزاری فارس: تاریخ سه شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۸۴

تحت عنوان «باید با یهود قتال کرد»

آیت اله نوری همدانی با اشاره به روایات گفت: «باید با یهود قتال کرد و آنها را به زانو درآورد تا شرایط ظهور امام عصر فراهم شود».

آیت اله نوری همدانی، در دیدار با اعضای پژوهشکده مهدویت با تقدیر از اقدامات این پژوهشکده، کار تخصصی حوزه علمیه قم در باره روایات و احادیث مربوط به حضرت ولی عصر (عج) را خواستار شد و اظهار داشت:

«برای تحقیق و تفحص در این موضوع چه کسانی شایسته‌تر از طلاب وجود دارند». وی روایات مربوط به آخرالزمان را دارای رموز و مطالب نهفته فراوان عنوان کرد و تلاش محققین برای روشن شدن آنها را خواستار شد و تصریح کرد: «در روایات ذکر شده است حضرت حلقه ذلت را از گردن آن‌ها خارج می‌کند». از این رو معلوم میشود پیش از ظهور حضرت، استکبار و استعمار بر مردم حاکم است.

این مرجع تقلید گفت: امروز سیاست یهود ما را تهدید میکند. باید خطرات یهود برای مردم و مسلمین بیان شود. از اول بوجود آمدن اسلام، طایفه‌ای که در برابر اسلام موضع مخالف شدید داشت و امروز هم دارد، یهود است. آنها در جنگ خیبر، أحد و احزاب دست داشتند.

وی اضافه کرد: یهودی‌ها از اول با حرص و طمع خود به دنبال جمع کردن مال دنیا بودند و همیشه شغل‌های مهم را در دست داشتند و امروز تمام ثروت‌ها را در یک جا جمع کرده‌اند و همه دنیا به ویژه آمریکا و اروپا نوکر آنها هستند.

خبر فوق عیناً در شماره ۳۸۸۵ چهارشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۸۴ مطابق با ۱۳ آوریل ۲۰۰۵ روزنامه عصر امروز در صفحه ۷ بچاپ رسیده است و سپس در روز بعد همین روزنامه تحت عنوان «یک آیت اله فتوای کشتار یهودیان ایران را صادر کرده است» مقاله بسیار تند و مفصلی علیه بیانات آیت اله نوری همدانی نوشته است که از ذکر جزئیات آن خودداری میکنم و فقط لازم به تذکر میدانم که معنی قتال برابر است با «جنگیدن، کشتن، کارزار، پیکار» و قتال، بسیار کشنده در فرهنگ عمید، جلد دوم ذکر شده است.

در خصوص مطالب ذکر شده توسط آیت اله نوری همدانی و همچنین سخنرانی آقای محمد حسن رحیمیان، نماینده آیت اله خامنه‌ای در بنیاد شهید که براساس خبرگزاری فارس در ۳۱ فروردین ماه ۱۳۸۴ مخابره شده است و حکایت از یهودی ستیزی دارد، زیاده بر این سخن نمیگویم. تنها به این مسئله کفایت میکنم که دوستانم از ایران، اکثر شهرهای اروپائی و ایالات مختلف آمریکا از طریق تلفن، فکس، نامه و ایمیل نهایت انزجار و

ناراضائی عمیق خود را از اینگونه حوادث که از هر نظر بدان نگاه کنیم ناپسند، ناحق، ناروا و خطرناک است، بمن اعلام داشته‌اند. بهمین سبب براساس مسئولیتی که دارم، وظیفه قطعی و مسلم خود دانستم که این مطلب را برای هموطنان عزیزم از هر مذهب، مرام و عقیده‌ای که باشند، مطرح کنم و باکمال تأسف اعلام دارم که امروز دنیا این حرفهای نابخردانه و سخنان ناهنجار و مشمئز کننده را نمی‌پسندد. زیرا که مرحوم پاپ ژان پل دوم، ۲۶ سال پیش که به رهبری کاتولیک‌های جهان برگزیده شد، سران ارشد کلیسا را گرد آورد و فتوایی صادر شد که به ستمگری و ظلم مسیحیان علیه یهودیان پایان داد و در آن فتوا تأکید شد که یهودیان در مصلوب کردن مسیح نقشی نداشته‌اند و پاپ از ستمهایی که بنام مسیحیت بر یهودیان وارد آمده است، پوزش طلبید و درخواست مغفرت کرد. سپس پاپ اعظم به اسرائیل سفر کرد و بزیارت اماکن مقدسه رفت و بر خاک این سرزمین بوسه زد و پس از گذشت دو هزار سال، دربار واتیکان، اسرائیل را برسمیت شناخت و با آن روابط کامل سیاسی برقرار کرد.

از اتفاق در همین شماره مقاله جامعی در خصوص خدمات پاپ اعظم، ژان پل دوم، این آبر مرد تاریخ به یهودیت، نگاشته شده و عکسی از آن مرحوم را ملاحظه خواهید کرد در حال ایستاده در مقابل دیوار تدبه در اورشلیم.

این‌ها درس عبرت نیست؟ که حالا پس از گذشت ۱۴۰۰ سال آیت اله توری همدانی میگوید: «از اول به وجود آمدن اسلام طایفه‌ای که در برابر اسلام موضع مخالف شدید داشت و امروز هم دارد، یهود است. آنها در جنگ خیبر، احد و احزاب دست داشتند».

اینگونه تفتین‌ها و غرض‌ورزیها قدیمی شده و نزد مردم شریف ایران خریداری ندارد. فقط من نگرانم از اینکه، اینگونه فتواها و سخنرانی‌ها همراه با برنامه‌های صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران که مقدسات دین یهودیان را تحقیر میکند و بمسخره میگیرد و مثلاً در سریال «دسیسه» صحنه‌ای وجود دارد که یک ملای یهودی در کمال وضوح خون یک پسر کوچک مسیحی را از رگ اصلی او میگیرد و میدهد به یک بچه یهودی بخورد و باقیمانده آن را در سما (نان فطیر) میریزد تا در ایام پسخ یهودیان بخورند.

و در سریال دیگر «چشمان آبی زهرا» دیده میشود که یک طبیب یهودی، که در اصل یک مرد روحانی است، چشم یک دختر بچه مسلمان را از حدقه خارج میکند تا بمصرف پیوند زدن به چشم نابینای یک پسر بچه یهودی برسد، مشکلات فراوانی را ببار آورد.

در خصوص دو سریال بالا لازمست یادآور شوم که مسئله گرفتن خون بچه‌ای غیریهودی و ریختن آن در فطیر، قرن‌ها در ممالک اروپائی و گاه در ایران بمنظور برانگیختن مردم متعصب و به قصد آزار و کشتار و تصاحب مال یهودیان و یا به هدف تغییر مذهب آنها، توسط پاره‌ای روحانیون از خدا بی‌خبر و عاری از وجدان هزار چندگاه مرسوم بوده است و این سریالها هم یکی دیگر از آن بی‌حرمتی‌هایی است به مذهب یهود که علی‌الاصول خون را حرام میدانند و یا کدام دکتر یهودی در هزارها سال گذشته شناخته شده که خدای نکرده دست بچنین جنایتی بزند. مگر جز این است که از صدها سال پیش به این طرف، پزشکان یهودی ایرانی با تمام قوا و با حسن نیت و فداکاری و حتی ایثارگری در خدمت جامعه ایرانی و هموطنان خود خدمت کرده‌اند و می‌کنند و تا آنجا که من بیاد دارم همیشه مورد لطف و مرحمت و احترام بیماران مسلمان خود بوده‌اند و هستند.

از دید من، باور کردنی نیست که حکومت از چنین برنامه‌هایی آگاهی داشته باشد و در جهت قطع آنها اقداماتی بعمل نیاورد؛ زیرا که مصالح حکومت حکم میکند از اینگونه حرکتها جلوگیری شود تا خدای نکرده، بر اثر مسموم کردن افکار عده‌ای نادان متعصب و نا آگاه از حقیقت، حوادثی پیش آید که جبران ناپذیر باشد و من این را مسئولیت دولت میدانم که وظیفه‌مند است همگی مردم ایران را در پناه قانون مورد حمایت خود قرار دهد. البته در این زمینه اقداماتی هم بعمل آمده است و بر اثر دادخواهی مقامات مسئول یهودی در ایران دستوراتی از سوی رئیس دفتر مجمع تشخیص مصلحت نظام به رئیس سازمان صدا و سیما داده شده که حکایت دارد مراقبت بشود که برنامه‌های سازمان موجب رنجش هموطنان اقلیت دینی یهودیان نشود. لیکن تاکنون نتیجه درستی از این شکایات بدست نیامده است. زیرا که بموجب خبرگزاری فارس بی‌بی‌سی BBC Persian.com در تاریخ ۱۳ آوریل ۲۰۰۵ یعنی کمتر از یکماه پیش (بهنگام نوشتن این سرمقاله) عین مطلب اعلام شده را ذیلاً ملاحظه خواهید کرد:

انتقاد از تلویزیون ایران برای پخش برنامه‌های ضد یهودی
غلامعلی حداد عادل، رئیس مجلس ایران، از رادیو و تلویزیون دولتی این کشور به دلیل پخش برنامه‌هایی که به گفته او حاوی توهین به جامعه کلیمیان است، انتقاد کرده است.

آقای حداد عادل این اظهارات را در واکنش به شکایت مورس معتمد، نماینده کلیمیان در مجلس شورای اسلامی ایران مطرح کرد.

مورس معتمد امروز، ۲۴ فروردین، در نطق پیش از دستور

خود گفت: برنامه های ضدیهودی در تلویزیون ایران بر مهاجرت یهودیان این کشور مؤثر است. آقای معتمد گفت: توهین به کلیمیان و نسبت دادن موارد غیرواقعی به آنان در مجموعه های تلویزیونی در ۱۲ سال اخیر نه تنها احساسات جامعه کلیمیان ایران را جریحه دار کرده، بلکه به مهاجرت درصد قابل توجهی از آنها از ایران منجر شده است.

پس از نطق نماینده کلیمیان، رئیس مجلس ایران به رسانه های دولتی هشدار داد به حقوق اقلیت های مذهبی احترام بگذارند.

اصلاح طلبان ایران قبلاً به صدا و سیما در مورد توهین به اقلیت ها هشدار داده اند. اما این اولین بار است که یکی از سیاستمداران محافظه کار در این مورد اظهار نگرانی کرده است.

گروههای یهودی در ایران برآورد می کنند که از زمان پیروزی انقلاب در سال ۱۹۷۹، تعداد آنها به میزان قابل توجهی کاهش یافته و گفته میشود اکنون تنها ۲۵ هزار یهودی در ایران زندگی می کنند.

از شما خوانندگان عزیز می پرسم اگر جناب غلامعلی حداد عادل، رئیس مجلس ایران از اینگونه اقدامات اظهار نگرانی می کنند و پس از شنیدن سخنان انتقادی نماینده کلیمیان این سخنان را تأیید کرده و میگویند: در زمان پخش این سریالها توجه کردم و حق را با شما میدانم، شما و من و هزاران نفر یهودی ایرانی درون مرز و برونمرز ایران بشدت نگران، ناراحت و حتی وحشت زده نباشیم؟

ما یهودیان ایرانی سابقه ۲۷۰۰ ساله در ایران زمین داریم. ریشه های ما بسیار کهن در سرزمینی بسیار بسیار کهن جا دارد. ریشه هائی بسیار قوی و مستحکم.

از قدیم الایام طوایف گوناگون به ایران تاختند و کشتارها کردند و اموال مردمان را به غارت بردند و سوختند و رفتند. به همه ظلم و ستم روا داشتند. لیکن هیچگاه ماندگار نشدند و آخرالامر مغلوب شدند و حتی مضمحل گردیدند. لکن ایرانی پاک نهاد منجمله یهودیان وطن پرست، هرگز تسلیم نشدند، ایستادگی کردند و پابرجا ماندند.

از اتفاق در این شماره شوفار تاریخچه جمعی از چند هزار سال سکونت یهودیان ایرانی نگاشته شده است که از هر جهت خواندنی و قابل تأمل است. در این مقاله فقط هنگامی بر یهودیان ایرانی ستم رفته است که عدهای مسلمان نما، بی خبر از حق و عدالت و انساندوستی، یا بر اثر تعصب کور و یا داشتن چشم طمع بمال دنیا، آنان را در تنگنا قرار داده و شکنجه کرده اند. اما یهودیان ایرانی علیرغم چنین رفتارها و بی عدالتی ها همواره

عاشق و دل بسته به ایران بوده و هستند.

پس از انقلاب هنگامی که زنده یادان حبیب القانیان، ابراهیم بروخیم و آلبرت دانیال پور و عده دیگری از یهودیان بیگانه به جوخه های مرگ سپرده شدند، زمانیکه هزاران تن از همکیشان ما در بازداشت های کوتاه و بلند رنج کشیدند، آنگاه که میلیاردها دلار دارائی های شخصی و حتی اموال اجتماعی یهودیان مصادره شد، هر کس بمقامات مملکتی اعتراض کرد و فریاد برآورد که این اعمال موافق با عدل اسلامی نیست گفتند: «این گونه اقدامات بر اثر تب گزرای انقلاب است». ما هم تحمل کردیم و صبر پیشه ساختیم. لیکن حالا پس از ۲۶ سال چرا میبایست یک آیت اله سخنانی چون قتال یهودیان را بر زبان آورد و نظم فکری آنان را برهم زندا این رفتار ابداً روا نیست و همانطوریکه قبلاً گفتم این وظیفه حکومت است که عموم طبقات مختلف جامعه را با یک چشم حمایت، نگهداری و پاسداری کند و حقوق حقه آنها را محترم شمرد.

من همیشه معتقد به نیکی و نیکوکاری انسانها بیکدیگر بوده ام و بالاترین لذت را مهرورزی و عشق ورزی به همه انسانها میدانم. آرزومندم آیت اله نوری همدانی و همفکران ایشان نیز بهمه آدمیان مهر بورزند و از خود نام نیک بیادگار گذارند.
زیرا که:

عمرت چو بود دو صد چوسبصد چو هزار

زین کهنه سرا برون برندت ناچار

گر پادشهی وگر گدای بازار

این هر دو بیک نرخ بود آخر کار

اطلاعیه کنسای فدراسیون یهودیان ایرانی

برای رفاه جامعه از همکیشان عزیز دعوت میشود برای انجام مراسم

بر میتصوا - بت میتصوا - نامگذاری - ابی این

شبات عروسی و یادبود

روزهای شنبه سالن پذیرائی بعداز مراسم

صبح شبات در کنیسا

بطور آزاد و رایگان در اختیار شما خواهد بود.

برای آگاهی بیشتر با دفتر فدراسیون

تلفن ۴۷۰۰-۶۵۴ (۳۲۳) تماس حاصل فرمائید.

از همه شما سرورانم، یارانم و دوستانم
که از سر تا سر جبهان مراد مرکب
همسر عزیزم و نوه دلبندم تسلی دادید سپاسگزارم
مهر و محبت شما در این ایام سخت و تلخ
مرا پایداری و امید داد.

لطف الهی





حماسه سرایان ادبیات فارسیهود

از: دکتر ناهید پیرنظر ابرمن

شعر فارسی را بطور کلی به سه طبقه اشعار تمثیلی یا نمایشی (Dramatic)، غنائی یا احساسی (Lyric) و یا حماسه و پهلوانی (Epic) تقسیم نموده‌اند. منظور از اشعار تمثیلی، نمایش زندگی واقعی و مظاهر مختلف آن می‌باشد. در این نوع شعر شاعر سعی می‌کند یک حقیقت واقعی را در برابر دیده خواننده بدون دخل یا تصرفی مجسم نماید، بی آنکه از خوبی یا بدی آن و یا از شخصیت بگوینده و سراینده بما خبری بدهد. اشعار غنائی بعکس با دنیای غیر مادی و احساسی شاعر کار دارد و اگر در آن ذکری هم از دنیای خارج شود فقط بمنظور ابراز عواطف و احساسات شاعر و یا افراد دیگر می‌باشد. و بالاخره اشعار حماسی بر پایه توصیف اعمال پهلوانی و شهامت و بزرگی ملت‌ها، اقوام و افراد دور می‌زنند. لغت حماسه از ریشهٔ خمس (ح - م - س) در زبان عربی بمعنی

«مرد درشت در دین و دلیر در حرب و دلاور» گرفته شده است.^۱

در اشعار حماسی، شاعر بهیچ وجه در گزارش وقایع دخالتی نداشته و حق دآوری و ابراز احساسات شخصی را ندارد و از این لحاظ شباهت به اشعار تمثیلی دارد تا غنائی. منظومه های حماسی که در اصل حالت ملی داشته، دارای جنبه های افسانه‌ای و اسطوره‌ای است و بر اثر گذشت زمان به انواع مختلف گسترش یافته‌اند و بار معنوی تاریخی و مذهبی هم به آن اضافه شده است. در ادبیات فارسی تنها حماسه ملی ایران شاهنامه فردوسی است که خود شامل قسمتهای اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی می‌باشد. بنا بر تفسیر استادان، ذبیح اله صفا و علامه محمد قزوینی سایر حماسه های ایرانی مشتقات و انواع دیگر حماسه می‌باشند.^۲

در توصیف اشعار حماسی فارسیهود، آنچه را که بنام حماسه ملی می‌نامیم و شامل جنبه های اسطوره‌ای و افسانه‌ای و پهلوانی

می‌باشد، بسیار نادر است و شاید آنرا بجز به قسمتهای اولیه اردشیر نامه شاهین نتوان به حماسه دیگری نسبت داد. علت این امر را میتوان در اساس یکتاپرستی دین یهود و منع از تجلیل اغراق آمیز قهرمانان داستانهای افسانه‌ای و اسطوره‌ای دانست.^۳ بنابراین آنچه را که در ادبیات فارسیهود مشاهده می‌کنیم، اغلب از نوع حماسه مذهبی بقول ذبیح اله صفا و یا شبه حماسه Pseudo-Epic بقول استاد احسان یارشاطر و ویلیام هاتوی می‌باشد. مضمون این حماسه ها اغلب براساس تورات و روایات و اتفاقات مذهبی و دینی است.

بزرگترین شعرای حماسه سرای

فارسیهود بترتیب عبارتند از: شاهین، عمرائی، خواجه بخارائی، یوسف ابن اسحق یهودی، بابائی بن لطف و بابائی بن فرهاد کاشی.

شاهین: نخستین و بزرگترین شاعر

فارسیهود در اوایل دوره ایلخانان در اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده میلادی میزیسته است. آثار حماسی او بترتیب نگارش عبارتند از:

۱- موسی نامه (۱۳۲۷ م). که

مندرجات آن با متن چهار سفر تورات (خروج - لاویان - اعداد و تثنیه) مطابقت دارد. این کتاب مانند اکثر حماسه های فارسیهود در توصیف قهرمانان و اصطلاحات رزمی، متأثر از شاهنامه فردوسی می‌باشد.

۲- اردشیرنامه، اثر دیگری از شاهین است که بر پایه کتاب استر بنا شده است و مخلوطی است از داستان ملکه استر در کتاب مقدس و داستان بهمن (اردشیر) در شاهنامه فردوسی.^۵

۳- عزرائمه (۱۳۳۳ م)، حماسه دیگر مولانا شاهین بر مبنای کتاب عزرا در کتاب عهد عتیق تنظیم شده است و متن آن با آزادی ملت یهود از بند اسارت بابل و آبادانی بیت المقدس در اورشلیم ارتباط دارد.

۴- برشیت نامه یا آفرینش نامه (۱۳۵۹ م)، که احتمالاً آخرین اثر شاهین می‌باشد با کتاب آفرینش اولین کتاب

تورات و داستان یوسف و زلیخا ارتباط دارد. در بسیاری از نسخ فارسیهود، برشیت نامه را قبل از موسی نامه می یابیم و این مجموعه را شاهین توره می خوانند.^۹

عمرانی: دومین شاعر حماسه سرای فارسیهود حدوداً صد سال پس از شاهین و در اواخر دوران ایلخاتان در صحنه ادبیات ایران درخشید. آثار حماسی او عبارتند از:

۵- فتحنامه (۱۴۷۵ م.)، که اولین اثر این شاعر میباشد و بدنبال موسی نامه شاهین وقایع کتاب مقدس را از زمان یهوشوع و فتح کنعان تا اواسط سلطنت داود (کتاب دوم سموئیل، باب ششم) برشته شعر در آورده است. این اثر بزرگ عمرانی نیز مانند حماسه های شاهین با وجود داشتن متن مذهبی، بسیار از سبک حماسی شاهنامه فردوسی متأثر میباشد.

۶- حنوکا نامه یا ظفرنامه (۱۵۲۴ م.) اثر حماسی دیگر عمرانی، همانگونه که از نامش پیداست بر محور روایات تورات و کتاب مکابی ها دور میزند. این متن را شاعر یهودی دیگری بنام الیشع بن سموئیل متخلص به رابع بار دیگر در حدود یک و نیم قرن بعد برشته شعر در آورده است (۱۶۸۴ م.).

۷- قصه هفت برادران یا داستان حنا و هفت پسرانش، یکی دیگر از آثار عمرانی است که با دوران حشمنانی ها (۱۶۲ - ۱۶۸ ق.م.) ارتباط دارد. گویا این اثر بار دیگر توسط یوسف بن اسحق یهودی (۱۶۸۸ م.) مجدداً نوشته یا دستکاری شده است.

۸- حکایت ده مقتول سلطنت، مخلوطی از نظم و نثر، اثر دیگر عمرانی در ارتباط با دوره قیام برکوخبا (۱۳۵ م) و قتل ده تن از بزرگان روحانی یهود بهنگام مبارزه با حکومت رم نوشته شده است.

خواجه بخارانی: از میان اولین شعرای یهود بخاراست. اثر او بنام:

۹- دانیال نامه (۱۶۰۶ م) براساس کتاب دانیال و قسمتی از روایات اپوکریفا و میدراشیم برشته نظم درآمده است؛ این کتاب را حدود صد سال بعد شاعر یهودی دیگری بنام امینا (۱۷۰۴ م) در کاشان دستکاری نموده است.

یوسف بن اسحق: سومین حماسه سرای فارسیهود در بخارا سراینده:

۱۰- آنتیوخوس نامه (۱۷۴۹ م.)، میباشد. متن این اثر نیز مانند حنوکا نامه بر محور دلاوریهای یهودیان برعلیه تسلط یونانیان در زمان مکابی ها دور میزند.

بابائی بن لطف و بابائی بن فرهاد کاشی: دو شاعر اصفهانی دوران صفویه میباشند.

۱۱- کتاب اتوسی، اثر بابائی بن لطف در قرن هفدهم صرفاً گویای وقایع تاریخی دوران شاه عباس اول و قسمتی از دوران شاه عباس دوم (۱۶۱۳ - ۱۶۶۰ م) میباشد. دنباله این وقایع مربوط به سالهای (۱۷۲۳ - ۱۷۳۰ م) را گویا نبیره او بابائی بن فرهاد کاشی به آن اضافه نموده است. پس از آن شاعر دیگری بنام ماشیح بن رفائیل در حدود ۸۰ بیت به آن اضافه کرده است.^{۱۰}

وجه تمایز کتاب اتوسی بعنوان یک کتاب حماسی تاریخی با سایر حماسه های فارسیهود که اکثراً حماسه مذهبی هستند این است که این کتاب گزارشی واقعی و مستقیم از شرایط زندگی و اجتماعی یهودیان ایرانی معاصر شاعر میباشد. در حقیقت آن سندی است مستدل برآنچه که در هیچ جای دیگر از تاریخ ایران به آن اشاره ای نشده است. زیرا که اکثراً این آثار ادبی هستند که چهره واقعی وقایع دوران و ملت ها را برای ما نمایانگر میسازند و نه گزارشهای سانسور شده و یا احیاناً متعصبانه بعضی از تاریخ نویسان و مزدوران پادشاهان.

بابائی بن لطف شاهد واقعی این وقایع از عهد صفویه، از چهار ایرانی غیر یهودی به نیکی یاد می کند. این افراد بترتیب عبارتند از:

شاه صفی (۱۶۲۹ - ۱۶۴۲) که بجای شاه عباس اول بر تخت سلطنت می نشیند و بهنگام درخولست یهودیاتی که جمعیاً بمدت هفت سال بالاجبار مسلمان شده بودند فرمان آزادی و بازگشت آنها را به یهودیت صادر میکند.^{۱۱}

بابائی بن لطف از دو شخصیت مذهبی شیعه بنامهای شیخ بهائی که بعقیده پروفیسور امتون نتسر همان شیخ بهائی عاملی (وفات ۱۶۲۱ م) است و ملامحسن فیض کاشانی (وفات ۱۶۸۰ م) نام میبرد. چهارمین فردی که از او به نیکی یاد می کند حاکم کاشان میرزا اشرف است. شیخ بهائی و ملامحسن فیض دو شخصیت مذهبی با ایمان بودند که بنوبه شاه عباس اول و شاه عباس دوم را از آزار یهودیان که خود «اهل کتاب» و یکتاپرست بودند بازداشته و اجبار آنان را بقبول اسلام منع می کنند. سندیت گفته های بابائی بن لطف را، در مورد شکنجه و اجبار یهودیان بقبول اسلام، پروفیسور امتون نتسر در کتاب تاریخ یهود در عصر جدید، جلد دوم (صفحه ۲۶ - ۲۳۱) توضیح میدهد.

بابائی بن لطف که بهیچ وجه شاعر توانا و درجه اولی نمی باشد در کتاب اتوسی خود شرح آزار و اذیت یهودیان اصفهان را بهنگام حکومت شاه عباس اول در توصیف جانگداز تکه پاره شدن پدران روحانی جامعه یهود اصفهان بوسیله سگان درنده دربار در حضور پادشاه چنین می نویسد:

بفرمود آنگهی آن شاه قهار

بیاوردند سگان آدمی خوار

بندی مردی میان آن جماعت

همیشه کار او بودی عبادت

ملا آبا بندی نام و نشانش

اول، در پیش بُردند آن زمانش

بگفت شاهش که ای مرد یهودی

مسلمان شو که رستی از جهودی

ملا آبا در پاسخ شاه چنین میگوید:

نمی گردیم زدین خود پشیمون

نداریم گله از موسی و هارون

مسلمانی بما عارست شاها

نمی آریم ایمان جم پناها

غضب شد شاه و گفت او را ببندید
 به پیش کلب او را در فکندند
 به پیش آمد سگ از تندى و از زور
 ببوئیدی ورا ایستاده از دور
 سپس شاعر توضیح میدهد که چون
 ملا آبا صیصیت پوشیده بود سگ از آن بترسید
 و پا پس کشید ولی با توصیه سیمانطوب جدید
 الاسلام که مغرضانه باعث گرفتاری این رهبران
 یهودی شده بود، پس از کندن صیصیت سگ به
 ملا آبا حمله کرده او را از هم درید.
 همان ساعت همه رختش بکنند
 برهنه وی به پیش سگ فکندند
 پس آنکه سگ بجست مانند آهو
 دو دندان برگرفت از دوش و با هو
 پس آن صدیق حالش سرنگون شد
 هماندم روح او بر آسمان شد
 در اینجا پروفسور نتصر دقیقاً چنین
 اضافه میکند:

«اعتراف میکنم که گفته های بابائی
 بن لطف در اینمورد بنظر نگارنده اغراق مینمود
 و سالها به همین عقیده بودم تا اینکه سند
 دیگری در تصدیق این موضوع بدست نگارنده
 (امنون نتصر) رسید و آن شهادت عینی
 جهانگرد ایتالیائی، «پیترو دلواله» (Pietro
 Della'Valle) است که درست در همان موقع
 این وضع رنج آور انسانی را مشاهده کرده و نامه
 ای در این مورد به دوستش «ماریو اسکویاتو»،
 ساکن رم نوشته است:

در بیست و یکم نوامبر (۱۶۲۰ م) یک
 واقعه عجیب و تکان دهنده‌ای روی داد... سه
 یا چهار راب بزرگ یهودیان متهم به بد چشمی
 و کارهای جنائی دیگر شدند... نتیجه این شد
 که شاه آنها را به مرگ بوسیله حیوانات درنده
 محکوم ساخت... اینها بنظر مسلمانان
 اشخاص بدطینت و کافر محسوب می شوند.
 کیفیری که شاه برای آنها تعیین کرده بود این
 بود که آنها را بیاندازند پیش سگ هائی از نوع
 «ماسینی» وحشی که مخصوصاً برای تکه پاره
 کردن اشخاص تمرین دیده اند. بهرحال شاه
 همانطور که در مورد رسیدگی بکار اینگونه
 مردم عادت داشت، به یهودیان محکوم پیشنهاد
 کرد که اگر از دین یهود برگشته مسلمان

بشوند، آنها را عفو کرده و زندگی را به آنها باز
 خواهد گرداند. وقتی سگان را در صحنی که
 یهودیان در آن گرد آمده بودند رها ساختند، از
 دیدن جثه های عظیم و خشم آنها (سگ ها)
 ترس بر آنان مستولی شد، دست از ایمان یهود
 کشیدند و آزاد شدند. یکی از یهودیان بنام ملا
 آبا بجای اینکه ایمانش را عوض کند، ترجیح داد
 مانند یک مرد قهرمانانه جان بسپارد. سگ ها او
 را تکه تکه کردند و وی تا رفتن جان از بدن
 مرتب نام ششه (حضرت موسی) را یاد میکرد...
 بگفته بابائی بن لطف این وضع دردناک
 چندان بطول نمی کشد و یهودیان به کمک و
 توصیه راد مردی مقدس و فرزانه بنام شیخ بهاء
 الدین عاملی، به دین یهود بر میگردند ولی دو
 مرتبه در اواخر دوران سلطنت شاه عباس کبیر
 و دوره های بعد تحت شکنجه و آزار شاهان،
 وزیران، ملازمان و افراد اوباش قرار میگیرند.

مهم ترین سند تاریخی در شرح این
 گونه وقایع بخصوص در دوران صفویه، به
 استثنای بعضی گزارشهای جسته و گریخته
 کشیشان مسیحی همچون اراکل ارمنی، همین
 کتاب اتوسی نوشته بابائی بن لطف و ادامه آن
 توسط سایر شعرای فارسیهود میباشد. و چقدر
 لازم است که اینگونه اسناد تاریخی بطور کامل
 و از روی اصول آکادمیک بزبان فارسی نو
 برگردانده و سپس بزبان انگلیسی ترجمه شوند
 تا برای آیندگان در آرشيو و زندگینامه تاریخ
 یهودیان ایران و جهان باقی بمانند.

خانم اسناد و نسخ فارسیهود مفتخر
 است که این وظیفه مهم تاریخی را برعهده
 گرفته است و تاسرحدا امکانات خود در راه

رسیدن به این هدف کوشا میباشد.

پانوشت ها:

- ۱- فرهنگ دهخدا «حمس» و «حماسه سرائی» را
 چنین توضیح میدهد:
 حماس: «سخت و درشت گردیدن در دین و دلیر شدن در
 حرب».
- حماسه سرائی: «سرودن نوعی از اشعار رزمی که در آن
 شدت، سختی و دلآوری وجود داشته باشد.
- ۲- برای توضیح بیشتر در باره انواع حماسه رجوع شود
 به حماسه سرائی در ایران تألیف دکتر ذبیح اله صفا،
 صفحات ۲۲ تا ۲۸. احسان یارشاطر در: Persian
 Literature, pp. 96-107; دکتر ویلیام هاتاوی در:
 "The Iranian Epic", in Heroic Epic and
 Saga, pp. 93-96
- ۳- امنون نتصر، یادیاوند، جلد اول، صفحه ۵۲.
- ۴- منابع این مقاله در شرح مفصل انواع حماسه های
 فارسیهود را در نوشته های پروفسور امنون نتصر در
 کتابهای منتخب اشعار فارسی از آثار یهودیان ایران و جلد
 اول یادیاوند، صفحات ۵۲ تا ۷۶ میتوان مطالعه کرد.
- ۵- این کتاب توسط پروفسور امنون نتصر بخط فارسی
 نو برگردانیده و نقد شده است و در آینده نزدیکی انتشار
 خواهد یافت.
- ۶- یکی از نسخ شاهین توره در سال ۱۹۹۹ توسط زنده
 یاد دکتر متوجهر خوبان بخط فارسی برگردانیده و چاپ
 شده است. همچنین قسمتهائی از برشیت نامه را جناب
 حاخام بهوشوع نتن الی بزبان فارسی نو برگردانیده و چاپ
 کرده اند.
- ۷- خانم ورا مورین متن این کتاب را بعنوان رساله
 دکتری خود بزبان انگلیسی نقد و تفسیر نموده است.
 همچنین زنده یاد دکتر حبیب لوی در کتاب تاریخ یهود
 ایران و پروفسور امنون نتصر در کتابهای منتخب و تاریخ
 یهود در عصر جدید قسمتهائی از آن را بخط فارسی نو
 برگردانده اند.
- ۸- شرح کامل این وقایع را در کتاب تاریخ یهود، جلد
 سوم، کتاب پنجم، تألیف حبیب لوی میتوان مطالعه نمود.
- ۹- باهو: یک واژه اصیل هند و ایرانی است و بمعنی بازو
 آمده است.

نشریه شوفار

بهترین و سریع ترین وسیله تماس
 با جامعه یهودیان ایرانی

تلفن درج پیامهای بازرگانی ۶۷۰۰-۴۵۶ (۳۲۳)

Integrated Healthcare Medical Group

افتتاح مجتمع پزشکی

پیشگیری، تشخیص و درمانی با امکانات پزشکی مجهز و پیشرفته
با محیطی صمیمی و اطمینان بخش

بسرپرستی

دکتر کامران بروخیم

با همکاری

دکتر ملک ایرج شیبانی متخصص جهاز ادراری و بیماریهای داخلی

دکتر پرویز جاودان متخصص جهاز هاضمه، اندوسکوپی و کلونوسکوپی

دکتر بناتریس حیم متخصص کودکان و نوجوانان

دکتر رویا طبیبان کایروپراکتور، بیماریهای عضلانی و استخوانی

دکتر مهرداد صفاپور جراح و متخصص بیماریهای پا

دکتر Erin Demaio متخصص و پزشک خانواده و تندرستی بانوان و نوجوانان

دکتر John Chan متخصص توانبخشی و بیماریهای عضلانی

همه امکانات برای پیشگیری، تشخیص و درمان بیماریها در زیر یک سقف
برای شما و همه افراد خانواده شما فراهم شده است.

اکثر بیمه ها پذیرفته شده و برای کسانی که بیمه ندارند تسهیلاتی فراهم میگردد تا بتوانند از قراردادهائی که با بیمه های مناسب و ارزان برقرار خواهد بود از این امکانات پزشکی استفاده نمایند

1762 Westwood Blvd., Suite 300
Los Angeles, CA 90024

۱۷۶۲ وست وود بلوار - نرسیده به سانتامونیکا
طبقه سوم (نرسیده به سانتامونیکا)

(310) 441-2000

Fax: (310) 441-2020

۲۰۰۰ - ۴۴۱ - (۳۱۰)

فکس: ۲۰۲۰ - ۴۴۱ - (۳۱۰)

امروز بهترین و مناسبترین زمان برای خرید زمین و سرمایه گذاری در کشور اسرائیل میباشد.

Albert Elay Shaltiel
ISRAELAND GROUP
The Israeli Real Estate Office

Tel/Fax: 972-4-9833456

Mobile: 972-52-5268154

USA: (213)500-9906

e-mail: israeland_elay@walla.com

A Piece of Land for A Peace of Mind.

چند مدت اخیر نرخ املاک در اسرائیل یائین بوده و برای دوستداران اسرائیل
امکان سرمایه گذاری و خرید زمین را آسانتر میکند.

آلبرت شلتیل ۹۹۰۶-۵۰۰ (۲۱۳)

امکان خرید زمین و سرمایه گذاری در کشور اسرائیل را
برای شما فراهم کرده و موقعیت خرید و صاحب شدن
زمینهای زیبائی در شمال اسرائیل در ناحیه‌ای با
آب و هوای زیبا و آینده‌ای درخشان را امکان پذیر مینماید.

Albert Elay Shaltiel
ISRAELAND GROUP
The Israeli Real Estate Office

- ۱- تخلیه شهرکهای یهودی نشین از نوار غزه
- ۲- مرگ یاسر عرفات و تجدید مذاکرات صلح
- ۳- رفورم اقتصادی وزارت اقتصاد اسرائیل به حمایت از بازار مشترک اروپا و آمریکا
- ۴- مهاجرین تازه وارد و پروژه جدید و موفق اداره مهاجرت اسرائیل
- ۵- علاقه واشتیاق یهودیان ساکن فرانسه برای سرمایه گذاری و خرید زمین و املاک در اسرائیل
- ۶- تجدید سرمایه گذاری شرکتهای بزرگ تکنولوژی و های تک خارجی در کشور اسرائیل
- ۷- جلب توجه دوباره توریستها و مسافران به اسرائیل در مدت اخیر

از جمله دلایلی هستند که به اقتصاد اسرائیل و قیمت املاک تأثیر مثبت گذاشته و ثابت میکند که:

**امروز بهترین و مناسبترین زمان برای خرید زمین و سرمایه گذاری
در کشور اسرائیل میباشد.**

A Piece of Land for A Peace of Mind.

این فرصت استثنائی را از دست ندهید

For more information call today

ALBERT SHALTIEL

(213) 500-9906

Albert Elay Shaltiel
ISRAELAND GROUP
The Israeli Real Estate Office

Tel/Fax: 972-4-9833456
Mobile: 972-52-5268154
USA: (213) 500-9906
e-mail: israeland_elay@walla.com

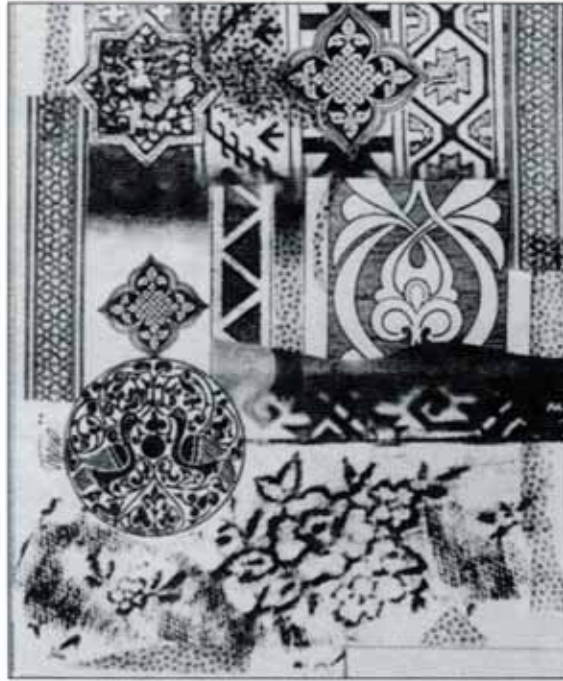
*Our purpose:
Connecting the Jewish Communities
abroad to Israel by providing them with
lucrative real estate investment
opportunities in Israel and thus
advancing the Israeli economy.*

Tel/Fax: 972-4-9833456 Mobile: 972-52-5268154 USA: (213) 500-9906 / (818) 774-1826
e-mail: israeland_elay@walla.com



نوروز

آغاز بهسازی در طبیعت
و زندگی انسان
می‌تواند باشد



از: غفور میرزائی

رسید مژده که نوروز می رسد از راه. بار اول و دوم و هزارم نیست که نوروز از راه می رسد. نوروز از آن دورترین ایامی که در خاطره هیچ موجود زنده‌ای نیست، یعنی از زمانی که زمین و خورشید در این فاصله و مدار قرار گرفته‌اند هر سیصد و شصت و پنج روز و چهار ساعت و ۴۸ دقیقه و چند ثانیه یک بار به نیمه کره شمالی رخ نموده است و «درختان را به خلعت {خود} قبای سبز ورق در بر کرده است». البته در آن هنگام که بهار از راه درنیم کره شمالی می رسد و شب و روز مساوی می گردد یا در «تعادل بهاری» قرار می گیرد، در نیم کره جنوبی، شب و روز مساوی پائیزی آغاز می گردد. این رسم روزگار است که در پی پی برگ شدن درختان، فصل شکوفندگی و سبزی و طراوت باشد. زندگی ما غربت زدگان ایرانی هم، بی گمان از این قاعده کلی مستثنی نخواهد بود و سرانجام روزگار دوری ما نیز از وطن به سر خواهد آمد.

اگر به سر نرسد عمر و سررسد هجران
غم فراق فراموش می شود آسان
شب سیاه جدائی گرم رها سازد
زآفتاب وصالش نمی کشم دامان

اما نوروز برای سنگ و آب و بیابان و کوهسار اگر معنی و مفهومی ندارد و اگر گیاهان و حیوان ها نیز، گرچه از تأثیرش برکنار نیستند، اما از آن آگاهی ندارند، برای انسان ها و به ویژه ایرانیان این روز خجسته معنی و مفهوم شگفت‌انگیز و زیبایی دارد، زنده شدن طبیعت را با جسم و جاثمان حس می کنیم و چون شادی و سرور در این جشن داریم، این شادی و زیبایی را در همه اجزاء طبیعت بی جان و با جان هم می بینیم.

ادمیزاده اگر در طرب اید چه عجب
سرو در باغ به رقص آمده و بید چنار

همین شادی و سرور این جشن ها است که اراده و تصمیم آدمی را به کوشش و تلاش برای بهتر زیستن و بیشتر فهمیدن، تحریک و تقویت می کند. شادی و شاد بودن با خوشبینی و موفقیت همراه است. عشق، نیرو بخش است زیرا، عاشق به عشق دیدار معشوق، شاد است. اقوامی که بیشتر جشن و شادی در تقویم ملی سالیانه خود دارند بیگمان از هر نظر از اقوامی که روزهای سوگواری و عزادارند، پیشرفته‌تر، مرفه‌تر و کارآمد ترند.

ایام نوروز ما، چندین روز شادمانی پی در پی با مراسم و آیین های دلپذیری است که برای هر سن و سالی جالب و سرگرم کننده

است. دید و بازدیدهای خانوادگی و دوستانه، فرصت برای رفع کدورت‌ها و دلخوری ها. یک سلام و تبریک به بهانه نوروز، هر دلخوری و کدورت نو و کهنه را از دل می زداید و صفحه روابط زندگی را شفاف می سازد.

نوروز، روز رها شدن از کهنه ها و کهنگی ها است. خانه تکائی و قالی تکائی تا تمیز کردن منزل و فضای خانه، هماهنگ با فضای طبیعت و باغ و بوستان، بشارت از هماهنگی و تحول مثبت است، همان گونه که ظاهر را پاک و پیراسته می کنیم، سزاوار است تا بکوشیم که ذهن و فکر را نیز نو کنیم. نوکردن فکر به معنی رها کردن و فراموش کردن سنتها و باورهای گذشته نیست، بلکه به معنی بازنگری و نقد سازنده آن ها و هماهنگ کردن آنها با آگاهی‌ها و دانستنی های زمانه است.

پیشرفت غرب از زمانی آغاز شد که به نقد و بازنگری از خود و هرآنچه با او سروکار داشت و تعلق داشت پرداخت. از آگاهی و باورهایش، از جامعه و سازمان هایش و از حکومت و کارهایش توبست نقد کند. برای غربی‌ها هیچ حوزه‌ای از نقد علمی و سازنده مستثنی نیست. این نقد، نه برای ویران سازی، بلکه برای اصلاح و بهسازی است. آنان که از خود و محیط زندگی و متعلقات آن، می ترسند نقد کنند و یا اجازه نقد ندارند، درجا می زنند و عقب می مانند. این که فضای دیکتاتوری مسموم و کشنده است، فقط به علت نبود آزادی نقد است. اگر نقد کردن آزاد باشد، دیکتاتوری نمی تواند ماندگار باشد. اگر نقد کردن آزاد باشد، حق انتخاب آزاد، برقرار می شود و سلامت به جامعه و سازمان ها و نهادهای آن باز می گردد. جامعه سلامت، قانون و قاضی و دادگستری سالم خواهد داشت و در حین شرایطی عدالت و حق پیروز می شود. در چنین جامعه‌ای، انقلاب، پشت انقلاب، شیرازه زندگی مردم را نمی برد و اقتصاد و فعالیت جامعه را فلج نمی کند. اشکالات و کاستی ها و سستی ها با نقد سالم آشکار می شود و راه اصلاح آنها تعیین می گردد.



صندوق اضطراری بیماران و نیازمندان

سالها یکی پس از دیگری سپری میشود و هر سال خاطره تلخ و شیرین نجات قوم یهود بدست ناجی پرتوان و هم کلام با خدا، موسی کلیم اله تکرار میشود. و اما سزای بقا و ماندگاری این قوم در طول تاریخ پرنشیب و فرازش، وحدت مقاومت و ایمان ملت بوده است.

موعد پسخ سال ۵۷۶۵ را بشما و فرد فرد یهودیان جهان تبریک میگوئیم. بیانید تا به این همبستگی ارج نهاده به پاس سلامت و آسایشی که از آن برخورداریم، بدر دل نیازمندان بی پناه جامعه گوش فرا داده و بی تفاوت نباشیم. صندوق اضطراری در طول سالها حیات و فعالیت خود گوشه ای از این نابسامانی را در حد امکان و توان خود ترمیم نموده است.

بطوری که بین ۲۵۰ خانواده نیازمند دوبار در سال کوپن های مواد غذایی توزیع نموده تا مایحتاج خود را از ایلات مارکت تهیه نمایند. به خانواده هایی که اجاره منزل آنها عقب افتاده و در حال اخراج قرار گرفته اند، دو الی سه ماه اجاره پرداخت میشود. به دانش آموزانی که قادر به تأمین هزینه های فرهنگی خود نیستند در حد امکان کمک میشود. به صاحبان کسبه کوچک و ابرومند در داون تاون که سرمایه خود را ازدست داده اند، بمنظور براه اندازی مجدد کسب خود کمک مالی محدود داده میشود. به سه یتیم خانه و محل نگهداری کودکان بی سرپرست در اسرائیل سالانه کمک داده میشود. همچنین کمک سالانه به خانه سالمندان تهران داده میشود.

بمنظور تأمین بودجه یک وعده غذای گرم در روز به نیازمندان در اسرائیل صندوق با اهداء ۴۰۰۰ دلار اولیه هر ماه ۱۰۰۰ دلار میپردازد.

حمایت مالی و معنوی در رفع مشکلات ناشی از درگیریهای خانوادگی، طلاق، اعتیاد و غیره کوهی است عظیم بر دوش این صندوق.

بمنظور تأمین هزینه های فوق صندوق اضطراری ناچار است دست تمنا بسوی شما دوستان صدیق و انسان دوست دراز کند.

خواهشمند است هدایای خود را بنام E.M.F که از معافیت مالیاتی برخوردار است، ارسال نموده و در این میتصوای بزرگ با ما شریک باشید.

درماندگانی که مشکل آنها با این کمک های انسان دوستانه شما حل میشود همراه با خدمت گزاران صندوق اضطراری دست پرفتوت شما را میفشارند و آرزوی سلامتی و توفیق برای شما و خانواده شما را دارند.

با سپاس فراوان، سرپرست صندوق اضطراری

الیاس اسفندی

در نقد آزاد، خواه و ناخواه، جامعه وارد میدان گفتگو و مشارکت می شود و خرد جمعی، در این داد و ستدها هم تقویت می شود و افزایش می یابد و هم نیروی جمعی به راه حل های کم اشتباه تر می رسد و هم رضایت جمعی به ثمر رساندن تصمیم های جمعی را آسانتر می کند.

در راه رسیدن به چنین آرمانی ساده و مفید و آزمون شده تاریخی، سدها و مائع هائی وجود دارد که با نیروی آگاهی و اتحاد افراد پیشرو، خوش فکر و فعال، در زمینه های تفکر آفرینی، سازمان دهی و فعالیت پیشگامان، برطرف شدنی هستند. این مواع در زمینه بخش هایی از فرهنگ جمعی و نهادهای سنتی و ساختار و سازمان حکومتی و قدرت طلبانی است که بدون مشروعیت، غصب حکومت و قدرت کرده اند و یا منافع ویژه گروهکشان در حفظ سنت های پوسیده و ناسازگار با زمان است. تفکر آفرینی و افشاگری در باره این واقعیت ها، آنها را از جامعه اصلی جدا می کند و هیچ نهاد و حکومتی، در نهایت، قادر نیست که دوام و بقای خود را بدون حمایت جامعه حفظ کند. وجود استبداد و نبود آزادی و نقد در هر جامعه ای پیش از آن که مربوط به نیروهای برون مرزی و امپریالیسم و بیگانه باشد، مربوط به خود آن جامعه است. اگر مردم جامعه ای نخواهند و یا نتوانسته باشند به این آگاهی برسند که خودشان و فکرشان و شیوه نگریشان بایستی تغییر کند تا توان تغییر زندگی و حکومت و نهادهای جمعی خود را داشته باشند، این گناه آن جامعه و به ویژه متفکران، روشنفکران و رهبران و فعالان آن جامعه است.

سرنوشت چنین جامعه ای در جهان متحول امروزی، سرنوشت خوش آیندی نیست. آمدن بهار و برای ما ایرانیان، نوروز پیروز باستانی بهترین بهانه را برای تغییر به سوی بهتر شدن به همراه دارد. بهار، نوشدن و رهائی از کهنگی را به شادباش نوروز فرخنده سال ۱۳۸۴، یعنی آغاز یکصدمین سال پیروزی نهضت مشروطه، آغاز می کنیم و به امید آینده بهتر، به بهسازی خود می پردازیم.

میراث

پاپ ژان پل دوم برای یهودیان

برگردان: آلبرت دانش راد

پاپ ژان پل دوم پس از یک بیماری طولانی در ساعت نه و سی و هفت دقیقه بعد از ظهر به وقت رم که برابر بود با یازده و سی و هفت دقیقه صبح شبات به وقت لوس آنجلس، در سن ۸۴ سالگی بدرود حیات گفت. بنا برخواست خود او، روزهای آخر عمرش را در اقامتگاه خصوصیش در کاخ واتیکان سپری کرد، زیرا نمی خواست خودش را از آنچه به آن عشق میورزد و به آن ایمان و اعتقاد داشت دور ببیند.

درگذشت وی هنگامی رخ داد که ربای David Wolpe به رسم هر روز شبات برای جماعت نماز گزار در کنسای ساینای به ایراد سخنرانی درباره پاپ مشغول بود.

او گفت: «اگر چه ما بی شکایت نیستیم، لیکن بدون شک سپاسگزار هستیم. با توجه بدنیائی که در آن زیست، کلیسائی که در آن پرورش یافت، آموزش هائی که او داشت، مانند هر فرد اروپائی کاتولیک مذهب برای یکپهزار سال، روزهای پی در پی و سالهای پی در پی که آن آموزش ها را می دید، پرورش یافت تا فردی گردد که از ملت یهود پوزش بخوهد. فردی که به اسرائیل سفر کند، فردی که از موزه یادبود هولوکاست Yad Vashem در اسرائیل بازدید نماید و اولین پاپی پا به کنیسا بگذارد، فردی که ربای ها را با آغوش باز پذیرا شود، شخصی که سخن برآستی بگوید، چنین شخصی واقعا شایسته احترام است و باید از او سپاسگزار بود.

علاوه بر رهبران مذهبی یهود که هر

مواظب باشند که کودکان عراقی را بکشتن ندهند، ولی هیچگاه از فلسطینی ها و کشورهای عربی دشمن اسرائیل چنین درخواستی را ابراز نکرد.

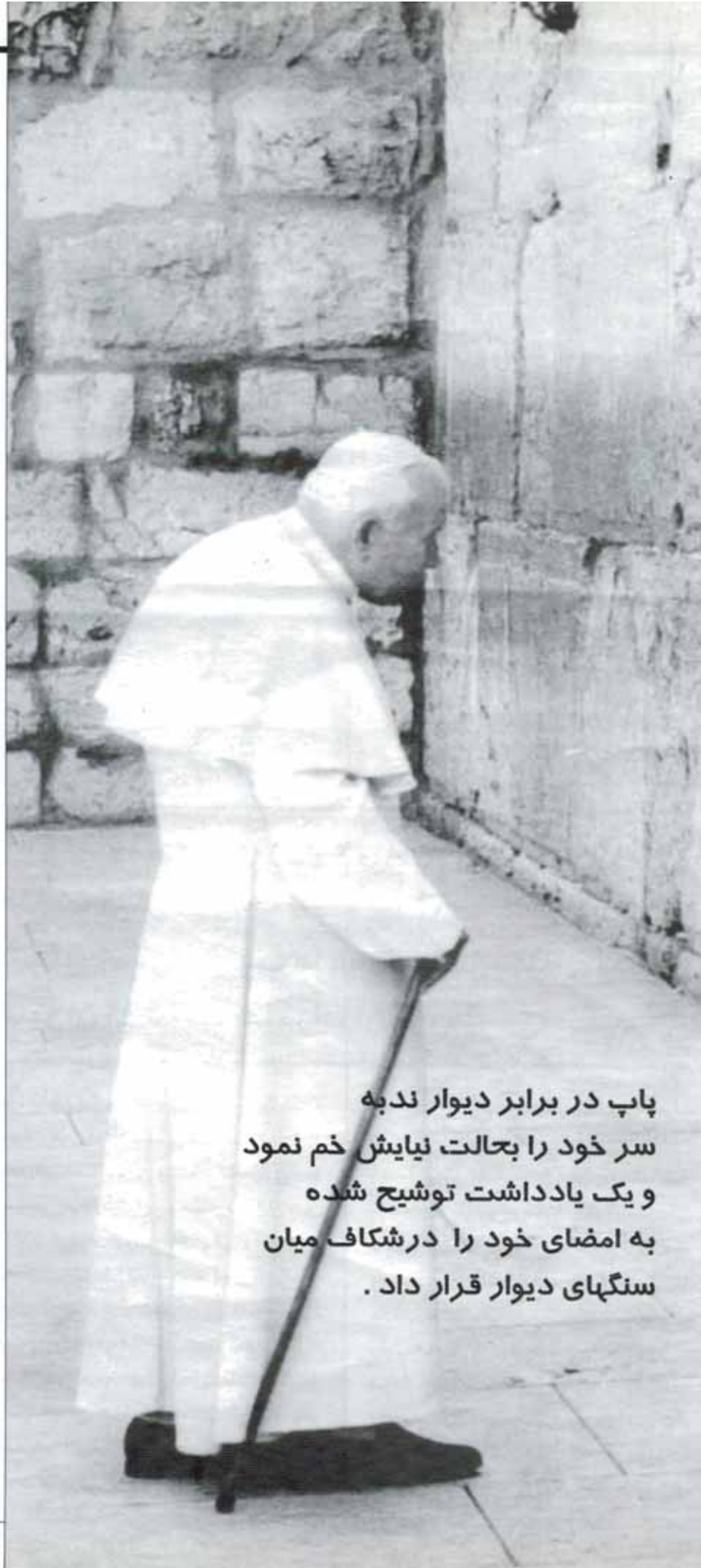
در اینجا بدنیست یادآور شویم Rabbi Marvin Hier که چندین بار با پاپ ژان پل دوم ملاقات داشت و در اواخر سال ۲۰۰۳ پس از مشورت و تصویب هیئت امنای مرکز سیمون ویزنتال، با اجازه پاپ در واتیکان بحضور وی باریافت تا «مدال بشر دوستی» را که عالیترین مدال کانون ویزنتال میباشد، تقدیم وی نماید. سخنائی که Rabbi Hier در این ملاقات خطاب به پاپ ایراد کرد به این شرح بود:

«در نوجوانی شما در شهر Wadowice بعنوان دروازه بان تیم فوتبال یهودیان بازی کردید... در سال ۱۹۳۷ بخاطر نگرانی از امنیت Ginka Beer یک دختر محصل که در راه سفر به فلسطین بود، او را تا ایستگاه راه آهن همراهی کردید... در سال ۱۹۴۳ شما یکی از پشتیبانان اصلی Nostra Astate بودید که سند تاریخی واتیکان برای رفع و رد اتهام مسئولیت دسته جمعی یهودیان در تصلیب حضرت مسیح بود... در سال ۱۹۸۶ شما اولین پاپ اعظم بودید که از یک کنیسا دیدن کردید... اولین پاپ که کشور اسرائیل را برسمیت شناختید... اولین پاپی بودید که با صدور سندی از تمامی گناھائی که از طرف کلیسای کاتولیک در سراسر طول تاریخ برقوم یهود وارد آمده، طلب بخشش نمودید و برای آندسته از کاتولیک هائی که در دوران نازی به یاری یهودیان نیامدند، پوزش طلبیدید... اولین پاپی که از یک اردوگاه مرگ بازدید کرد و روز یادبود هولوکاست را در واتیکان بعنوان یک روز آئین رسمی برقرار ساخت...»

در اواخر سال ۱۹۹۴ که مجله «تایم» تصمیم گرفته بود ژان پل دوم را بعنوان شخصیت سال معرفی نماید، جمعی از خبرنگاران و سردبیران آن مجله بحضور پاپ بار یافتند و در آن ملاقات پاپ متوجه شد که گرچه در سالهای گذشته مجله «تایم» لیخ

اولین پاپی که
دروازه بان تیم فوتبال
یهودیان بود،
پا به کنیسا گذاشت،
ربای ها را با آغوش باز
پذیرا شد، و از
ملت یهود پوزش خواست.

یک در خطابه های خود در کنیساها از دست محبت تاریخی که او بسوی قوم یهود دراز کرد تعریف و تمجید کردند، «الی وایزل» در مصاحبه ای در کانال تلویزیونی CNN اظهار داشت: «ژان پل دوم مکان بسیار مهمی در تاریخ یهود خواهد داشت. هرگز روابط بین کاتولیک ها و یهودیان مانند امروز نبوده است». علیرغم تمام کوشش هائی که پاپ ژان پل دوم برای نزدیک شدن کلیسای کاتولیک با یهودیان بکار برد، هنوز رهبران جامعه یهود معتقدند که این کوشش ها اگر چه بسیار مهم و اساسی و کار ساز بودند، ولی برای رفع اختلافات کافی نبودند. من باب مثال آنان معترضند که چرا، در آغاز حمله آمریکا و متحدانش برای جلوگیری از مجهز شدن عراق به سلاحهای غیر متعارف کشتار همگانی و سرانجام سرتنگون کردن رژیم خونخوار صدام حسین و برقراری حکومت دموکراسی در آنجا، پاپ ژان پل دوم، در اظهار نظرهای رسمی تلویزیونی خود از آمریکا و متحدانش خواست



**پاپ در برابر دیوار ندبه
سر خود را بحالت نیایش خم نمود
و یک یادداشت توشیح شده
به امضای خود را درشکاف میان
سنگهای دیوار قرار داد .**

والسا» و «پاپ ژان سیزدهم» را انتخاب کرده بود، استالین و هیتلر را هم بعنوان مردان سال انتخاب کرده بود. در این رابطه یکی از خبرنگاران بلافاصله به پاپ اطلاع میدهد که مجله تایم در عمل دو فهرست جداگانه دارد. یکی فهرست افراد خوب و دیگری فهرست افراد بد. در این مورد پاپ در فهرست افراد خوب قرار داشت. پاپ با شنیدن این توضیح با لبخندی گفت: «امیدوارم من در فهرست خوب باقی بمانم».

عکس ژان پل دوم ۱۵ بار جلد مجله تایم را مزین ساخت. با توجه به اهمیت فوق العاده پاپ ژان پل دوم در هموار نمودن روابط بین کلیسای کاتولیک و جامعه یهود، بجاست که میراث این پاپ اعظم برای یهودیان بیشتر مورد تعبیر و تفسیر قرار گیرد. گرچه درباره شخصیت بین المللی و اجتماعی و مذهبی او در یکایک رسانه ها و مطبوعات جهان مطالب زیادی نوشته شده، بنظر اینجانب مناسب ترین آنها از نقطه نظر یهودیان مقاله ایست که با تیتر «میراث ژان پل دوم برای یهودیان» در مجله «لوس آنجلس جونیش جورنال» بقلم Ruth Ellen Gruber درج گردیده و من ترجمه آنرا برای خوانندگان عزیز مینویسم:

پاپ ژان پل دوم گرچه در بسیاری از موضوعات کاتولیکی سرسختانه موضع محافظه کارانه داشت، بهبود بخشیدن به روابط یهودیان با کاتولیک ها را سرلوحه سیاست دوران ۲۶ ساله زمامداریش در واتیکان قرار داد و در راه رسیدن به این هدف گامهای عظیم دگرگون ساز برداشت. پاپ کرارا یهود ستیزی را محکوم کرد و بارها مراسم یادبود از هولوکاست را گشایش کرد، مدیریت ایجاد روابط سیاسی با اسرائیل را شخصاً برعهده گرفت و بکرات رهبران مذهبی و غیرمذهبی یهود را بحضور پذیرفت. البته تیره گی روابط دیرپا و موضوعات برطرف نشده باقی ماند. با این وصف بسیاری از ناظران یهودی بر این باورند که پاپ اعظم، زاده لهستان، بعنوان دوست ترین پاپ برای یهودیان در خاطره ها خواهد ماند.

اریل شارون، نخست وزیر اسرائیل، روز یکشنبه در نشست کابینه اش اظهار داشت:

روابط میان کاتولیکها و یهودیان شناخته خواهد شد.

Karol Josef Wojtyla در سن ۵۸

سالگی اسقف اعظم شهر Krakow در لهستان بود که در اکتبر ۱۹۷۸ بسمت پاپ انتخاب شد. او اولین پاپ از لهستان بود و اولین پاپ غیر ایتالیایی بود که در ۴۵۰ سال گذشته بر اریکه پاپ نشست و به احترام پاپ قبلی که قبل از درگذشتش تنها سه هفته در آن سمت زنده بود، نام ژان پل دوم را برای خود انتخاب کرد.

Wojtyla درست ۱۳ سال پس از

اعلامیه تاریخی Nostra Aetate واتیکان راه را برای گفتگوی یهودی - کاتولیک باز کرده بود، عهده دار سمت پاپ گردید. این اعلامیه در سال ۱۹۶۵ در دومین انجمن واتیکان که توسط پاپ ژان سیزدهم برپا شده بود، صادر شد که در آن یهودی ستیزی سرزنش گردید. و برای اولین بار یهودیان را بطور دسته جمعی از افترای قدیمی «یهودیان خیانت کار» و مسئول تصلیب عیسی مسیح مبرا کرد.

پاپ که در سال ۱۹۲۰ در

Wadowice در نزدیکی شهر Krakow متولد شده بود، بطور خلاصه شاهد هولوکاست و نیز شاهد سیاست های ستمگری و غالباً یهودی ستیزی کمونیسم بود.

Wojtyla در زمانی پرورش یافت که

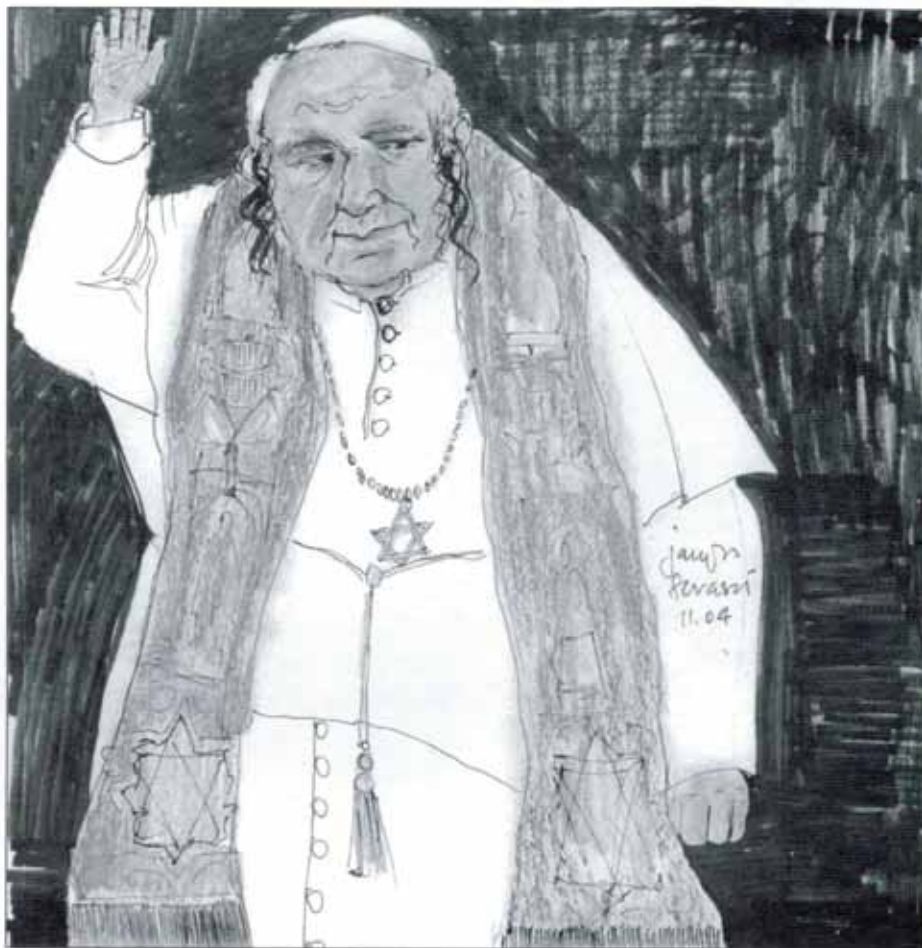
لهستان قلب یهودیان اروپا بود. جامعه ۲/۵ میلیون نفری یهودیان ده درصد کل جمعیت لهستان را تشکیل میدادند. ۲۵ درصد جمعیت Wadowice یهودی بودند و پاپ آینده دوستان، همسایگان و هم کلاسی های یهودی داشت.

نیمی از ۶ میلیون نفر یهودی که در

هولوکاست بقتل رسیدند، یهودیانی بودند که دوستان و همسایگان پاپ آینده را شامل میشدند. Wojtyla خودش در اردوگاه کار اسیران نازی کار کرد و در خفا برای کشیش شدن بمطالعه پرداخت.

پس از جنگ جهانی دوم، کشف آنچه

در آشویتس در فاصله چند مایلی از زادگاه او بوقوع پیوسته بود، بر زندگی Wojtyla بسیار اثر



پاپ: ما با یهودیان روابطی داریم که با هیچ یک از مذاهب دیگر نداریم،

شما برادران محبوب ما هستید و از بعضی لحاظ میتوان گفت که شما برادران بزرگتر ما هستید.

زاماداری این پاپ بوجود آمد بیشتر از تغییرات تقریباً ۲۰۰۰ سال قبل میباشد.

ربای Jack Bemidbar، مدیر کانون

تفاهم بین مذاهب در ایالت نیوجرسی، که یکی از بیش از صد ربای و شالیح صیبور بود که در ژتویه برای ادای احترام و سپاس از پاپ، با وی ملاقات داشتند، در آن مراسم گفت: «هیچ پایی به اندازه پای ژان پل دوم، در راه ایجاد روابط برادرانه میان یهودیان و کاتولیکها کار انجام نداده است. از نظر من این، به بیان ساده یک دگرگون سازی میباشد. من بر این باورم که پاپ ژان پل دوم بعنوان یک چاره ساز بزرگ

«پاپ ژان پل دوم یک مرد صلح و یک مرد دوست قوم یهود بود که در راه تحقق بخشیدن تاریخی آشتی بین ملتها و تجدید روابط سیاسی بین اسرائیل و واتیکان در پایان سال ۱۹۶۳ کوشید. دیروز جهان یکی از مهمترین رهبران نسل ما را از دست داد. کسی که کمک های عظیم او در جهت رفع اختلافات، اتحاد بین ملتها، تفاهم و اغماض برای سالیان دراز با ما باقی خواهد ماند».

در Anti-Defamation League

ستایشی از پاپ خاطر نشان ساخت: «میتوان گفت تغییراتی که در جهت بهبودی، در دوران

گذار بود. پس از رسیدن بمقام پاپ، ژان پل، قرن بیستم را، «قرن Shoah» خوانند و در سال ۱۹۷۹ در اولین دیدار از لهستان پس از انتخاب شدنش در مقام پاپ، در اردوگاههای Auschwitz - Birkenau زانو زد و برای یادبود یهودیانی که در آنجا بقتل رسیده بودند، به نیایش پرداخت.

در تمامی دوران زمامداریش، ژان پل کرارا هولوکاست را بخاطر آورد و یهودی ستیزی را بعنوان گناهی علیه خداوند و بشریت محکوم نمود. بیش از صدبار به اکناف جهان سفر کرد و در هر کجا که میرسد خولستار ملاقات با رهبران محلی یهودی میشد و نیز درباره خصوصیت و خشونت مسیحیان علیه یهودیان بطرز بیسابقه‌ای ابراز دلشکستگی و ندامت نمود.

هیجان انگیزترین ملاقاتهای پاپ با یهودیان در آوریل ۱۹۸۶ در ژم اتفاق افتاد. در آن روز او از رودخانه «تیبیر» (Tiber) عبور کرد تا از کنیسیای بزرگ ژم بازدید نماید. او اولین پاپ بعد از Peter بود که از یک عبادتگاه یهودی دیدن میکرد. در آنجا ربای ارشد ژم را بگرمی درآغوش گرفت و از پیمان ناگسستگی میان خداوند و یهودیان سخن گفت و در اظهاراتش متذکر شد: «ما با یهودیان روابطی داریم که با هیچ یک از مذاهب دیگر نداریم. شما برادران محبوب ما هستید و از بعضی لحاظ میتوان گفت که شما برادران بزرگتر ما هستید».

در پایان سال ۱۹۹۳ پاپ یک گام بیسابقه دیگر برداشت. زیر نظر او، ۴۵ سال بعد از تأسیس کشور یهود، روابط سیاسی کامل میان اسرائیل و واتیکان برقرار گردید.

«ربای دیوید روزن»، مدیر بین المللی کمیته یهودیان آمریکائی (AJ Commitee) در امور بین المذاهب، در این رابطه اظهار داشت: «پاپ از اهمیت اسرائیل برای یهودیان بخوبی آگاهی داشت و آنرا درک میکرد و نیز اهمیت برقراری روابط کامل سیاسی بین دربار واتیکان و کشور اسرائیل برای وی روشن بود و بهمین سبب در این باره شخصاً کوشش نمود. گزافه گوئی نیست اگر گفته شود که موفقیت در به

نتیجه رسیدن آن مذاکرات مدیون دخالت داشتن و دخالت کردن شخص پاپ میباشد».

دیدار تاریخی پاپ از اسرائیل در مارچ ۲۰۰۰، اوج اثر این سیاست ها بود. دیدار او بمناسبت آغاز سومین هزاره مسیحیت طرح ریزی شده بود، و برای یهودیان نیز از اهمیت زیاد برخوردار بود.

او از Yad Vashem دیدار کرد و در اورشلیم در برابر دیوار ندبه سر خود را بحالت نیایش خم نمود و یک یادداشت توشیح شده به امضای خود را در شکاف میان سنگهای دیوار قرار داد. مضمون آن یادداشت باین شرح بود: «ما از رفتار کسانی که در طول تاریخ باعث زجر و شکنجه این فرزندان شما شده‌اند عمیقاً غمگین هستیم و از شما پوزش می طلبیم. ما خودمان را به برادری بی شائبه با قوم شما هم پیمان و متعهد میدانیم».

ولی چندین مسئله در روابط کاتولیک ها و یهودیان هنوز وجود دارد که گاه بگاه باعث تنش میگردد. این اختلافات شامل اختلاف برسر آنچه که «خاطره تاریخی» نامیده میشود، مثل نقش پاپ پی دوازدهم در زمان جنگ که واتیکان مایل است او را سعادت جازدائی بدهد ولی منتقدان او را متهم می کنند در دوران Shoah کاری برای نجات یهودیان انجام نداد، میشود. و همچنین بحث داخلی بین مقامات عالیرتبه کاتولیک برسر آنکه آیا کلیسا مسئول ضدیت با یهودیت و یهودی ستیزی میباشد یا افراد اجتماع مسئول آن هستند، هنوز ادامه دارد.

مسائل باقیمانده اختلافات دوطرف همانند اختلافات وسیعتر بر سر پولیتیک های خاورمیانه نیز روابط با اسرائیل را تیره کرده و کاتون مذاکرات طولاتی میباشد. این موارد، موضوعات مالیاتها و منع حقوق سازمانهای کلیسا و نیز مسئله ویزا و اجازه اقامت روحانیون مسیحی در اسرائیل را دربر میگیرد.

در رأس همه این ها، این پرسش مطرح است که آیا آموزشهای ژان پل ادامه خواهد یافت و آیا به یک بلیون نفر کاتولیک در جهان تعمیم خواهد یافت؟ در خلال مذاکراتش با ربای ها و شالیح

صیپورها در ماه ژنویه، ژان پل متوجه شد که سال ۲۰۰۵ مصادف است با چهلمین سالگرد بیانیته Noster Astate، بنابراین تجدید تعهد برای افزایش تفاهم و تقارن را تأکید نمود. ولی ناظران یهودی اظهار نگرانی کرده اند که جانشین ژان پل ممکن است همان تعهد را دارا نباشد.

Rabbi Joseph Ehrenkranz مدیر کائون تفاهم مسیحی - یهودی در Sacred Heart University در ایالت کاتیکات، در ژنویه اظهار داشت: «شما کسی را به حساسیت او نخواهید یافت. ترس اینجاست که آنچه تابحال انجام شده، ممکن است از بین برود».

ربای جیمز رودن، رایزن عالی برای امور بین المذاهب و پروفیسور میهمان در دانشگاه فلوریدا، نیز دائمی کردن سیاست های ژان پل در رابطه با یهودیان را «یک مبارزه طلبی مهم برای کلیسای بعد از ژان پل دوم» می پندارد. وی که با ژان پل ده بار ملاقات داشته، میگوید: «بازگشت کلیسا از دستاوردهای ژان پل در ایجاد احترام و تفاهم متقابل میان کاتولیک ها و یهودیان بمنزله یک عقب نشینی عظیم و یک توهین به این پاپ برجسته خواهد بود. پاپی که در تاریخ یهود بعنوان بزرگترین کشیش اعظم در تاریخ دو هزار ساله مسیحیت در خاطره ها خواهد ماند».

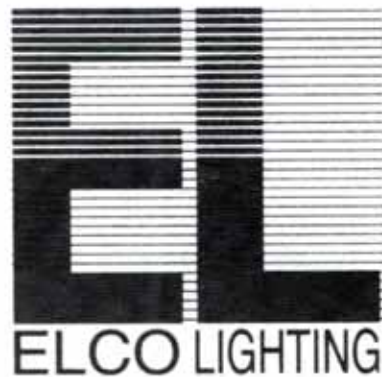
مقامات واتیکان به سهم خود میگویند که با توجه به تغییرات عظیمی که در سال ۱۹۶۵ بخاطر بیانیته Nostra Astate ایجاد شد و مدارک واتیکان و اظهارات رسمی صادره در طول دوران زمامداری پاپ ژان پل، میراث پاپ باید در امن و امان باقی بماند و جزو آموزش رسمی کلیسا درآید.

Rev. Norbert Hoffman، دبیر کمیسیون دفتر واتیکان مربوط به روابط مذاهب با یهودیان، در سال ۲۰۰۳ در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «کلیسای کاتولیک بطور کامل پشتیبان این تغییرات میباشد. نه فقط پاپ ژان پل دوم، ادامه این کوشش ها وظیفه کلیسای کاتولیک بطور کامل میباشد و ما باید بکوشیم که این روش به همه سطوح و رده ها تعمیم یابد».

ELCO
Lighting

الکو

نامی معتبر ، شناخته شده و پیشگام
در صنعت نور و روشنایی



شب ساز و سخن



در پی کنفرانس‌های علمی و آموزشی که سازمان بانوان بنی بریت، گروه فریب‌رز مطلوب در سالهای اخیر ارائه نموده و با توجه به مقام فاخر فرهنگ ایران، برنامه ساز و سخن در شب سوم مارچ ۲۰۰۵ ترتیب داده شد. در این شب سراینندگان و سخنوران برجسته ادب پارسی، همراه هنرمندان موسیقی ایران شبی سرشار از لحظات خاطره انگیز فراهم نمودند. تلاش و کوشش بانوان بنی بریت برای هماهنگی کامل این برنامه نتیجه‌ای دلپذیر و بیاد ماندنی فراهم آورد.

در آغاز خاتم بدری موره خلیلی، با خوش آمد به مهمانان، شرحی از اهداف بنی بریت جهانی که برپایه دفاع از حقوق بشر است، بیان نمودند. آنگاه با مروری بر نتایج پربار کنفرانس‌های پزشکی که بنام زنده یاد دکتر پرویز پیرنظر است و از ابتدا با استقبال گرم روبرو شده، پرداخته و درباره کنفرانس علمی بعدی که مربوط به آلزایمر است، توضیحاتی دادند.

خاتم ژاکلین احدوت و خاتم سوسن

عزیززاده، ضمن معرفی سخنوران، مسئولیت تنظیم و حفظ هماهنگی برنامه را بعهده داشتند و با کاردانی و تسلط این مهم را به انجام رساندند.

هنگامیکه برنامه با شعر میهنی «تو ایران منی و هستی منی» شروع شد، موجی از احساسات گرم سالن را فرا گرفت. این شعر اثر طبع همکار ارجمند، شاعر باذوق خاتم مهین عمید است. خاتم عمید، «نگاه»، تفکری گسترده برمسائل و دردهای اجتماعی دارد که آگاهانه مطرح میسازد. اندیشه او سرز نمی شناسد. واژه‌ها و تشبیهات شعرش را دقیق و با سلیقه انتخاب میکند، خواندن اشعار او لذت بخش و غنیمت است. به کوتاه سخن، سروده مهین دوست داشتنی است. کلامش بزیور شعر آراسته، و شعرش از دل برخاسته که لاجرم بردل می نشیند. دو کتاب از آثارش را بزیور طبع آراسته و سومی را نیز در دست تهیه دارد.

هنرمند وارسته و هنرشناس نامدار، خاتم هما پرتوی، بتوصیف «عشق» و اهمیت آن پرداختند. از ضرورت تابش نور عشق و وجود شور محبت در میان افراد و اثر سازنده آن

برجامه بشری سخن گفتند و با مهارت فراوان غزلیات شعرای بزرگ چون حافظ، مولانا و فروغ را درباره عشق شاهد آوردند زیرا:

«از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که در این گنبد دوار بماند»
با توجه به اهمیت عشق،
«آدمی را به عشق بشناسند

هرکه را عشق نیست آدم نیست»
باید این نعمت را بر زندگی بخشید و
بفراوانی نثار کرد و همگان را در آن سهیم نمود
تا جهانی درخشان از مهر و محفوظ از گزند،
جهانی سرشار از آرامش پدید آید.

زمانی که خاتم هاله گبای، روان و
سلیس، بدون تکیه بر نوشته، شعر می خواند،
نمی توان باور کرد که او در کودکی باین دیار
آمده و تحصیلاتش همه در این سرزمین بوده
است. هاله با ملاحظ و ویژه‌ای به معرفی سیمین
بهبهانی، بانوی بلند جایگاه شعر ایران پرداخت
و عزل «گفتی که می بوسم ترا» ی او را خواند،
آنچنان لطیف و دلپذیر که اگر شاعر در آن
جمع حضور داشت بی شک همراه حاضرین
آفرین های فراوان نثارش میکرد.

آقای نوشا ذکائی، از شعرای صاحب
مقام و شناخته شده، اولین مجموعه سروده
هایش را بنام «باغ باران» چند دهه پیش
منتشر نمود و بسیاری از آثار منظوم او زینت
بخش کتابها و مجموعه‌های ادبی گردیده است.
نوشا طبعی روان دارد و اشعارش بدل می
نشینند. با طبیعت دوستی صمیمانه برقرار
میکند و همچنانکه در قطعه «باران» خوانند:

«تا آفتی دارد دلم با بی قراران

من دوست دارم یار باشم یار باران»
با این رابطه درد دل و غم‌هایش را
قسمت میکنند. در توصیف و تعریف از طبیعت
سبک ویژه‌ای دارد: «سکه های سپینه ریز
آبشاران» و دیده حساس او تصویر زیبایی‌ها را
به نظم زیباتر میکند و چون «گل در جاری
سبز بهاران» بدل می نشاند.

اگر پیش از این اشعار آقای مهندس
جهانگیر صداقت‌فر را خوانده‌اید، یقیناً به قدرت
حماسه سرایی او آشنا هستید و اما هنگامی که

ادامه در صفحه ۳۲



از: نینا استوار

پیام رمز مردخای

مجسمه ساز، اسیر افکار خود را، با ضربه های چکش از درون سنگ آزاد کرده و به آن جان می بخشد.
میکل آنژ

قرنها باید میگذشت تا در این دنیای متمدن و در اوج پیشرفت تکنولوژی، مرد غربی هاواراد رفته و مزین به مدالهای افتخار و دیپلم های دانشگاههای معتبر پا جای پای این مرد شرقی مکتب ندیده گذاشته و برای رسیدن به خواسته ها و آرزوها و تحقق بخشیدن به خوابهای طلایی خود، وقتی برای ورود به کاخ سفید و تکیه زدن بر اریکه قدرت و یا ابر قدرت دست بر دامن یک First Lady شود. و این همان تعبیر پیام رمزی مردخای است از ورای قرون.

بهره برداری از قدرت و نیرو و فکر و نقش زن برای رسیدن به هدف و کسب قدرت. جامعه ما به دنیای دیگری کوچ کرده و

بالاجبار درگیر امواج نکات مثبت و منفی این زندگی جدید است که در بیشتر موارد دو روی یک سکه اند. عوارض جنبی این مزایا و مواهب گاه آنچنان درهم ادغام شده که گاه انسان

ناگزیر میشود که عطای بسیاری از مواهب این دنیای پیشرفته را به لقایش ببخشد! آخرین حرکت سیاسی کشور میزبان نشان داد که: بانوی پر قدرت ترین رهبر سیاسی دنیا، زمانی که شوهرش صحنه قدرت را ترک کرد و یا قدرت او را رها کرد، تازه به میدان آمد و به قدرت رسید.

و بانوان ما اگر تابحال چون استر در پشت صحنه عمل کرده و مانند زن خوب و فرمائیر پارسا، مردان خود را پادشاه کرده اند، حال دیگر به ملکه بودن هم اکتفا نمی کنند. آنها ادعای پادشاهی دارند که در فضای اینجا خیال خامی نیست.

خاتمهها به میدان آمده اند و در بسیاری از رشته های علمی و تحقیقی و... دارند پیشرفت می کنند. اما... ناگفته نماند و گرفتاری این جاست که... بسیاری از آنها شتابزده گام برمیدارند و همه چیز و یا حتی همه کس را پشت سر گذاشته و جلو میروند. بسیاری از آنها حتی نیم نگاهی به عقب نمی اندازند تا کاخ اصلی حکومت خود را که خانه و کاشانه و کانون خانواده باشد، دریابند و خیلی از زندگی های زناشویی توازن خود را از دست داده

ایست بنام مادر یا "Pieta".

مجسمه که مرگ دلخراش عیسی را در آغوش مادر نشان میدهد. سنگ مرمر با ابهتی است که همه ساله چند صد هزار هنر دوست «غیر مسیحی» در دسر ایستادن در صف های کیلومتری را در گرمای شهر رم بجان میخرند تا نگاهی به آن بیندازند.

تنها میکل آنژ میتوانست چکش را با چنین استادی دردل سرد و بیجان سنگ مرمر فرو کرده و چنین تصویر جاننداری را از یک مرگ بیرون بکشد و گویای یک تسلیم بدون چون و چرا باشد.

و اگر این جمله گفته میکل آنژ باشد که: «هنرمند آنچه را که در ذهنش نقش بسته بیرون می کشد و به آن جان می بخشد». حتی او هم از زن چنین تصویری در خیال داشته است. سراپا تسلیم و دست بسته و سر بزیر و خاموش.

تاریخ نویس هم آنچه را که از زن میخواست به استر نسبت داده است و از او انتظار داشته که به این فکر جان ببخشد.

و به این ترتیب استر، زنی سراپا ایثار را لباس عروسی پوشانند و با دهنی تعینیت (روزه) فرستادند حضور ملوکانه. تا قومی آزاد شود و از اطاعتش دیگری به مقام حکومت برسد. و این نقطه عطف ماجراست.

زن در نوشته های تاریخی و باستانی نقش اساسی و حتی سازنده داشته است و تنها پس از ظهور ادیان یگانه پرست - از آنجائی که پیامبر همیشه مرد بوده و برای نسل ذکور این توهم ایجاد شده است که نیابت به پیامبری از آنان به اینان می رسد و آنها سایه خدا پروی زمین هستند - با زیرکی و بسیار حساب شده به زن برچسب ناپاکی و آلودگی و شیطان صفتی و کم عقلی را زدند تا از این موجود نقش آفرینی با قلب هویت تصویری منفی ارائه دهند که در نهایت سزاوار بندگی و بردگی است.

و این الگوی منفی در تمام زبانها و سنتها و مذاهب به نوبت دست به دست شد تا از زن که در قدرت نمائی و سازندگی میتوانست رقیب سرسخت مرد و در نتیجه سد راه خودکامگی او باشد، موجودی بی دست و پا و زبون و وابسته در اذهان بماند.

موجودی که بالاترین هنرش زائیدن و یگانه مقامش کسوت مادری است. و تازه بعنوان مادر هم قدرت محدودی دارد. ابراهیم وقتی که تنها فرزند سارا را به قربانی میبرد، حتی زحمت این را بخود نداد که سارا را در جریان بگذارد! دست مریم هم در برابر مرگ تنها فرزندش عیسی از همه چیز و همه جا و همه کس کوتاه بود.

یکی از شاهکارهای میکل آنژ، مجسمه



اعضای سازمان بانوان یهود ایرانی همراهِ پروفیسور مداحی و سه بانوی برگزیده سال

جشن سالانه سازمان بانوان یهود ایرانی مقیم کالیفرنیا جنوبی

از: دکتر م. سینا

سازمان بانوان یهود ایرانی هر سال بمناسبت روز بین‌المللی زن و بمنظور تشویق بانوان برگزیده ایرانی که در تحصیلات عالی دانشگاهی و هنری و حرفه‌ای بدرجات برجسته و ممتاز و در حفظ آئین‌ها و سنت‌های قومی و فرهنگی کوشا تشخیص داده میشوند، طی مراسمی لوحه افتخار اهداء می‌نماید.

مراسم امسال در تاریخ سیزدهم مارچ ۲۰۰۵ در سالن مجلل هتل یورلی هیلز برگزار گردید. این مراسم با روز جهانی زن و هفته تحویل سال نو شمسی ۱۳۸۴ و عید باستانی نوروز مقارن بود؛ بدین مناسبت میز بزرگ و بسیار زیبای هفت سین نوروزی بوسیله خانم شهناز نصیر با مهارت و سلیقه خاص آرایش شده بود که مورد توجه مدعوین قرار گرفت.

این جشن بخاطر تجلیل و معرفی و اعطاء لوحه افتخار به سه نفر از بانوان برجسته ایرانی ترتیب یافته بود.

طبق قرار و رأی هیئت مدیره سازمان لوحه اهدائی بنام «لوحه شمسی حکمت» نامیده شده است. زنده یاد شمسی حکمت، یکی از بانوان فعال و پیشگام جامعه یهودی ایرانی در هیئت مدیره اولیه سازمان بانوان یهود در ایران و بعد کالیفرنیا جنوبی بود که سالها در خدمات اجتماعی و فرهنگی و در مسائل حقوق زن در جامعه یهودی ایرانی فعالیت داشت.

مراسم جشن امسال با اعلام برنامه و بیانات شیوای خانم لیدا حنائی آغاز شد و پس از آنکه سرودهای ملی آمریکا، ایران و اسرائیل توسط خانم طناز بهره‌مند (فروزان فر) اجرا شد، خانم لوئیز گلشن، پرزیدنت سازمان ضمن خوش آمد به حاضرین، بیاناتی در خصوص وظائف و نقش زن یهودی ایرانی در جامعه ایراد کرد، و سپس بانوان برگزیده سال توسط خانم لیدا حنائی بشرح زیر معرفی شدند:

- ۱- زیلا پرهامی دانش، هنرمند نقاش و طراح نوگرا.
- ۲- دکتر میترا مقبوله، جامعه شناس، دکتر روانشناس و کبالیست و یکی از پایه گزاران روان شناسی عرفانی و مؤلف کتاب چلچراغ.
- ۳- پروانه صراف (دوستان)، اولین زن یهودی ایرانی معلم و مدرس در الهیات. هر یک از بانوان فوق بیانات بسیار مؤثری در رشته‌های اختصاصی خود بیان داشته که مورد تشویق و تمجید پرشور مردم قرار گرفت. لوحه‌های افتخار توسط پروفیسور جمشید مداحی به بانوان نامبرده تسلیم شد و سپس پذیرائی شام با اجرای موزیک هنرمند برجسته شهرام فزازاده تا حوالی نیمه شب ادامه داشت.

است.

جامعه غرب برخوردار متفاوتی با نقش دوگانه زن در خانواده و در اجتماع دارد و مرد غربی با این مسئله کنار آمده و بسیاری از مسائل را درک کرده است. و یا حداقل پذیرفته است.

جامعه مرد سالار شرقی طی قرون متعددی درد و رنج و اشک درونی «استر» را نادیده گرفت تا به هدف رسیده و قدرت را در دست بگیرد.

این جامعه طی قرون متعددی آب پر قدرتی را پشت سد نگاهداشت و از آنجا که تنها سطح آرام آب را میدید، خیالش راحت بود. یعنی بفکرش نمیرسد که زیر این آرامش چه طوفانی برپاست.

اینجا زمان و مکان و اتمسفر آماده دست بدست هم داد، زنگهای خطر را به صدا در آورد و تازه آنموقع بود که تنها تصور قدرت تخریبی این آب آرام ستون فقرات جامعه را لرزاند و خواب خوش را از چشمها ربود و جامعه مرد سالار را هراسان و سردر گریبان کرد. مسئله واقعا بفرنج بود و درهای امید بسته.

اما خودماتیم چه شانسی آورد که در بدری و غربت و سرگشتگی و از همه مهمتر احتیاج بفریادش رسید و خیلی زود ظاهراً بعنوان مدرن شدن و پیشرفت کردن اما در باطن برای بهره گیری از این نیروی سازنده به نفع خود دست بکار شد تا وسیله‌ای فراهم شود و خانمها دوشادوش آقایان چرخ زندگی را بچرخانند و چنین شد. اما ...

جامعه مرد سالار هنوز هم گهگاه فیلس هوای هندوستان را میکند. یعنی حتی در شرایط مساوی و یا بدتر از آن نامساوی یعنی جایی که زن بیشتر از مرد امور مالی زندگی را بعهده میگیرد، باز آقا بدش نمی آید سالاری کند. بد خلقی میکند و از باقیمانده نجابت و آبروداری و حس مسئولیت زنان نادر اینجا سوء استفاده می کند. یعنی بزبان ساده هم خدا را میخواهد و هم خرما را.

و خداوند ... و تنها خداوند یار و یاور این چنین آقایانی باشد که «معجزه» تنها از او برمیآید.

مشکل تخلیه آبادیها و مقابله ارتش با مردم

پرزیدنت کتساب :

مملکت بوسیله دولت و نمایندگان مجلس اداره می شود نه از طریق راو ها .



از: هفته نامه یعوت، هشتم آوریل ۲۰۰۵
تهیه، تنظیم و برگردان: سیروس حلاوی

سخنان اندرزگونه پرزیدنت کتساب خطاب به مخالفان تخلیه بیست و یک واحد از آبادی های حول و حوش نوار غزه و انتقاد از عده ای رهبران مذهبی که ساکنان آن آبادیها را تشویق و ترغیب به نافرمانی و حتی تظاهرات خشونت بار برعلیه دولت اریل شارون می نمایند.

قبل از شروع مطلب یدیعوت، بقصد آگاهی خوانندگان گرامی، توضیحاتی در رابطه با تصمیم دولت شارون که بتصویب نمایندگان مجلس شورای ملی اسرائیل نیز رسیده است ، ادامه دهم.

در حدود سی و پنج سال قبل در حالیکه سالها بود دیوید بن گوریون زمان بازنشستگی خود را در کپوتص، به زراعت و دامداری می گذرانیید، حدود یکی دو هفته پس از پایان جنگهای شش روزه در سال ۱۹۶۷، لوی اشکول و سایر وزرای کابینه، وی را در یکی از روزهای تعطیل بصراف ناهار دعوت می کنند که همگان دعوت او را اجابت می کنند. در آن جلسه بن گوریون پس از خوش و بش معمول و تحسین از کلیه وزرا بخصوص ژنرال

موشه دیان که نقش برجسته ای را در آن جنگها ایفا کرده بود گفت:

فراموش نکنید که ما یک ملت کوچک سه میلیون نفری هستیم که با جمعیت کثیری از اعراب و مسلمانان جهان در خاورمیانه و سایر نقاط دنیا روبرو میباشیم که نه فقط مورد دشمنی و کینه توزی بسیاری از آن جمعیت کثیر قرار داریم، بلکه در موارد بسیار نیز تعدادی از رهبران کشورهای غیر عرب و مسلمان نیز بدلائل گوناگون، از جمله مسائل اقتصادی، جانب آنان را بخصوص بسبب تسلط اعراب بر چاه های نفت خدا داد نگهمیدارند که بهترین نمونه آنها تصویب همان قطعنامه های مغرضانه شورای امنیت است که همیشه بهترین اعضا آن سازمان در درجه اول از روی تعصبات

مذهبی طالب محکومیت یا حداقل تقبیح اقدامات تلافی جویانه ما برعلیه اعراب هستند. بهمان علت من در زمان ریاست خود تصمیم گرفتم دیگر هرگز بقصد دادخواهی به آن سازمان مراجعه نکنم زیرا همانگونه که شاهد بوده اید همواره تجاوزات اعراب را نادیده می گیرند در حالیکه اقدامات دفاعی ما را از روی عناد و غرض ورزی بزرگتر از واقع جلوه میدهند و متجاوزان میخوانند.

بن گوریون افزود اکنون تردیدی نیست که شما در طول جنگهای شش روزه توانسته اید سه کشور عرب را شکست بدهید و وادار به عقب نشینی چشمگیری بنمائید، بخصوص که بدون تردید، غرور آنها را شکسته اید، لذا به شما توصیه میکنم اکنون که اعراب و بخصوص سه

رهبر مصر، سوریه و اردن در حال بهت زدگی و افسردگی بسر میبرند تا فرصت از دست نرفته بصورت پنهانی با عبدالناصر، حافظ اسد و ملک حسین تماس بگیرند و به اطلاع آنها برسانند که آماده‌اید بخش اعظم اراضی تصرفی را به آنان مسترد نمائید، البته مشروط براینکه به بعضی تغییرات کوچک مرزی و قبول شهر اورشلیم بصورت پایتخت تاریخی و قدیمی این ملت تن بدهند.

پس از پایان سخنان بن گوریون، ژنرال دیان در مقام جوابگویی به نخست وزیر اسبق برمیآید و میگوید: بهتر است شما برای همیشه این افکار را از خود دور کنید و ما را تشویق به این اقدام غیر عقلانی نکنید. البته این خلاصه کوچکی از مذاکرات جنجالی دو سه ساعته آن روز است که میگویند: ژنرال دیان پس از ترک سده بوکر به چند تن از وزرا گفته بود: این مرد دیگر پیر شده و بنظر میرسد که نقص فکری پیدا کرده است.

در هر صورت، نگارنده که دو ماه پس از جنگهای شش روزه مسافرتی به اسرائیل کردم از حسن تصادف در داخل هواپیما با مردی بنام روبن آشنا شدم که میگفت خبرنگار روزنامه «ارتص» است و ضمن صحبت از جلسه جنجالی آنروز تعریف میکرد که بن گوریون گفته بود: اعراب ملتی کینه توز و انتقام جو هستند و ما نیز از یک جمعیت ده میلیونی برخوردار نیستیم که بتوانیم بخوبی بدفاع از آن مرزهای طولانی بپردازیم. لذا بشما توصیه میکنم غرور شکسته ناصر، ملک حسین و حافظ اسد را به آنها باز گردانید و آنگونه که پیشنهاد میدهم، عمل کنید. اما ژنرال دیان با برافروختگی بسیار پاسخ میدهند، ارتش اسرائیل با جان بازیها و فداکاریهای بسیار آن پیروزی های درخشان را بدست آورده و خطاب به بن گوریون می افزاید: مطمئن باشید اعراب برای دهها سال دیگر جرأت حمله نظامی بما را نخواهند داشت.

اما از بازیهای روزگار، اینکه شش سال و چهار ماه پس از آن تاریخ یعنی در روز دهم اکتبر ۱۹۷۳ که مصریها خط برلو را شکسته و با وارد کردن تلفات بسیار و اسارت گرفتن

صدها تن از سربازان اسرائیلی، در حدود چهار کیلومتر بداخل صحرای سینا پیش رفته بودند و ارتش سوریه نیز با تصرف بخش اعظم ارتفاعات گولان خود را به نزدیکی ارتفاعات شرقی دریاچه طبریه رسانده بود، همان ژنرال فاتح جنگهای شش روزه با حالتی پریشان، آندوهگین و شوریده وارد دفتر کار گلدا مایر میشود و خطاب به وی میگوید: اوضاع ما تا به آن اندازه وخیم و غم انگیز است که من بشدت نگران آینده هستم. تا آنجا که با خود می اندیشم احتمالاً شاهد خرابی خانه سوم خواهیم شد. (اصطلاح خانه سوم در اسرائیل با دو کلمه بیت شلیشی Bayt Shelishi بکار میرود، در واقع معنای سومین دور استقلال قوم یهود در طول تاریخ سه هزار سال گذشته را بیان میدارد. مترجم) اما فردای آنروز ژنرال ایتان که یکی از افسران ارشد و بسیار لایق اسرائیل بود با یک حمله نظامی گاز تبری توانست ارتش سوریه را ظرف مدت کوتاهی به آنسوی مرزهای جنگ شش روزه عقب بزند و همین ژنرال شارون نیز موفق گردید تا علاوه بر حمله نظامی به آنسوی کانال سوئز همه قوای جنگی مصر را تا یکصد و یک کیلومتری قاهره عقب بزند و همه پنجهزار تن از سربازان مصری را در صحرای سینا محاصره ارتش اسرائیل درآورد.

ذکر این نکته ضروری است که مدتی پس از برقراری آتش بس، اتوسادات وارد اورشلیم گردید و آن سخنان معروف و تاریخی را در مجلس شورای اسرائیل بزبان آورد و گفت: جنگ و خونریزی بس است و طی گفتگوهای اولیه با مناخیم بگین نخست وزیر وقت اسرائیل، هنگامی که بگین خطاب به سادات گفت: ما آماده تخلیه بخش اعظم صحرای سینا هستیم اما از نوار غزه صحبت نکنید زیرا تحت هیچ شرایطی آن ناحیه را به شما مسترد نخواهیم نمود، اتور سادات بلافاصله میگوید: بسیار خوب آقای نخست وزیر، نوار غزه مبارک خودتان باشد تا اگر با فلسطین نیز صلح رسیدید تکلیف آن باریکه نیز روشن گردد.

لذا میتوان گفت: نوار غزه تا امضاء موافقت صلح با مصر بکلی آرام بود تا آنجا که اسرائیلی ها دسته دسته در تمام ایام هفته به

غزه میرفتند، دست بخبردهای گوناگون میزدند، براحتی باز می گشتند. بدون آنکه کوچکترین آسیبی به آنها برسد. در طول آن شش سال فقط دو سرباز در منطقه مرزی اسرائیل و غزه به نگیبانی مشغول بودند بدون آنکه کوچکترین سئوال و جوابی با اسرائیلی ها و یا اعراب بپردازند. اما پس از امضاء قرارداد صلح مصر و اسرائیل مثل اینکه بخشی از ساکنان عرب آن باریکه از خواب سنگینی بیدار شده باشند، شعار نابودی اسرائیل را سر دادند و بقصد خروج قوای نظامی عملیات تخریبی و سپس ترور و آدم کشی را آغاز کردند.

گرچه من آمار درستی در اختیار ندارم اما آنقدر میدانم که طی نوزده سال یعنی از ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۳ تعداد زیادی از سربازان مأمور خدمت در نوار غزه را ترور کردند و مطابق معمول از تیراندازی و سنگ پرتابی بسوی غیرنظامی ها نیز خودداری نورزیدند تا آنکه با امضاء موافقت نامه اسلو، نوار غزه نیز تخلیه نظامی شد و به حکومت خود مختار فلسطین واگذار گردید. فراموش نکنید که ناحیه طابا در کنار بحر احمر نیز به مصریها مسترد شد.

از تاریخ شروع آبادی سازی در اطراف غزه اطلاعی ندارم فقط میدانم احداث ساختمانها در جنوب، شرق و شمال نوار غزه بدان علت بوده است که تروریست ها و خرابکاران غزه‌ای نتوانند بقصد ترور و آدم کشی وارد اسرائیل بشوند. لکن همانگونه که شاهد بوده اید حتی پس از امضای موافقتنامه اسلو، غزه‌ای ها آرام نگرفتند و صدها تن از سربازان و غیر نظامیان ساکن آن آبادیها را بقتل رساندند یا زخمی و معلول کردند؛ که البته عملیات تروریستی و آدمکشی آنان بدون تلافی نماند و جمع خساراتی که در حملات نظامی از راه هوا و زمین برعلیه آنان صورت گرفت چندین برابر صدمات و لطمات وارده به اسرائیل بود. تا آنجا که همین ابومازان، نخست وزیر حکومت خودمختار فلسطین بارها اظهار داشته است که حملات نظامی اسرائیل بخش اعظم زیربنای تأسیسات صنعتی، اقتصادی و حتی مسکونی غزه و ساحل غربی را به ویرانی کشانده و فقر و

بیکاری را در کلیه مناطق یاد شده گسترش داده است.

بهر صورت این‌ها از جمله مسائل پیچیده و مشکلی است که اریل شارون را برخلاف میل خود وادار به تخلیه آبادیهای یاد شده با چهار هزار تن جمعیت کرده است. البته شارون با صراحت تمام اعتراف میکند که زمانی خود اسرائیلی‌ها را تشویق به رفتن و سکونت در آن امکان کرده که میلیونها دلار هزینه دربر داشته و تلاشهای بسیاری برای آبادیهای آن ناحیه بعمل آمده تا آن اراضی بی آب و علف تبدیل به مزارع، باغات و ساختمانهای تحسین برانگیز شده است. لذا تردیدی نیست که تخلیه آن آبادیها و تحویل آنها به فلسطینی‌ها هم برای ساکنان آن و هم برای دولت اسرائیل تا چه حد دردناک و غیرقابل تحمل است. اما چاره چیست؟ در هر صورت گرچه دولت شارون آماده است تا غرامت سنگینی را به یک یک صاحبان آن بناها بپردازد، لکن تردیدی نیست که پرداخت غرامت جوابگوی مشکلات متعدد ترک آبادیهای موجود و انتقال به منطقه مسکونی دیگر، خالی از دردسر و گرفتاریهای دیگر نیست، زیرا سخن از ترک خانه نیست و یک آبادی سرسبز و خرم و انتقال به یک منطقه مسکونی جدید برای آنان مطرح است.

بهر صورت با توجه به اوضاع و شرایط فعلی هنوز یک راه حل مطلوب برای رسیدن سازش بین دولت با بخش اعظم ساکنان آبادیها بدست نیامده است. با این توضیح که هم اکنون بیش از سه هزار قبضه اسلحه گرم در اختیار بسیاری از آنان است که افراطیون اعلام میدارند در صورتی که پلیس یا افراد ارتش بخواهند بزور آنها را وادار به تخلیه خانه هایشان کنند، دست به اسلحه خواهند برد. لذا طبیعی است که ماجرا صورت مشکلمتری پیدا کرده تا آنجا که اریل شارون ناچار شده است اعلام نماید که در صورت خودداری آنها از تخلیه خانه هایشان، اقدام به قطع آب و برق و گاز و سایر خدمات شهری خواهد نمود.

بهر حال قصد نگارنده از توضیحات فوق که میتوان چندین جلد کتاب در رابطه با ماجرا از سال ۱۹۶۷ تاکنون بچاپ رسانید

صرفاً تشریح موضوع، ضمن تأیید اقدامات دولت شارون و توجیه نقطه نظرهای اندرزگونه مقام ریاست جمهوری اسرائیل است که ذیلاً در اختیار خوانندگان گرامی قرار میگیرد.

یدیعوت می نویسد: چند روز قبل آقای «آوی ریختر» بحضور پرزیدنت کتساب رسید و گزارش نگران کننده‌ای در رابطه با درگیریهای احتمالی مأموران تخلیه بخش عمده‌ای از

موشه کتساب :

از برخی از رهبران مذهبی دلخور هستم ، بخصوص نسبت

به اشخاصی که اریل شارون را تهدید



اریل شارون

به قتل مینمایند و از تعدادی از مذهبیبون می پرسم اساساً چه کسی شما را مأمور کرده از جانب خداوند با ساکنان آبادیها سخن بگوئید و آنها را تشویق به مخالفت با تصمیم دولت نمائید؟

سرپیچی از اوامر دولت به سربازان یا افراد پلیس کاملاً زشت و غیرقابل تحمل است و ای بسا خدای نخواستہ ممکنست خطراتی را برای دولت و ملت اسرائیل بوجود آورد که مسئولیت آن در درجه اول بعهده شما رهبران مذهبی مخالف تخلیه ساکنان آبادیهای یاد شده خواهد بود.

بنابراین توصیه میکنم دست از تحریکاتی که تاکنون بعمل آورده‌اید و ساکنان آبادیها را تشویق بمقاومت و حتی شدت عمل در مقابل مأموران دولت نموده‌اید، بردارید. و از دولت به سبب تحریکاتی که تاکنون انجام داده‌اید پوزش بخواهید و این را بدانید که اریل شارون بملاحظات گوناگون ناچار است که چهار هزار تن از ساکنان حول و حوش غزه را با پرداخت غرامت کافی به نقطه دیگری انتقال دهد.

پرزیدنت کتساب افزود: باید بدانید که نه من و نه هیأت دولت قصد نداریم با توسل به اسلحه کار تخلیه صورت گیرد و متقابلاً نیز خواهان آن هستیم که حتی از هیچ یک از ساکنان آبادیها نشنویم که در صورت ورود

ساکنان آبادیها را باطلاح وی رسانید و افزود قبل از آن آقایان شارون، ژنرال مفض و ژنرال مشه یعلون رئیس ستاد ارتش نیز با مقام ریاست جمهوری دیدار داشتند و گفته‌های ریختر را تأیید کردند تا آنجا که پرزیدنت کتساب ناچار گردید راب ابراهام شپیرا را بحضور بطلبد و به وی هشدار دهد که مخالفت های تعدادی از رهبران مذهبی و تحریک آبادی نشین‌ها به سرپیچی از اوامر دولت چه خطرات دردناکی در پی خواهد داشت. لذا بشما توصیه میکنم دست از مخالفت با مصوبات دولت و مجلس شورا بردارید و فرصت بدهید تا شارون بتواند در محیطی ساکت و خالی از جار و جنجال به بخشی از مشکلات دردسر آفرین این کشور بپردازد و به آن خاتمه بدهد.

مقام ریاست جمهوری سپس تعداد دیگری از رهبران مذهبی را بمقر ریاست جمهوری دعوت نموده و با اندرزهای بسیار تحسین برانگیز آنها را از تشویق و ترغیب مقاومت و سرپیچی از قوانین دولت شارون بقصد تخلیه کامل مناطق یاد شده منع نموده و افزود: من بشدت از اقدامات غیرقانونی شما متأثر و متالم هستم و اعتقاد دارم که دستور

ماموران پلیس یا ارتش دست به اسلحه خواهند برد و ادامه داد من وقتی می اندیشم که در صورت عدم موفقیت مأموران پلیس، دولت ناچار به استفاده از نفرات ارتش خواهد بود، شدت متأثر می‌شوم و بدمن به لرزه می‌افتد زیرا برای کشور ما زشت و مایه آبروریزی است که بخواهیم ارتش را در رابطه با ماجرا رو در روی مردم خودمان قرار دهیم بنابراین از شما می‌خواهم بگونه‌ای مسالمت آمیز ترتیب بدهید تا کلیه افراد ساکن منطقه سلاحهای گرم خود را تحویل دولت بدهند تا چنانچه لازم باشد در محل سکونت جدید به آنها بازگردانده شود چون این تسلیحات در واقع بمنظور دفاع از جان و مال ساکنان آبادیها در مقابل تروریست ها و متجاوزان غیر داده شده است.

پرزیدنت سپس افزود: من نیز هم رأی با اکثریت اعضاء دولت و مجلس شورای ملی آرزومندم این ماجرا بخوبی و با تفاهم و کمک متقابل طرفین پایان پذیرد و تحت هیچ شرایطی نمی توانم تحمل کنم که کوچکترین اقدام خشونت باری نه از طرف ماموران تخلیه و نه از جانب ساکنان آبادیها بعمل آید و ادامه داد در آنجا تعدادی اطفال خردسال و حتی کودکان نوزاد و بدون تردید افراد مسن یا مریض وجود دارند که هم دولت و هم ساکنان آبادیها را ملزم میدارد تا نهایت آرامش و تفاهم را بقصد تخلیه بکار ببرند.

پرزیدنت درمقابل این سؤال «خاوم بارفاج» که پرسید: در هر صورت آیا اطمینان دارید که نصایح و اندرزهای شما به تعدادی از رهبران مذهبی و راست گرایان افراطی مؤثر واقع شده و بهنگام تخلیه آبادیها هیچگونه درگیری خشونت باری بین ساکنان بیست و یک آبادی با مأمورین تخلیه بوجود نخواهد آمد؟

پرزیدنت جواب میدهد: من هنوز هم به پیگیری اقدامات خود ادامه میدهم و می‌افزاید بسیار متشکر از آن عده از ساکنان آبادیها هستم که حاضرند با رضایت و آرامش دست به ترک خانه هایشان بزنند. اما واقع را بخواهید بدانید از برخی از رهبران مذهبی دلخور هستم که به عاقبت اقدامات ناروا و غیرمسئولانه خود

نمی‌اندیشند. آزردهگی خاطر من بخصوص نسبت به اشخاصی است که اریل شارون را تهدید به قتل مینمایند و ادامه میدهد من از تعدادی از مذهبیین میپرسم شما از کجا میدانید که تصمیم دولت و تصویب نمایندگان مجلس مخالف دستورات و فرامین الهی است؟ و اساساً چه کسی شما را مأمور کرده است تا از جانب خداوند با ساکنان آبادیهای یادشده سخن بگوئید و آنها را تشویق به مخالفت با تصمیم دولت و تأنید نمایندگان مجلس بنمائید؟ در حیرتم که مخالفان تخلیه هنوز نمی‌خواهند بپذیرند که مملکت بوسیله دولت و نمایندگان مجلس شورای ملی با همکاری مقامات امنیتی و انتظامی اداره میشود نه از طریق راهوا.

ناخوم بارفاج میپرسد: تا آنجا که همگان اطلاع دارند شما اساساً موافق همه پرسى در سرتاسر کشور بودید، چرا اکنون همه پرسى را ضرورى نمیدانید؟

پرزیدنت در جواب میگوید: من نیز نظیر سایر افراد و آحاد این مملکت تابع مصوبات دولت و مجلس شورا هستم و افزود تردیدی ندارم که رهبران مذهبی از نفوذ قابل توجهی بر مردم اسرائیل برخوردار هستند، بنابراین لازم است پی به مسئولیت های خود ببرند و کشور را دچار تفرقه و تشتت نسازند.

پرزیدنت در پاسخ به این سؤال که پرسیده شده بود: آیا توانستید طی گفتگو با راب شپیرا او را متقاعد کنید که باید دست از مخالفت با دولت بردارد گفت: واقع این است که نامبرده بگونه‌ای افراطی با من صحبت نکرد و گفت این یک تصمیم دسته جمعی بوده که می‌اندیشیم تخلیه ساکنان ۲۱ آبادی حول و حوش غزه به نفع کشور تمام نخواهد شد و افزود بهر صورت میدانید که میزان دخالت من محدود است و فقط زمانی بفعالیت بیشتری در رابطه با این ماجرا میپردازیم که احساس خطر کنم.

در خاتمه از شما میپرسم آیا موافق تصمیم دولت در بازگشائی گفتگو با فلسطینی ها هستید؟ پرزیدنت اظهار داشت بهرحال تلاش بسیاری بعمل می‌آید تا بهر ترتیبی مشکلات فیما بین ما و فلسطینی ها حل و فصل گردد اما متأسفم از اینکه بگویم ابومازان از آن

قدرت و توانائی لازم برخوردار نیست که به آسانی بتواند از راههای گوناگون به مردم فلسطین بخصوص سازمانهای تروریستی تسلط داشته باشد و می‌افزاید: تا آنجا که اطلاع داریم هم اکنون آن سازمانها درصدد بدست آوردن تسلیحات جدید هستند تا بتوانند بهنگام لزوم از آنها استفاده کنند که متأسفانه ابوعباس تا این لحظه قدرت جلوگیری از عملیات آنها را ندارد و در پایان ادامه داد: من حالا بیشتر نگران اختلاف عقیده بین رهبران سیاسی این کشور هستم که در رابطه با درگیریهای گوناگون با فلسطینی ها وحدت نظر ندارند، از جمله آزاد کردن زندانیان فلسطینی که عده‌ای مخالف آزاد کردن بخش اعظم آنها هستند و جمعی موافق به آزاد کردن فقط آن عده که دستشان بخون مردم ما آلوده نشده است، در حالی که جمعی نیز معتقد هستند تا مادامی که تروریست های فلسطینی خلع سلاح نشده اند نباید حتی یک زندانی را آزاد نمود که البته هر گروه دلائل و نقطه نظرهای خود را بیان میدارند.

در حالیکه در تأنید تصمیمات اریل

شارون و توجیه نقطه نظرهای اندرزگونه پرزیدنت کتساب از هفته نامه هشتم آوریل بپایان رسیده، در این فکر بودم که چگونه در اسرع وقت آن را در اختیار جناب آقای دکتر برآوریان قرار دهم که چند ساعت بعد یدیعت چاپ چهاردهم ماه آوریل بدستم رسید و موجب گردید تا بسبب اهمیت ماجرا مجدداً به ترجمه اختصاری مطالب مربوط به ماجرا بپردازم. زیرا موضوع آنقدر برای دولت و ملت اسرائیل حائز اهمیت است که دریغ آمد شما خوانندگان گرامی را از خبرهای تازه‌تر در رابطه با موضوع محروم بدارم.

بهرحال شنیدید که برای چهاردهمین بار اریل شارون، رجل سیاسی و نظامی اسرائیل در طول مدت زمامداری خود به آمریکا سفر کرده و در کمپ دیوید مورد پذیرائی گرم و دوستانه ریاست جمهوری قرار گرفت.

آنها ساعتها در زمینه مسائل مورد علاقه دو کشور به گفتگو نشستند که البته اریل شارون در همان آمریکا قبل از حرکت بسوی اسرائیل گفت: انتظار ناهجائی است اگر تصور کنید بین ما در تمام موارد توافق بعمل آمده است. لکن آنچه مسلم و قابل توجه است اینکه بهر صورت با یکدیگر در زمینه بسیاری از مسائل تفاهم داشتیم. شارون حقیقت را بیان داشت بگونه ای که در مراجعت به وطن به سبب دست آوردهایش بیش از پیش مورد اعتماد و احترام مردم اسرائیل قرار گرفت.

یدیعوت مینویسد: یکی از دست آوردهای مهم و ارزنده اریل شارون به احتمال بسیار برآورده شدن تقاضایش از پرزیننت بوش در مورد عفو و بخشودگی «جوناتان پولارد» و آزادی قریب الوقوع وی بود تا آنجا که قبل از برگشت نخست وزیر به اسرائیل سفیر کبیر آن کشور دستور یافت برای اولین بار بزندان برود و با پولارد به گفتگو بپردازد.

دوم: کسب موافقت از مقام ریاست

جمهوری ایالات متحده با پرداخت کمک مالی قابل توجهی بمنظور یاری در اجرای برنامه سنگین و پرخرج جابجا کردن چهار هزار تن از ساکنان آبادیهای حول و حوش غزه بود که باید آن آبادیها سرسبز و خرم را ترک گویند و در شمال یا جنوب کشور رحل اقامت افکنند (البته تعدادی از آنها نیز آماده شده اند تا با دریافت غرامت از دولت اسرائیل شخصا دست بخیرد محل سکنی خود بزنند، زیرا هم اکنون در سرتاسر آن کشور از شمال تا جنوب خانه ها و آبادیهای خالی بسیار موجود است که بمعرض فروش گذارده شده است - مترجم).

به ساکنان آبادیهای اطراف غزه اطلاع داده شده که یا بسکونت در گالیل در شمال رضایت بدهند و یا به ساختمانهایی که در «یتسائیم» بنا میشود نقل مکان داده شوند.

اریل شارون پس از ترک کمپ دیوید طی انجام یک مصاحبه تلویزیونی پس از تشریح جزئیاتی از ماجرا افزود متاسفم از اینکه با وجود خدمات صادقانه ای که چه در میدان سیاست و چه سپاهگیری به نفع دولت و ملت



جوناتان پولارد

اسرائیل انجام داده ام، اکنون تعدادی از مخالفان این برنامه سنگین و پرمسئولیت بمن نسبت خیانت میدهند و معدودی نیز فرمان قلم را صادر می کنند.

معهدنا با توجه به توضیحات فوق تاکنون اریل شارون هیچ یک از مقامات امنیتی و انتظامی درصدد بازداشت و محاکمه دشنام دهندگان و بدخواهان نخست وزیر برنیا شده اند. لکن چون احتمالا ممکن است حوادث ناگواری بهنگام تخلیه آبادیها صورت گیرد، از هم اکنون ژنرال مفض دستور داده است ساکنان آبادیها باید چند ساعت قبل از ترک منازلشان کلیه سلاحهای گرم و سرد خود را تحویل مأموران ناظر بر اجرای فرمان تخلیه بدهند که در صورت لزوم مجدداً به آنها بازگردانیده خواهد شد (این سلاحها را مقامات امنیتی بقصد دفاع از ساکنان آبادیها در مقابل حملات تروریست های عرب به آنها داده بودند. مترجم) در اعلامیه صادره از طرف ژنرال مفض تأکید شده که در صورت تخلف هر یک از صاحبان اسلحه از فرمان صادره، خاطیان بلافاصله بازداشت و به مجازاتهای سنگین محکوم خواهند گردید.

یدیعوت برمبنای موسسه آمارگیری دکتر سمخ مینویسد: نظر خواهی از ساکنان آبادیها نشان میدهد که بیست درصد از ساکنان آبادیها مخالف تخلیه خانه های مسکونی خود هستند، یعنی هشتصد تن که قطعاً زیاد است. بهمین مناسبت در فرمان مفض قید شده که روز تخلیه برای خروج از هر خانه پنج سرباز مأمور نظارت و کمک به آنان خواهند بود و این درحالی است که بر نفرات ارتش و ساز و برگ

آنها از ساعتها قبل افزوده خواهد شد تا هیچ یک از تروریست های فلسطینی نتوانند بداخل آبادیها نفوذ یابند و موجب مزاحمت یا احتمالاً درگیریهای مسلحانه بشوند.

این گزارش موقعی تهیه شده که مرتباً اخبار جدیدی از اسرائیل میرسد و از آنجا که ماجرا بمشابه سقوط بهمن در سرازیری لحظه به لحظه تا پایان کار بر حجمش افزوده میگردد. لذا هر ساعت خبرهای تازه ای در اطراف موضوع میرسد که منباب مثال باید گفت که امروز بدستور اریل شارون هیئتی مرکب از تعدادی افراد کاربر و خوشنام تشکیل گردید تا به درد دلها و یا احیاناً شکایات و خواسته های ساکنان آبادیها بپردازند. گفته میشود که اعضاء هیئت اگر لازم شود در گروههای دو سه نفری به محل آبادیها خواهند رفت تا از نزدیک مسائل و مشکلات آنان را مورد بررسی قرار بدهند که تردیدی نیست اعضاء هیئت درصورت لزوم میتوانند به برخی از مشکلات مالی اضافی ساکنان نیز توجه کنند و از بودجه ای که در اختیارشان است رفع مشکل نمایند. طبیعی است که این اقدام اریل شارون نیز تحسین انگیز بنظر میرسد زیرا هدف اساسی این است که تا سرحد امکان از هرگونه برخورد یا خدای نخواستہ خون ریزی جلوگیری شود و ماجرا بصورت آبرومندانه و مورد پسند پایان یابد.

در خاتمه بدنیست بدانید فلسطینی ها از هرگونه همکاری چه با دولت و چه با ساکنان آبادیها خودداری مینمایند. زیرا بخوبی میدانند که اگر شارون دستور خراب کردن خانه ها را پس از تخلیه صادر کند هم در افکار عمومی جهاتیان خوش آیند نخواهد بود و هم جمعیت ها و گروه های یهودستیز آنرا پیراهن عثمان خواهند کرد و با سروصدا و اعتراضات بسیار ویران کردن خانه ها را حمل بر خشونت و بیرحمی دولت و ملت اسرائیل خواهند نمود و از آن به بهره برداری سیاسی خواهند پرداخت. چه باید کرد؟

فقط باید امیدوار بود که به فضل الهی صلح و صفا و امنیت در سرتاسر منطقه برقرار شود.

FOOT & ANKLE

INSTITUTE OF SANTA MONICA

2121 Wilshire Blvd.,
Suite 101
Santa Monica, CA 90403

Tel: (310) 828-0011
Fax: (310) 828-2001

www.footankleinstitute.com

Dr. Babak Baravarian

*Chief of Foot and Ankle Surgery
SM/UCLA Medical Center*

*Assistant Clinical Professor
UCLA School of Medicine*

*Fellow American College of
Foot and Ankle Surgeons.*

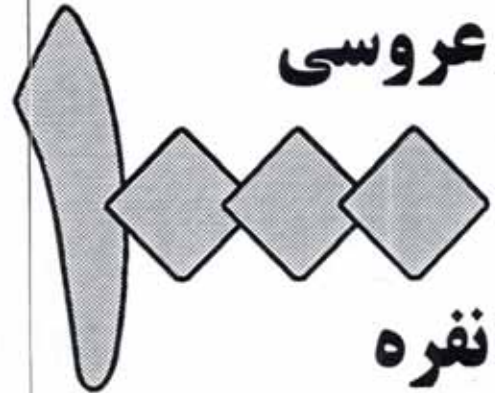
دکتر بابک برآوریان

دارای بورده تخصصی جراحی پا و مچ پا

**رئیس بخش جراحی پا و مچ پا
در بیمارستان یو. سی. ال. ای.**

عروسی

نفره



سیمین خاتم در حالیکه دفترچه‌ای در دست داشت، آمد درست نشست جلوی دماغ شوهرش کورش خان، شوهر سیمین خاتم، رئیس سازمان «یهودیان خواهان آزادی بیان» بود. سازمانی که اعضای اصلی آن بیش از ده نفر نبود. این ده نفر هر هفته جلسه داشتند و گاهی هم جلسات بزرگی در کنیساها و اینور آنور شهر برپا میکردند. کورش خان با چه بدبختی این تعداد افراد را دور هم جمع کرده بود. توی جامعه یهودیان ایرانی اسمی ذر کرده بود و یک عده طرفدار و یک عده دشمن داشت. البته مثل بعضی ها، طرفدار حزب باد بود. یعنی یک خورده گیج بود. یک دفعه مذهبی دوآتشه می شد، یک دفعه به مذهبی ها حمله میکرد. خلاصه برای آنکه سازمان خودش را نگهدارد، دست به هرکاری میزد. وضع مادی بدی نداشت و سیمین خاتم، خدا را شکر از دستش راضی بود. پسر بزرگشان را زن داده بودند و یک نوه داشتند. همان اوایل انقلاب به آمریکا آمده بودند.

سیمین خاتم خودش هر از گاهی توی دوره های زنانه شرکت میکرد ولی اسمش را گذاشته بود: «گروه بانوان خیرخواه». میگفت: فعالیت اجتماعی داره. البته فعالیت اجتماعی هیچده ساله شده بود. با شهرت خودش و شوهرش توی جامعه یهودیان لوس آنجلس، توتنته بود چند تا خولستگار پروپا قرص برای دخترشان

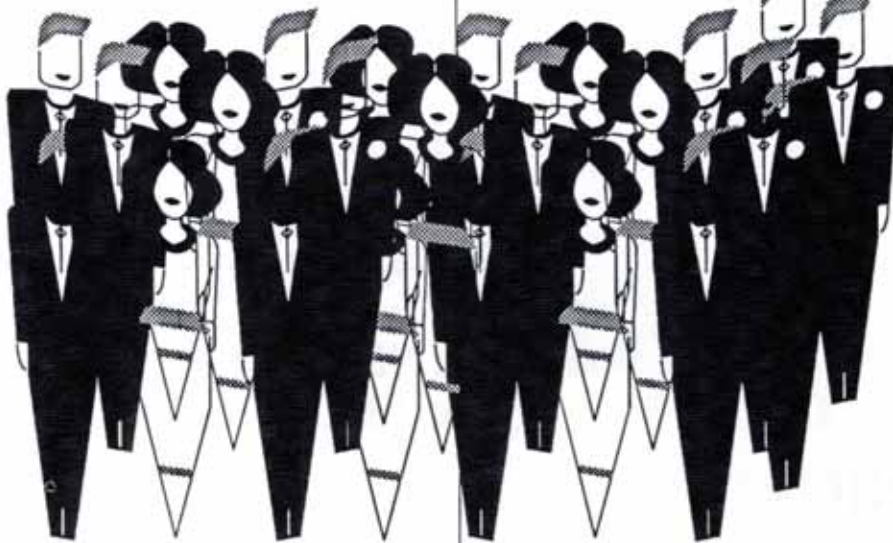
پیدا کنند، و از میان این خواستگاراها، بقول خودشان شازده پسری را پیدا کرده بودند که چند ماه بود با دخترشان نامزد کرده بود. پسره تازه وکالتش را تمام کرده بود.

از جریان دور افتادیم. برگردیم سر جریان دفترچه.

کورش خان تا دفترچه را دست خاتم دید گفت: این دفترچه چیه، من الان اصلاً وقت ندارم با شما صحبت کنم؛ دارم سخنرانی فردا را می نویسم.

سیمین خاتم بدون اعتنا به حرفهای شوهرش گفت: «سخنرانی بی سخنرانی. بیا لیست مهمانهای عروسی را باهم مرور کنیم. همه کارها را که من بیچاره نمی توتم بکنم. همه مسئولیت را گذاشتید سر من. دخترت هم که همش دنبال لباس عروسیه، وقت نداره سر بخارونه، شری دختر سیمین خاتم زمان بیشتری را با خیاط لباس عروسیش صرف میکرد تا با شوهر آینده اش. فکر کنم خیاطه راجع به شری بیشتر میدانست تا نامزدش. اصلاً این دو تا وقت نداشتند بعداز نامزدی همدیگر را ببینند. یا شازده مشغول کار بود یا شری مشغول برنامه نامزدی و شاور قبل از عروسی و ...»

کورش خان که چاره ای جز تسلیم شدن نداشت وگرنه باید شب بدون شام بخوابد گفت: «چند نفر اجازه دادند ما دعوت کنیم؟» سیمین خان با قیافه ای غضبناک گفت:



«غلط کردند. اجازه بدهند یا ندهند من نامزدی و شاور را گرفتیم. باید ۵۰۰ نفر از طرف ما دعوت شوند. من با اونا کاری ندارم؛ خودشون ۶۰۰ نفر آدم دارند.»

کورش خان یکهو از جا پرید و گفت: «خاتم جمع خانواده من و تو و دوست های ما بیشتر از ۱۵۰ نفر نمی شوند، ۲۵۰ نفر بقیه را از کجا آوردی؟ و دوباره نفسی تازه کرد و ادامه داد: «تصف فامیل تو که در اسرائیل هستند. تازه با چند نفر از فامیل من هم تو قطع رابطه کرده ای که اصلاً ازشون خیر نداریم. من نمی فهمم، خانواده داماد هم تا آنجائی که می دونم زیاد خانواده پرجمعیتی نیست، از این گذشته من هر جا رفتم در مورد این عروسی های بزرگ و پر خرج شعار دادم و گفتم: مردم نکنید، خوب نیست، جوونها زن نمی گیرند. اعلامیه دادم، از آنهایی که اینجوری مهمانی دادند، انتقاد کردم حالا خودم عروسی ۱۲۰۰ نفره بگیرم؟»

سیمین خاتم همانطوری که داشت اسم ها را جابجا می کرد، تنگار که اصلاً حرفهای شوهرش را نشنیده گفت: «خوبه خوبه، از این حرفها همه می زنند. وقتی موقع خودشون میشه از همه بدتر می کنند. رفتیم خوردیم، باید پس بدیم. تازه این روزها اونهایی هم که وضعشون خرابه، برای بچه هاشون مهمانی های ۱۰۰۰ نفره می گیرند، حالا من که وضعم خوبه ندم؟ خدا پدر این کردیت

کارت‌ها را پیام‌رزد که همه دارند و باهات مهمانی می‌گیرند. من، یه دونه دختر دارم می‌خواهم خوشی کنم. بخدا نمی‌دونم چقدر دلم می‌خواست عروسی شری را بجای هیلتون فرودگاه، توی Staple Center می‌گرفتم. بعضی وقتها که شما دارید مسابقات بسکتبال را تماشا می‌کنید پیش خودم میگم، ای خدا این ورزشگاه چه جای خوبی برای عروسی‌ها و میهمانی‌هاست. مهمانها هم می‌تونند دور بشینند بهشون اردور تعارف کنند، وسط زمین بازی میشه یک عالم آدم برقصدن، بخدا اصلاً میشه تمام اسرائیل‌های لوس آنجلس را دعوت کرد. باور نمی‌کنی، یه روزی میشه، مجبورند این Staple Center را به ماها اجاره بدنند که عروسی و برمی‌تصوا و بت میتصوا بگیریم. حیف از زمان ما گذشت.»

کوروش خان که داشت سرش گیج میرفت، نگاهی به سیمین کرد و گفت: «حالا نمی‌خواد آینده را پیشگونی کنی، کی‌ها را می‌خواهی دعوت کنی؟ فامیل خودت و من جمعاً ۱۰۰ نفر، حالا بگو ۵۰ نفر دوست و آشنا.»

سیمین خاتم بادی به غیبت انداخت و گفت: «من یک عالم دوست دارم. تمام دوست‌هایی که ما توی تورهای چین و اروپا و آفریقا و استرالیا و مسکو پیدا کردیم می‌خواهم دعوت کنم. خودشون ۲۵۰ نفر می‌شند. هر توری خودش ۱۰۰ نفر آدم داشت.»

رنگ از روی کوروش خان پرید و گفت: «خاتم قربون اون شکل ماهت برم، ما کجا با اونها دوست شدیم. حتی با عده‌ای سلام و علیک هم نمی‌کردیم. اتفاقاً خود جنابمالی‌هی می‌گفتی این زن و شوهره چه فیس و بادی دارند. اون یکی چرا اینجوری حرف می‌زنه، دم به ساعت شکایت میکردی که این اسرائیلی‌ها اصلاً بلد نیستند چطوری مسافرت برنند و می‌گفتی آمریکائی‌ها بهتراند. حالا چی شده همه اعضای تورهای آژانس‌های مسافرتی را داری دعوت میکنی؟ اصلاً اونها ماها را یادشون نیست؟»

سیمین خان دوباره با عصبانیت گفت: «پس می‌خواهی کسی را دعوت کنم؟ می‌خواهی آبروی ما بره بگند خانواده کوچکی هستند؟»

خانواده ندارند، کسی ما را نمی‌شناسه. اونوقت درآینده می‌زنند تو سر دختر. باید هر جور شده ۵۰۰ نفر از طرف ما دعوت بشه. من بهشون گفته بودم ۶۰۰ نفر ولی بعد بهشون تلفن کردم و گفتم بعضی از فامیلای ما چند جا دعوت دارند، ممکنه نیاینند. اگر بخدا همین فامیل تو و من از اسرائیل و ایران و نیویورک و تمام اروپا جمع می‌شدند اینجا، میشدیم ۹۰۰ نفر و با آنها جمعاً میشدیم ۱۵۰۰ نفر بعد می‌تونستیم بزرگترین سالن لوس آنجلس را بگیریم. باور کن از این بهتر نمی‌شد.»

رنگ به روی کوروش خان نمائده بود. ضربان قلبش بیشتر و بیشتر میشد. آخه حتماً یک مقدار از پول عروسی را هم از کوروش خان می‌گرفتند. اصلاً کوروش خان زن‌ها را ناقص العقل میدانست ولی از زن خودش سخت‌میترسید. در حالیکه سعی میکرد آرامش خودش را نگاه دارد با صدای بلندی گفت: «آخه خاتم کی قراره خرج این همه آدم را بده؟ مردم بعداً راجع به ما چی می‌گند؟»

سیمین خاتم با توپ و تشر گفت: «مردم کیه؟ اونهایی که حرف مفت می‌زنند، یک سری از این فقیر فقرا هستند که پول ندارند و حسرت طبقه ثروتمند را می‌خورند. آدمهای «های کلاس» (High Class) که این حرفها را نمی‌زنند. یه عده‌ای وسعشان نمیرسد از این چرت و پرت‌ها توی این مجله‌ها می‌نویسند و پشت سر مردم حرف می‌زنند. ترا بخدا راجع به هم سطحی‌های خودمون حرف بزن. راستی از «های کلاس» گفتم، می‌خواهم خاتم و آقای پزیزیان، خاتم و آقای سازان، خاتم و آقای پول‌دوستان، خاتم و آقای ادعاکنان، خاتم و آقای بادفشان را هم دعوت کنم تا عروسیمان «های کلاس» شود. اینها آدمای سرمایه‌دارند و ثروتمند. اگر اینها را دعوت کنیم خودمون بالا می‌رویم.»

کوروش خان جواب داد: «ولی ما که اینها را نمی‌شناسیم. اینها هم ما را نمی‌شناسند. اگر کارت عروسی بدستشان برسد، نمی‌دونند کی دعوتشان کرده.»

سیمین خاتم با عشوهِ گفت: «ته جونم، ما اینها را می‌شناسیم. اونها ما را نمی‌شناسند.»

خاتم تنگ‌سازان به مهین گفته هر هفته توی صندوق پستی‌شون چندتا دعوت‌نامه می‌گیره که نمی‌دونه مال کیه، بعضی وقتها میره بعضی وقتها نمیره. حالا ممکنه مال ما بیاد، اگر هر کدامشون برونند اون یکی هم که دعوت‌نامه داره می‌آد.»

کوروش خان فکر کرد هر آن ممکنه سخته کند رویش را کرد آنطرف و گفت: «خاتم اصلاً میدونی چیه سگ‌خانه ما از پشت بوم هرکی رد شده دعوتش کن. خودت میدونی، با من کارت نباشد. خودت بریدی، خودت دوختی، من را می‌خواهی چکنی؟»

سیمین خاتم گفت: «می‌خواستم فقط نظرت را بپرسم. حالا که موافق هستی، پس همین‌ها را دعوت می‌کنم. هر چی باشد زن و مرد باید همیشه با هم مشورت کنند.»

بالاخره سیمین خاتم ۵۰۰ نفر دعوت کرد و خانواده داماد ۶۰۰ نفر. هر که دعوت‌نامه را رد کرده بود جایش دیگری را دعوت کردند. یواش یواش متوسل شدند به آمریکائی‌های سرکار دخترشون و دوستان بچگی و همسایه‌های مادر، پدرشون توی شهرستائها. شری همچنان دنبال لباس عروسی و «سترپیس» (Center Piece) میگشت.

یک ماه فقط طول کشید تا سیمین خاتم ۵۰۰ نفر آدم را طوری سرمی‌زها جابجا کند که همه از بودن هم سر یک میز لذت ببرند. از افرادی که بدش می‌آمد، انتقام گرفت. همه این افراد را گذاشت دم در اصلی یا در توالت. مرتب می‌گفت نه این با اون نمیشه، بهم نمی‌خورند. خلاصه صد مرتبه جای این مردم را عوض کرد. داماد بیچاره هم اصلاً عروس را نمی‌دید. خودش سخت مشغول پول درآوردن بود تا پول عروسی و ماه‌عسل و غیره را تهیه کند. بیچاره موهای بالای سرش همش ریخته بود. خودش میگفت چه غلطی کردم زن گرفتم. اصلاً از این مهمانی‌ها بدش می‌آمد. تا بود شیرینی خوردن، بعد نامزدی، بعد شاور عروسی، بعد عروسی، بعد شب‌ات عروسی و بعد هم پاگشاها، آخر مردها که از این چیزها خوششون نمی‌آد، ولی سازده بخاطر شری

اعتراض نمی کرد. می دانست برخلاف جریان آب نباید شنا کند.

شب عروسی رسید و تعداد نفرات رسید به ۱۰۰۵ نفر، یک مقدار کارت روی میز مانده بود. سیمین خان مرتب داشت حرص میخورد که چرا اینها نیامدند، عروسی درست شده بود مثل مدرسه‌ای که زنگ تفریحش را زده بودند. همه‌های بود، ولی همه این شلوغی ها قند توی دل سیمین خاتم آب می‌کرد. مراسم نوشتن کتاب در طبقه بالا فقط دو ساعت طول کشید. این پاتین مردم از بس با هم حرف زدند دیگه حرفی برای هم نداشتند. اردوهای مختلف تو شکمشون قاطی شده بود و کسی نای حرف زدن نداشت. مردم نمی دانستند طبقه بالا خودش یک مهمونی شده.

تمام افراد خانواده عروس و داماد راه رفتند، حتی کلفت و نوکرها هم راه رفتند. قرار بود سگ و گربه عروس و داماد هم راه بروند که مسئول هتل قبول نکرد. طبق معمول عروسی ها بزرگترین و تنها خواننده شهر، بزرگترین ربای شهر، بزرگترین و گرانترین کیترینگ گلات کاشر شهر هم مسئولیت مهمانی را قبول کرده بودند. از برکت سر مشروبات الکلی هنوز خواننده دهانش را باز نکرده بود که مردم پرپند وسط و قبر دادند، هر چه غصه و درد و نازاحتی بود با این قرهای توی کمر و با مشارکت مشروبات الکلی ازبین رفت. خلاصه ساعت ۱۲ نصف شب شام دادند و ساعت دو صبح دسر آوردند. هرچه مهمانی بیشتر به صبح نزدیکتر باشد، «های کلاس تر» است. یعنی به مهمانها خوش گذشته، به زور مردم را تا ساعت ۱۲ نصف شب شام نمی دهند که مجبور باشند بمانند، گور پدر هرچه کله‌سترو و بیخوابی است. این رسم از رسوم قدیم لوس آنجلس است که همچنان ادامه دارد و خدای ناکرده نباید این رسم ملی و مذهبی را از یاد برد.

سیمین خاتم گفته بود شام را زودتر از ساعت ۱۲/۵ ندهند. عروس و داماد که جان نداشتند برقصند. شری آنقدر دنبال لباس عروسی و سنتر پیس گردیده بود که ۱۰ پوند کم کرده بود. رنگش مثل گچ دیوار سفید شده

بود. هرچند که تنها آرایشگر شهر صورتش را حسابی نقاشی کرده بود. شازده داماد هم که طاقت نداشت این عروسی تمام بشه بزه بخوابد. فردای عروسی هم طبق قانون جدید صادر شده از طرف بزرگان قبیله در همان هتل صبحانه دادند. فکر کنم تا سال ۲۰۰۸ ناهار هم بدهند و یا اصلاً برای عروسی ها دو روز و سه روز جشن بگیرند.

عروس و داماد بعد از ناهار طبق قانون ازدواج برای ماه عسل به هاوایی رفتند. البته جاهای دیگر هم میشد بروند ولی مد این چند ساله هاوایی است.

بقیه را هم خودتان میدانید. عروس و داماد رفتند توی یکی از این آپارتمانهای بلند خیابان ویلشیر بغل کنسای ساینای آپارتمان اجاره کردند تا بعد خانه بخرند. سیمین خاتم و کورش خان به همه پز میدادند که دخترشون را آمدند قاپبند و بردند و چقدر خوشحال هستند که دخترشون خوشبخت شده. تا این جای داستان خوبی و خوشی بود تا اینکه پریروز تو

سلمانی، ۶ ماه گذشته از عروسی شنیدم که شری داره طلاق می‌گیره، آخه سلمانی ما مرکز خبری یهودیان ایرانی سالتی لوس آنجلس است. من اسمش را گذاشتم CNN اسرائیل ها، آرایشگر من بچون خودش قسم میخورد که عروس، داماد را کتک زده و اصلاً دختر جلفیه و یا با مرد دیگری دیدنش. خاتم دیگه توی سلمانی قسم میخورد که داماد مرد نیست و ناتوانی جنسی داره.

خلاصه مثل اینکه تمام این مدت قبل از عروسی، داماد و عروس بیشتر به فکر مهمانی دادن بودند تا شناختن همدیگر و فرصت نداشتند همدیگر را بفهمند.

ولی قربون شما خوتنده ها برم، نکند شماها جا بزنید. از این گوش، گوش بگیرید و از آن گوش در کنید. شماها کار خودتون را بکنید. انگار از این داستانه زیاد نوشتند. راست می گویند. این آرزوی سیمین خاتم را برآورده کنید. ببینم کی توی Staple Center جشن میگیره و رکورد را میشکنه.

دزدی هویت

از: مهندس ده بی بی

بعد از ۴۸ سال که در آمریکا زندگی و تحصیل کردم فکر میکردم تا اندازه‌ای به این کشور واردم. سه سال پیش شیشه ماشین دخترم را شکستند و کیفش را دزدیدند، متأسفانه بموقع اقدام نکردم و مسائلی پیش آمد که گفتنش لزومی ندارد. برای جلوگیری دزدی هویت و کپی گزارشی تهیه کرده که بطور خلاصه در زیر آنرا تقدیم شما می کنم:

- ۱- روی چک هایتان حرف اول اسم و اسم فامیل را بنویسید. مثلاً R. Dehbibi. اگر ممکن باشد بجای آدرس خانه، شماره صندوق پستی نوشته شود. در این صورت دزدها نمی توانند امضاء کامل و آدرس خانه شما را پیدا کنند.
- ۲- در صورت دزدی بلافاصله به پلیس محل گزارش بدهید.
- ۳- از تمام مدارک مهم که همراه دارید کپی گرفته و در جای امنی بگذارید.
- ۴- روی چکها در قسمت برای (For) فقط چهار نمره آخر کردیت کارت را بنویسید.
- ۵- در صورت دزدی بلافاصله به اداره سوشیال سکيوریتی (Social Security) و سه کمپانی بزرگ اعتباری اطلاع بدهید. تلفن اطلاع دزدی این ادارات بصورت زیر میباشد:

Social Security 1-800-269-0271 Trans Union 1-800-680-7289
Equifax 1-800-525-6285 Ex Perian 1-800-397-3742

اطلاعیه مطب دکتر جمشید ایست

متخصص و جراح کلیه و مجاری ادرار - عقیمی مردان - ناتوانی جنسی در مردان و زنان

به اطلاع میرساند که مطب دکتر جمشید ایست در بورلی هیلز با پارکینگ رایگان به محل جدید انتقال یافت.

ساختمان ۸۵۰۰ ویلشیر بلوار - شماره ۷۰۷

مطب ولی - انسینو واقع در ۱۶۶۶۱ ونتورا بلوار - شماره ۷۱۰

همچنان آماده پذیرائی از بیماران محترم میباشد.

مطب جدید بورلی و انسینو مجهز به اولتراساوند - عکسبرداری و آزمایش خون و

نمونه برداری برای سرطان پروستات میباشد.

درضمن مطب بورلی هیلز مجهز به دستگاه جدید مایکروویو و لیزر

(Microwave & Laser Therapy)

برای درمان غیر جراحی بزرگی پروستات میباشد.

مطب در بورلی هیلز

8500 Wilshire Blvd.,
Suite 707
Beverly Hills, CA 90211

(310) 652-2600

مطب در ولی - انسینو

16661 Ventura Blvd.,
Suite 710
Encino, CA 91436



Residential & Commercial
Apartment & Office Building
Industrial & Shopping Center
Carwash & Gas Station
Vacant Lands

Loan

Residential and Commercial

Fix & Variable

No Credit or Tax Return

Tel: 310-440-4099

Fax: 310-440-4939

Royaebrahimi@Earthlink.net

رویا ابراهیمی

کارشناس خدمات امور املاک و وام

Roya Ebrahimi

Real Estate & Loan Expert

خرید و فروش املاک مسکونی - تجاری و فورکلوز
آپارتمان - دفاتر تجاری - شاپینگ سنتر - کارواش
بمب بنزین - مراکز صنعتی و زمین های خالی

انجام کلیه امور مربوط به وام های

مسکونی و تجاری ثابت و متغیر

در اسرع وقت بدون نیاز به

اعتبار و اوراق مالیاتی

از دواج های امروزی و لاک پشت های باغ وحش لندن



از: فریدون اخوان

میرسد.

نسل های گذشته ما سالیان بسیار مبارزه و تلاش کردند تا کمبودها و عوامل مزاحم و آزار دهنده را از صحنه زندگی خود و فرزندانشان دور سازند. کوشش کردند تا به امنیت مالی و جانی بهتری برسند. آرزو کردند به زندگی سالمتر با کیفیت بهتر و مرفه‌تری برسند.

حالا در این کشور به بسیاری از آرزوهای دور و دراز خود رسیده‌اند. آنان موفق شدند بر فقر غلبه کنند، به امکانات هرگز نبوده و هرگز ناشنیده دسترسی یابند. برای نمونه تمامی مهاجران به سیستم درمانی فوق العاده پیشرفته این کشور دسترسی کامل دارند. امکاناتی که در ایران افسانه بنظر میرسید، و در اینجا با پرداخت اندک و یا بطور رایگان در اختیار همگان قرار گرفته است. بالاترین پزشکان، دندانپزشکان و بیمارستان های دنیا در اختیار نورسیدگان به این کشور است.

ولی علیرغم تمامی این امکانات و رفاه گسترده، ناسازگاریهای خانوادگی گسترش یافته و دامنه آن روز بروز وسیع‌تر شده است.

در باغ وحش ویسبلی لندن، لاک پشتی وجود دارد که در دنیا منحصر بفرد است: این لاک پشت دارای دو سر می باشد. «هن نمیدانم به این موجود باید گفت لاک پشت یا لاک پشت «ها» زیرا هرچند تنه آنها یکی می باشد که بنظر میرسد یک لاک پشت است اما در واقع دو لاک پشت می باشند چون آنان دو سر دارند و دارای دو شخصیت مستقل و متفاوت می باشند».

چون از این موجود فقط یک نمونه در دنیا وجود دارد بنابراین برای مراقبت و نگهداری آنها از سوی مسئولین باغ وحش دقت فراوانی صورت میگیرد. سعی می شود که آسیبی متوجه آنها نشود و بیمار نشوند. تفریح و تغذیه ویژه آنان در نظر گرفته شده و وسائل رفاه آنان از همه نظر فراهم شده است.

اساس زندگی این لاک پشت ها یکی

بلکه گسترش یافت تا حدی که به جدائیها انجامید.

ازدواج یعنی با هم بودن یعنی پایه ریزی یک سیستم که با همکاری دو نفر و در راستای یک جهت و یک هدف طرح ریزی شده باشد. با هم بودن بار زندگی را کاهش میدهد. سرعت روند و کیفیت آنرا تا بی نهایت توسعه میدهد.

اگر عقل و هوشیاری کافی بمنظور همسو کردن و هماهنگ کردن زندگی بین زوج‌ها برقرار نشود و هر یک در جهت مخالف دیگری راه پیمائی کند. یکی بر است قدم بردارد و دیگری به چپ. در واقع هر یک سدی می شود بر سر راه دیگری. مزاحمی می شود برای وجود دیگری و آنوقت عرابه زندگی متوقف می شود و این آغاز پایان است. مرحله ایست که فرا

در ابتدا بنظر میرسد که بسیاری از درگیریها و دعواها و جر و بحثهایی که بین خانواده ها صورت میگیرد؛ بخاطر کم و کسری های زندگی و کمبودهای مالی است.

پس از مهاجرت به لوس آنجلس سطح درآمد بسیاری از خانواده های ایرانی بالا رفت. امکانات رفاهی آنان گسترش یافت. هر زوج صاحب یک خانه بزرگ و آپارتمند و هر طرف دارای یک اتومبیل آخرین مدل شد. مسافرتها و جهانگردی های تفریحی رایج گشت. تورهای مسافرتی مثل قارچ از زمین بالا آمد. میهمانی ها، گردشهای و دوره های مختلط و زنانه و مردانه همگانی شد. شرکت در هلت کلاب ها و باشگاههای ورزشی و تفریحی رایج شد. زنها نیز هر کدام دارای شغل و مقام شدند و مستقل گشته و با مردان برابر گردیدند.

اما ناسازگاریها نه تنها پایان نگرفت

است. سرنوشت آنان درهم تنیده شده و اندامهایشان درهم فرورفته و یکی شده است. آنان می توانند با همکاری یکدیگر این بار زندگی شان را سنگ نهاده شده بر پشت شان را - سبکتر بردوش بکشند و آسانتر و سریع تر حرکت کنند. اگر با هم دوست باشند می توانند گذران لذت آفرینی داشته باشند. اگر یکی از آنها مایل است درباغ گردش کند ولی دیگری مایل است استراحت کند، می تواند سروگردن خود را بروی شانه های دیگری گذاشته و سوار بر او بگردد و تماشا و استراحت ببردازد.

وقتی یکی از آنها احساس خستگی می کند می تواند بخوابد و آن دیگری بسوی آب و غذا برود و آنگاه هر دوی آنها احساس رضایت و سیری خواهند کرد. اما حالت عجیبی در این لاک پشت ها وجود دارد که از ساختار فیزیکی آنها جالبتر و بحث انگیزتر است و آن این است که این لاک پشت ها در هیچ زمینه ای با یکدیگر سر سازگاری ندارند. همیشه با یکدیگر در حال لج و لج بازی می باشند. اگر یکی از آنها بسوی راست می رود، دیگری بسوی چپ جهت گیری میکند. اگر یکی میخواهد غذا صرف کند، دیگری هوس دوییدن بسرش میزند! اگر یکی قصد خواب دارد، آن دیگری قصد تفریح و بیداری می کند!

این سرها سرنوشت باهم بودن محتوم خود را قبول ندارند. مزایای دلپذیر باهم دوست بودن را نیاموخته اند. در کنار یکدیگر قرار دارند، ولی فرستگها ازهم دور هستند. با هم قهر هستند و وای بحال آنان. بقول سایه: «وای اگر روزی در کنار تو، بی تو بنشینم».

سر و گردن این لاک پشت ها همیشه در دو سوی مخالف کشیده شده است. فقط وقتی صورت هایشان روبروی یکدیگر قرار میگیرد که با هم مرافعه راه بیاندازند که دهان هایشان را باز کنند و بهمدیگر دشنام بدهند و سر هم فریاد بزنند، بهمدیگر کله بزنند و یکدیگر را دندان بگیرند.

تشابه غریبی بین زوج های امروزی در لوس آنجلس و زوج لاک پشت های لندن وجود دارد. هر دو گروه بنیاد یگانه و منافع یگانه

دارند که قرار است توسط دونفر کارگردانی و هدایت شود.

اما بنظر میرسد که انسان ها از عادت تنها زندگی کردن و فقط به خویشتن خویش توجه داشتن هنوز رها نشده اند.

این مقاله و این مقایسه برای این نوشته نشده است تا به علل این رفتارها و یا درمان آنها بپردازد. این موضوع به این خاطر مطرح میشود تا خانوادهها بفکر درمان آن باشند. چرا که راه معالجه هموار است. ولی مشکل اینجاست که زوج ها خود معمولا بفکر درمان نیستند. پدر و مادرها و جامعه بهرطریق که میدانند باید جوان ها را ترغیب کنند که به روان درمان ها مراجعه کنند.

برای درمان پیچیدگی های خانوادگی در دنیای مدرن امروز باید دست بدامان درمان های مدرن و کارشناسی شد که خوشبختانه در دسترس می باشند.

باید دست بدامان روان شناسان، روان پزشکان و کار شناسان علوم رفتاری و علوم اجتماعی شد. بخصوص باید از پزشکان متخصص روانشناسی - سایکیاتریست - برای مشکلات درونی دنیای امروزه بهره گرفت.

تا آنان با رخنه به اندرون انسان و بدنای پیچیده روان های پریشان اقدام به زیبا سازی اندامهای پنهان آنان نمایند و دنیای عاشقانه و آرامی را به خانواده ها و جامعه جهان هدیه کنند.

شب ساز و سخن

ادامه از صفحه ۱۹

او لشعارش را می خواند، تصویر شفاف و روشن تاریخ، رنج ها، و درد محرومیت های قومی را برابر دیدگان مصور سازد. صدای رسای او، پرهیجان و قوی، بسی تکان دهنده است. میتوان برستی همه گوش شد و همه چشم و دل بدو سپرد، به شعرهای ناب او. فرهنگ شعری صداقت فر، والا، محترم و بسیار آموزنده است. تحول زیبا و شایسته احترام و تحسین است. با خواندن «سرودی برای درختی کهن پیوند»، نشان داد که میتوان «از بذر غریبی، از دیاری دور»، اما در سرزمینی روئید که آنرا عاشقانه بپرستد. هرگز طوفان حوادث، «ضرب تیشه های جهل» و «سنگ اندازی های نابخردان» او را نمی ترساند، زیرا قوم او «صبورانه، با استقامت های پیگیر، چراغ رهنمون در ظلمتای تنگناهاست». او خود و قومش «پاسدار سنت و فرهنگ ولای نیاکان» است. «پاسدار حرمت سرفرازان که در برابر تهمت های بی جا سرخم نکردند» و آنگاه تأکید می کند که «من، ریشه در اعماق، با غرور و افتخار می مانم» زیرا او خوب میدانند که «در پس این ابرهای تاریک بی مهری، نوازش های گرم بوسه خورشید پنهان است».

آقای دکتر مهدی سیاح زاده، مدیر انستیتو پژوهش ایران، و دکتر روانشناس، فعال در خدمات نیکوکارانه اجتماعی و مولانا شناس بنام هستند. شرکت و همکاری ایشان با اجرای غزل مولانا، بسیار مغتنم و باعث سهاس فراوان است. آقای دکتر سیاح

زاده با استادی و مهارت بسیار توضیحاتی همراه غزل آوردند که روشنگر معانی پنهان در غزلیات مولانا بود و لطف کار را دوچندان کرد. بر مبنای دانش روانشناسی تأکید ایشان بر تفکر مثبت، امیدواری و آرامش، جالب و آموزنده بود که باید بکار بست.

استقبال حاضرین از موسیقی و آوای گرم بهزاد، الهام و نوای سحرآمیز ویلن شهرام فزازاده و سننور حیدری و هنرمندان موسیقیدان، نشان از محبوبیت و مهارت این هنرمندان دارد که جای بسی خوشوقتی و سهاس است.

در پایان خاتم پروانه یوسف زاده، رئیس سازمان باتوان بنی بریت، گروه فریبرز مطلوب، از نیکوکاران خیر و انساندوستی که با کمک های مالی و توانایی های علمی خود از این موسسه پشتیبانی میکنند نهایت سهاس و امتنان را ابراز داشت و بدینوسیله از جناب آقای آرد دیوید الیانس، جناب آقای نجات الیانس، سرکار خاتم کاترین معراج و بنیاد معراج، آقای نوراله خرازی و آقای یوسف خرازی صمیمانه قدردانی کردند و نیز ایشان از آقای پروفیسور فرامرز نعیم، مشاور عالی مقام علمی که با صرف وقت و دانش علمی خود یار و همراه ما هستند، با ارج فراوان سپاسگزاری نمودند و از کلیه مهمانان که در برنامه های بنی بریت حاضر میشوند، قدردانی کردند.

از: مینو مقیمی حکیمی



زندگی بهتر و سالمتر برای کهنسالان

دستگاههای دوران جوانی آنان را همراه با دستگاههای قدیمی چه از مولانا گرفته تا قصه های سنتی و مذهبی گوش می دادیم. هرچند گاه خسته کننده و تکراری بود ولی آنان از تعریف این داستانها لذت میبردند که خود این یک روان درمانی بود. افراد سالخورده در خانواده از احترام مخصوص برخوردار بودند.

مهاجرت ایرانیان به این کشور و دگرگونی های فرهنگی و اجتماعی تعادل این روابط را یکباره درهم ریخته و شخص سالمند خود را تنها می یابد و گاه در قعر تنزوا فرو میروند. یکی از بیمارانه در یکی از مراکز نگهداری روزانه سالمندان به این مسئله اشاره میکرد که گاه سالمندان احتیاج به کمک مادی ندارند و فقط از فرزندان خود احترام و محبت طلب می کنند. داستان زندگی «ملوک خاتم» بنام تنهایی که در شماره ۱۰۱ نشریه چشم انداز به نگارش درآوردم، داستان بسیاری از کهنسالان ما در اینجا می باشد.

به دلیل فشارهای زندگی و کشمکش های مادی و اقتصادی فرزندان فرصتی برای والدین خود ندارند و آنان را بجزرگه فراموشی می سپارند.

در گذشته افراد مسن خانواده در منزل فرزندان نگهداری می شدند، حال در این کشور این مسئله تا حد بسیار زیادی ناممکن می باشد و تعداد زیادی از بیماران کهنسال ما در بیمارستانها و یا نگاهتگاهها به تنهایی دارفانی را وداع می گویند.

در ایران درد دل خصوصی یا دوستان و یا خواهران و برادران در مورد این تحولات روانی مانند ترس، اضطراب، افسردگی و بیخوابی مانند یک روان درمانی بود. حال در کشور میزبان به دلیل دوری راهها، قضاوتهای ظاهری و توخالی و به دامان عبارت «هر کس به فکر خویش» افتادن ها به میزان افسردگی می افزاید.

بیخوابی یکی از مهمترین عوامل ایجاد

افسردگی و اضطراب

با افزایش سن از مقدار خواب نیز

مشکلات زبان و فرهنگ، دور بودن کهنسالان از دوستان قدیمی، ترس از مرگ در کشور غریب و بسیاری دیگر از موانع باعث می شود که فرد مهاجر از نظر روانی دچار دگرگونی هایی مانند افسردگی، اضطراب، ترس و غیره شود. البته باید یادآور شد که ترکیب های مختلف دارویی از پزشکان متفاوت در بدن گاه تعادل روانی را از بین برده و افسردگی، فراموشی و بیخوابی را تشدید می کند. بدین جهت مطلع کردن هر پزشک از داروهای روزانه بسیار مهم می باشد.

تغییرات جسمانی و بیماریهای مختلف زمان کهولت در ایجاد افسردگی زل مهمی را ایفا می کنند. آنچه که بیشترین فشار روحی را در شخص ایجاد می کند همانا تنهایی می باشد. تنها بودن از خانواده و دوستان قدیمی و ترس از مرگ بزرگترین عوامل افسردگی و اضطراب بشمار می آیند.

اگر بخاطر داشته باشیم در گذشته ای نه چندان دور هریک از ما پای صحبتهای پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها می نشستیم و

بخش دوم: مسائل روانی

همانطور که در بخش اول، شماره گذشته بدان اشاره شد، کهنسالان ایرانی خارج از کشور از نظر جسمانی و بهداشتی شاید در شرایطی به مراتب بهتر از همسالان خود در ایران بسر می برند. دسترسی به تکنولوژی پیشرفته پزشکی و دولتی و رسیدگی به موقع با چک آپ مرتب، از شدت بیماریهای جسمانی جلوگیری و شخص از طول عمر بیشتری برخوردار خواهد شد. هرچند که افراد کهنسال مهاجر از نظر روانی و روحی در شرایطی نه چندان مساعد برخوردارند.

نا آشنائی با فرهنگ کشور میزبان، مشکل زبان، فشار اقتصادی و گاه احتیاج به کمک فرزندان، دوری مسافت برای تأمین احتیاجات شخصی، دور بودن فرزندان از والدین و یا با یکدیگر، عدم رسیدگی فرزندان به والدین، نداشتن فرصت کافی فرزندان برای شنیدن مشکلات والدین، فاصله عاطفی میان پدر بزرگها و مادر بزرگ ها با نوه ها به دلیل

کاسته و شخص سالمند را بیقرار می کند. استفاده از داروهای خواب آور نیز موقتی بوده و تاحدی مشکل را از بین میبرد. خوردن غذاهای کم حجم، میوه جات و سبزیجات یا خوردن یک لیوان شیر گرم دوساعت قبل از خواب و یا هنگام بیدار شدن در نیمه شب بطول خواب می افزاید. گرفتن دوش آب گرم و یا خوابیدن در وان حمام آب گرم به مدت پنج دقیقه و یا گرفتن دوش آب سرد در تابستانها قبل از خواب، ایجاد آرامش کرده و شخص سریعتر بخواب میرود. نوشیدن چای و قهوه، شنیدن صدای بلند رادیو و تلویزیون و میهمانی های طولانی با موسیقی بلند در ساعات قبل از خواب اصلاً توصیه نمی شود.

فراموشی و تفاوت آن با بیماری الزایمر

با ازدیاد سن، فراموشی در افراد بالاتر از ۴۵ سال بسیار طبیعی تلقی می شود. پس از ۴۵ سالگی از قدرت حافظه، تمرکز حواس و فراگیری چیزهای تازه کاسته میشود و در حدود ۶۵ سالگی معمولاً فرد اتفاقاتی را که روز گذشته و یا ماه گذشته بوقوع پیوسته بفراموشی می سپارد.

بطور مثال، فرد فراموش می کند که روزنامه دیروز راجع به چه بوده و یا نام افراد تازه معرفی شده را بکلی فراموش می کند. شخص پس از ۷۵ سالگی قادر به یادگیری نخواهد بود و بطور کلی «حافظه نزدیک» روبه ضعف رفته ولی حافظه «دور» مانند دوران جوانی، حوادث گذشته را حتی تا ۵۰ سال گذشته بخوبی بیاد آورده می شوند. این فراموشی با فراموشی الزایمر که یک بیماری پیشرونده مغزی و ژنتیک است، تفاوت دارد. در بیماری الزایمر حجم مغز بصورت تدریجی و پیشرونده کوچک می شود. پزشکان متخصص با انجام دو آزمایش C. T. Scan & MRI قادر به تشخیص الزایمر در سنین جوانتر هستند. پروفیسور راسنیک، پزشک محقق الزایمر در دانشگاه نیویورک میگوید: در آزمایشات مغزی این بیماران قسمت سفید مغز شروع به کوچک شدن می کند و نرون های مغزی به مرور از بین رفته و شخص مبتلا به فراموشی کامل

میگردد.

در آمریکا هرساله ۴ میلیون نفر مبتلا به الزایمر می گردند.

علائم اولیه الزایمر بدین قرار است:

۱- تکرار جملات و لغات، فراموش کردن لغات در مکالمات روزانه و معمولی.

۲- قادر نبودن به انجام فعالیتهایی که از چند مرحله تشکیل می شوند مانند غذا پختن، لباس پوشیدن و یا حمام کردن.

۳- عدم توانایی در حل مسائل ساده منزل و محل کار، بطور مثال اگر آب وان حمام سر رقت، فرد از حل آن عاجز می باشد.

۴- عدم تمرکز حواس و شنیدن گفتارهای طرف مخالف.

هرچه زودتر بیماری الزایمر تشخیص داده شود و از پیشرفت بیماری جلوگیری می شود. بطور مثال اگر الزایمر در حوالی ۷۰ سالگی تشخیص داده شود، کمک به این افراد بمراتب بیشتر از افرادی است که به سن ۸۵ سالگی میرسند. تحقیقات نشان میدهد که زنان مبتلا به الزایمر طول عمر بیشتری از مردان مبتلا دارند.

در بیماری الزایمر پس از فراموشی «حافظه نزدیک»، «حافظه دور» نیز از بین رفته و بتدریج افراد نزدیک فامیل و خود شخص نیز از حافظه محو میگردند. فرد گاه مانند مجسمه‌ای بیحرکت تبدیل میگردد که قادر به غذا خوردن و دیگر فعالیت های انسانی نخواهد بود.

البته باید بیاد داشت که خوردن داروهای مختلف، سکنه های کوچک مغز، خوردن الکل، بیماریهای غدد تیروئید و افسردگی ایجاد فراموشی می کند. خوردن مرتب ویتامین B12 برای جلوگیری از فراموشی بسیار سودمند دانسته شده است. حل جدول، مطالعه کتاب و مجلات، حفظ کردن اشعار قدیمی و جدید، بازی شطرنج، بازی با لغات و نمرات، بازی تخته نرد و ورق (مانند بازی ۲۱) از پیشرفت فراموشی جلوگیری می

کند. هرگونه تحرکات و فعالیتهای مغزی در سنین بالای ۴۵ سالگی از پیشرفت فراموشی جلوگیری می کند.

نقش فرزندان در زندگی والدین

فرزندان با ایفای نقش صحیح و روابط سالم با والدین خود می توانند از شدت افسردگی، عصبانیت و اضطراب بکاهند. تماس مرتب روزانه و یا هفتگی از طریق تلفن و یا سرزدن های بیشتر از یکساعت، تکرار عبارت هائی مانند «از آنچه برای ما ها کردید متشکریم» از شدت افسردگی و خشم بمراتب میکاهد.

نوسان های روانی مانند خشم، اضطراب، ترس و یا رفتارهای پیش بینی نشده در این افراد گاه به بالاترین حد خود میرسد و در این شرایط فرزندان باید کاملاً خونسردی خود را نگاهداشته و از هرگونه عکس العمل شدیدی جلوگیری کنند. شخص پس از زمان کوتاهی دوباره بحال عادی خود باز میگردد.

ایراد گرفتن از زندگی گذشته والدین، مقصر دانستن آنان برای هر اتفاق کوچک و بزرگ در زندگی فرزندان، توهین کردن، با آنان مانند کودک رفتار کردن، ترساندن، فریاد زدن و یا تهدید کردن این افراد را از پای در می آورد.

همانطور که میدانید طبق قوانین آمریکا آزار روحی و جسمی سالمندان مجازات سختی بدنبال دارد.

سالمندان ما حاضرند درمکانی بسیار کوچک و بدون تشریفات زندگی کنند ولی فرزندان خود را سالم و خوشحال به بینند، خوشحالی آنان با دورهم بودن افراد خانواده صد چندان میگردد. برآوردن چنین آرزوئی بسیار سخت نیست.

اگر فرزند و یا فرزندانی به دلیل فشار اقتصادی و مشکلات زندگی قادر به نگاهداری والدین بیمار در منزل خود نیستند و چاره ای جز گذاشتن آنان در مراکز نگهداری سالمندان ندارند، قبلاً باید با والدین خود مشورت کنند و تأیید آنان را جلب کنند. ارسال والدین به هر

مرکزی دور از خانواده بدون مشورت با آنان هرگز نباید انجام گیرد.

بارها شاهد بودم که مادر و یا پدر پیری بدون آنکه خود بدانند به نفاقت گاه فرستاده شدند و بخیال آنکه مدت کوتاهی در آنجا بستری هستند. روزشماری میکردند که بمنزل باز گردند، در حالیکه نمی دانستند که فرزندان قادر به قبول آنان نیستند و فرد کهنسال به مرور زمان به دلیل ناامیدی و تنهائی دچار افسردگی و فراموشی شدید میگردد. متأسفانه در جامعه ایرانی مقیم آمریکا ارسال افراد پیر از جانب پسران بیشتر صورت میگیرد تا دختران.

اگر تصمیم برآن گرفته شد که یکی از والدین دراین گونه مراکز بستری شوند، حتماً سعی شود که درصد بیماران ایرانی در این مرکز بیشتر باشد، زیرا مشکل زبان و تنهائی شخص بیمار را از پای در می آورد.

گاه فرزندان از اینکه قادر به نگهداری والدین خود نیستند دچار شرم شده و والدین خود را به مراکز میفرستند که اصلاً بیمار ایرانی ندارد. این تصمیم گیری بسیار اشتباه بوده و به مرگ زودرس آنان منتهی میگردد.

برخلاف آنچه که ایرانیان مقیم آمریکا تصور می کنند، بعضی از مراکز نگهداری سالمندان از نظر رسیدگی به بیمار، بهداشت، غذا و ورزش از نگهداری آنان در منزل بهتر می باشد. بطور مثال زخم تختخواب کهنسالانی که در منزل نگهداری می شوند بیشتر از اینگونه مراکز است.

اگر والدین دراین مراکز بستری می شوند، تعداد ملاقاتها و دیدن مرتب آنان باید بیشتر از معمول باشد. اگر برای یکی از والدین تشخیص الزایمر داده شد، فرزندان قبل از تشدید بیماری باید با پدر و مادر خود صحبت کرده و برای آینده در حالیکه هنوز فراموشی به عمق خود نرسیده برنامه ریزی کنند. بطور مثال مادر یا پدر باید بدانند در چه محل درمانی درآینده بستری میگردند و خود آنها چه مراکزی را ترجیح میدهند.

باید متذکر شویم که نگهداری فرد مبتلا به الزایمر در منزل غیرممکن می باشد.

مراکز مخصوصی جهت نگهداری آنان در نظر گرفته شده است.

داشتن آلبوم عکسهای خانوادگی در منزل و محل بستری والدین مبتلا به فراموشی بسیار سودمند می باشد.

نوه ها و فرزندان کوچک خانواده در جلوگیری از افسردگی و اضطراب نقش مهمی را ایفا می کنند.

تماس مرتب با نوادگان و فرزندان کوچک خانواده، پدر بزرگ ها و مادر بزرگ را خوشحال تر و مشغول تر می کند. نوه ها هر آنقدر هم که با زبان فارسی بیگانه باشند باید به افراد مسن خانواده احترام بگذارند و ساعاتی را در هفته با آنان بطور جداگانه سپری کنند.

دستگاه تهویه جدید برای اتاقهای

بدون پنجره

اختراع یک مهندس ایرانی

یک مهندس تحصیلکرده و مبتکر ایرانی در لوس آنجلس، یک دستگاه جدید برای تهویه اتاقهای بدون پنجره در ساختمانهای مسکونی و تجاری اختراع کرده و در آمریکا به ثبت رسانده است.

مهندس جمشید شهباز که در رشته تأسیسات تهویه مطبوع تخصص و تجربه طولانی دارد، در واقع ۴۰ سال است که در کار تعمیرات و سرویس و نگهداری تأسیسات تهویه ساختمانهای تجاری و مسکونی سابقه دارد.

مهندس شهباز در سال ۱۹۷۹ به لوس آنجلس آمد و در سال ۱۹۸۰ شرکت تأسیسات تهویه مطبوع خود را دایر نموده است.

مهندس شهباز میگوید: بعد از سالها متوجه شدم که در زمینه کولر و خنک کننده ها برای اتاقهای مابین ساختمانهای مسکونی و تجاری که فاقد پنجره هستند و هیچ ارتباطی با

حیوانات مانند پرندگان و گیاهان (گلکاری و باغبانی) به افراد سالمند آرامش می بخشد.

جامعه و فرهنگ آمریکا و کشورهای غرب تک روی و استقلال فردی را تشویق میکنند. نگهداری خانواده در این جامعه تک رو بسیار مشکل میباشد. فقط افراد سالمند جامعه ما هستند که میتوانند پایه های خانواده را مستحکم نگاهدارند. هر خانواده بر پایه افراد سالمند خانواده بنا گردیده، فراموش کردن آنان، فراموش کردن هویت ماست. اگر فرزندان ما شاهد رسیدگی و احترام به پدران و مادران ما باشند، خود مانند آینه ای آنرا منعکس می کنند. با آرزوی سلامتی برای تمامی سالمندان عزیز ما.



مهندس شهباز، مخترع ایرانی

هوای آزاد بیرونی ندارند، نیاز به یک دستگاه خنک کننده است که در واقع میتواند هوای این اتاق ها را خنک و تهویه کند. بهمین جهت به تحقیق و بررسی در این زمینه پرداختم و در سال ۲۰۰۱ پروژه اختراعی خود را به اداره ثبت Patent آمریکا فرستادم و سرانجام در دسامبر ۲۰۰۲ بعداز پیگیری های فراوان آنرا به ثبت رساندم. من توانستم ۳۱ مورد جدید را در این اختراع خود به ثبت برسانم بطوری که این دستگاه میتواند در هر شرایط و هر محلی به راحتی کار کند.

برای دریافت تدریجی مقالات نوراله گبای

به وب سایت زیر مراجعه فرمائید .

www.babanouri.com

California Stress Control Clinic

کالیفرنیا استرسی کنترول کلینیک

دکتر هوشنگ پاکدامن

با همکاری شارونا کوهن



آیا از یکی از عوارض زیر رنج میبرید؟

- * اختلالات حافظه‌ای
- * سر درد و میگرن
- * دردهای مزمن
- * اختلال خواب
- * ADHA کودکان
- * ADD در جوانان و بزرگسالان
- * عدم تمرکز افکار
- * افسردگی
- * اضطراب

بدون مصرف دارو ، بدون عوارض جانبی از طریق E.E.G. Biofeedback

دستگاه E.E.G. Biofeedback مدرنترین و پیشرفته ترین دستگاه کامپیوتری و الکترونیکی که عوارض بدنی و امواج مغزی را ضمن ثبت و نظارت تبدیل به سلسله اطلاعاتی می نماید که با استفاده از این دستگاه کامپیوتری میتوان عوارض و دشواریهای روحی و روانی را کنترل و معالجه کرد .



دکتر هوشنگ پاکدامن

دارای دو بورد تخصصی از ایالت کالیفرنیا

* مشاور خانواده و کودکان

* روانشناس بالینی

* تشخیصی از طریق آزمون های روانشناسی کامپیوتری

[818] 81 - STRESS

در ۲ منطقه انیسینو و بورلی هیلز

(۸۱۸) ۸۱۷-۸۷۳۷

(۳۱۰) ۴۸۱-۲۲۶۰



وحشت تنهائی

از: نوراله خرازی (نوری)

آن دوره‌ای که هنوز نصف مغازمهای ناحیه وست وود (westwood) را هموطنان ما اشغال نکرده بودند (سی چهل سال پیش را عرض میکنم) ما تازه از راه رسیده‌ها تا یکی دو سال با تنهائی و غربت دست بگریبان بودیم.

زبان (انگلیسی) برایمان غریبه بود و مکان (نیویورک) هیولا و پُر شرورشور و خوراک نا مانوس. شبها خواب فسنجان و پلو ته‌چین می دیدیم و روزها از ناچاری هات داگ و همبرگر می بلعیدیم و سوء هاضمه میگرفتیم.

دوری از وطن بیداد میکرد و خیلی شبها زیر گریه خواب میرفتیم و «هوم سیک» شدن مثل خوره روحمان را میجوید.

بیائید باهم به این نوشته نظری بیفکنیم. احمد قهرمان این داستان نماینده بیشتر دانش آموزان دورافتاده از وطن طی سالهای ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ است و شاید ارزش خواندن را داشته باشد

* * *

«... خدا هم از تنهائی گریزان است و برای همین ما را خلق کرده است و با همه بدی‌ها و لغزش‌های ما میسازد چون نمیخواهد تنها باشد وگرنه خیال میفرمائید حضرت باریتعالی نمیتوانست با یک اشاره همه ما گناهکاران را خاکستر کند؟ ولی او اینکار را نمی‌کند! یعنی میفرمائید پس از اینکه ما را نابود کرد چه کند؟ همینطور دست روی دست گذارده دنیای خالی و ساکت را تماشا کند؟

گاه یک اتاق خالی فرش نشده وحشت تنهائی را در انسان بیدار میکند تا چه رسد به یک زمین به این ولنگ و واژی ...»



میکشد و خود را تنها حس میکند باز اصوات مبهم و جریان زندگی در خارج چهار دیوار اتاق تا اندازه‌ای او را تحت تأثیر قرار میدهند و آشنائی قبلی به محیط، آدمی را از وحشت تنهائی مطلق نجات میدهد. نمیدانم دل میدهید یا نه.

در لحظات تنهائی در گوشه اتاق در شهر خودتان، بی آنکه بخواهید و ملتفت باشید در اموری که در آن حوالی میگذرد بطور کم و بیش وارد هستید؛ مثلاً وقتی از پشت دیوار همسایه، گریه کودکی بگوش میرسد فوراً منتقل میشود که باز اکبر عروسک خواهرش را قاپیده و هر دو در اتاق بدنبال هم میدوند و جیغ می‌کشند. چند لحظه بعد صدای دوبامبی بگوش میرسد و دری محکم بهم میخورد و سکوت برقرار میشود؛ باز حضرتعالی (طبق معمول) میفهمید صدای فوق دوبامب محکمی بوده

یک هفته بود که بسختی سرما خورده و تب داشتم. آن شب تابستانی در اتاق خود در طبقه دهم یکی از آپارتمان‌های «سنترال پارک» بروی تخت افتاده در حالیکه سیگاری بلب داشتم و دود آنرا بطرف طاق اتاق میفرستادم بموزیک ملایمی که رادیو مینواخت گوش میدادم و هوم سیک بودم.

تنهائی و تب، حالت عجیبی است و گناه همچون مرهمی شفابخش برای التیام زخم‌هایی که از اجتماع و از تماس با هموعان در قلب و روح آدمی ایجاد میشود لذت میدهد و گناه بالعکس وحشت غریبی ایجاد میکند. ولی حال تنهائی و فراموش شدگی که انسان در وطن و مسقط‌الرأس خود در موقع بیماری و تب در خود حس میکند با حال تنهائی که در نقطه‌ای دور از وطن دست میدهد خیلی فرق دارد. انسان در شهر خودش وقتی در گوشه اتاق بروی تخت دراز

است که از طرف ملیحه خانم، مادر اکبر و پوران بر فرق هر یک از آنان وارد آمده و علت سکوت و قطع شدن گریه هم این بوده است که ملیحه خانم پشت گردن اکبر و توران را مثل بچه گریه گرفته و در صندوق خانه انداخته و در را بسته است.

البته هیچکدام از این مناظر را لازم نیست شما با چشم ببینید. فقط صدای آن کافی است و بقیه را میتوانید در عالم خیال مجسم کنید چون بیش از صدبار آنرا دیده یا شنیده اید و در خاطراتان نقش بسته است.

مثلا وقتی از دو خانه آنطرف تر صدای خشن و گرفته مردی بگوش میرسد شما میدانید متعاقب آن، صدای بلند شکستن یک مشت چینی آلات باید بگوش برسد. چون صدای خشن و گرفته از عباس آقا شیرینی فروش سرکوجه است که باز مست بخانه برگشته و حسب المعمول سینی را با همه بشقاب ها و لیوان های دزون آن بوسط حیاط پرتاب کرده است.

و یا وقتی طرف های غروب پنجره اطاق عمارت روبرو باز شده و متعاقب آن صدای ویلن بگوش میرسد شما میدانید این بهرام است که مشغول تمرین است و هرچند یکبار به کنار پنجره میآید ببیند مهین، دختر سرهنگ همسایه که در کلاس ششم دبیرستان نوربخش تحصیل میکند و چشمان درشت و فریبندهای دارد از مدرسه برگشته است یا نه؟

و یا هنگامی که بوی خورش قرمه سبزی اشتهای انگیز بمشام میزند فوراً میفهمید سکینه خانم عیال محمود آقا سمسار باز امشب مهمان دارد و کنار باغچه قالیچه را پهن کرده و گلهای عباسی را آب داده منتظر شوهر و میهمان هاست و عباس کودک زردنوب و سه ساله آنها هم که سرش کچل است و با قیچی آنرا مثل پشم گوسفند گوشه بگوشه زده اند با چشمان قی کرده در کنار حوض نشسته و تکه نان خشک و کپک زدهای را توی آب میزنند و با اشتهای نیش میکشند!

اینها و هزاران نظیر این ها را من و شما با چشمان بسته میتوانیم ببینیم چون جزء زندگی روزمره ما و تقریباً جزء لاینفک زندگی ماست و شاید وقتی پس از سالها بمعقب برگردیم و خاطرات خود را بیاد بیاوریم، می بینیم حقیقتاً دیگران در تهیه خاطرات ما سهم بزرگ و غیرقابل تکراری دارند و همین صحنه های کوچک + ظاهراً بی اهمیت است که بهم تنیده شده و زندگی خیال انگیز گذشته ما را بوجود آورده اند.

شاید اصلاً دیگران خاطرات ما را تهیه میکنند. چون اگر فردی را در کرة مریخ یا کرة ماه تنها رها کنید خاطره ای برایش ایجاد نخواهد شد چون با کسی در تماس نیست.

در خارج از وطن و به اصطلاح در غربت، جریان امور طور دیگر است، همه صداها برای شما نوظهور، غریبه و زردگنر و ناپایدارند؛ از پنجره طبقه دهم به خیایان نگاه می کنید، صدای سوت هیجان انگیز و تهدید کننده ماشین های پلیس بگوش میرسد و شما حدس میزنید جنایتی اتفاق افتاده است. ولی قاتل و مقتول هر دو برای شما ناشناس و غریبه اند.

در اطاق بالای اطاق شما صدای پایکوبی و موزیک رقص بگوش میرسد، گیللاس ها بهم میخورند و قهقهه های مستانه شنیده میشود ولی هیچکدام خاطره ای را در شما بیدار نمی کند و چهره ای را بیاد نمی آورد. چون همه برای شما غریبه و ناآشنا و بی تفاوتند.

مهندسی که در ساختمان شما بتنهائی زندگی میکرد، انتحار میکند ولی شما جز تأثیری سطحی و مصنوعی عکس العملی نشان نمیدهید. چون با اینکه بیش از سه سال با او در یک آپارتمان زندگی میکرده اید بیش از یکی دو بار او را ندیده و باهم همصحبت نشده اید؛ هنگامی که در خانه بوده اید او بیرون بوده است و هنگامی که شما صبح زود از خانه خارج شده اید او تازه از کار شبانه برگشته و برای خواب به اطاق خود خزیده است.

آری تفاوت تنهائی در مسقط الرأس و تنهائی در غربت همین هاست؛ برای یک هفته تعطیلی به شیکاگو میروید، زنی ناشناس و زیبا را در خیابان می بینید، بروی او لبخند میزنید به شیرینی پاسخ لبخند شما را میدهد و ساعتی بعد در آغوش شماست. در آن چند لحظه که حرارت بدن او را حس می کنید و طعم گس لبان او را می چشید، برای شما زنده است و وجود دارد ولی هنگامی که پس از ساعتی شما را ترک کرد و برای همیشه برای شما مرده است همانطور که شما برای او مرده و فراموش شده هستید!

در غربت اغلب افکار و خاطرات مایه نمیگیرند چون عنصری در این میانه مفقود است و من نمیتوانم لغتی برای آن پیدا کنم و مثل ماهی از بین انگشتان من میگریزند.

صحبت از وحشت تنهائی بود، اگر مرا بجسارت متهم نکنید میخواهم عرض کنم خدا هم از تنهائی گریزان است و برای همین ما را خلق کرده است و با همه بدی ها و لغزش های ما میسازد چون نمیخواهد تنها باشد و گرنه خیال میفرمائید حضرت باری تعالی (با قدرتی که طبق کتابهای آسمانی در او سراغ داریم) نمیتوانست با یک اشاره همه ما گناهکاران را خاکستر کند؟ ولی او اینکار را نمیکند!

یعنی میفرمائید پس از اینکه ما را نابود کرد چه کند؟ همینطور دست روی دست گذارده دنیای خالی و ساکت را تماشا کند؟ گاه یک اطاق خالی فرش نشده، وحشت تنهائی را در دلتان بیدار

میکند تا چه رسد بیک زمین باین ولنگ و وازی! در این صورت تصدیق میفرمائید ما برای تنها زندگی کردن خلق نشده ایم و با همه بدی ها، با همه بد ذاتی ها و بدخواهی ها و دو رنگی ها باز بیکدیگر احتیاج داریم، بیکدیگر احتیاج داریم که صدای هم را بشنویم، خطوط چهره یکدیگر را ببینیم، تحت تأثیر یکدیگر واقع شویم و بهم حسادت ورزیم، یکدیگر را دوست بداریم و از هم متنفر باشیم، فریب بدهیم و فریب بخوریم، زخم بزنیم و زخم بخوریم، و از دست یکدیگر در عذاب باشیم... چون همه اینها را میتوان تحمل کرد ولی تنهائی به تنهائی از همه اینها بیشتر رنج میدهد!

آیا هیچ فکر کرده اید چرا اغلب ما اینقدر از مردن میترسیم؟ نکیر

و منکر و جهنم و اینها همه بهانه است. ما برای این از مردن میترسیم چون خیال میکنیم در تنهایی مطلق بسر خواهیم برد و فراموش خواهیم شد. هر کدام از ما طبعاً به قبرستان رفته و شاهد بخاک سپردن یکی از عزیزان خود بوده‌ایم و آن منظره بازگشت از قبرستان و جا گذاردن مرده در زیر خروارها خاک است که ما را بسختی متوحش و ناراحت میکند و هر وقت فکر میکنیم که ما هم باید بمیریم فوراً آن منظره تنها ماندن در قبرستان در نظرمان مجسم میشود و گرنه اگر بدانیم آنجا هم تنها نخواهیم بود این وحشت تخفیف پیدا میکند و بهمین دلیل است که وقتی محبوب شما درمیگذرد ناگهان ترس از مرگ در شما نابود میشود یا بوضع عجیبی تقلیل مییابد چون همیشه در عالم خیال اینطور تصور میکنید که پس از مرگ باو ملحق خواهید شد و تنها نخواهید بود!

ملاحظه میفرمائید؟ انسان باید همیشه در این عالم و در آن عالم برای خودش یک مشت دوست و آشنا و رفیق تهیه کند وگرنه کلاهی پس معرکه است ...

x x x

آنشب من در گوشه اطباق خود سرگرم این افکار بودم. طی یک هفته بیماری هیچکس به دیدن من نیامده بود، یک هفته بود که من نتوانسته بودم بیرون بروم. یک هفته من نتوانسته بودم خودم را بمردم نشان بدهم و بیاد آنان بیاورم که زنده‌ام و در عرض این مدت کوتاه طوری فراموش شده بودم که گوئی هرگز نبوده‌ام!

وه که ما طوری سریع و بیصدا فراموش شده و از یاد میرویم که بوصف نمی‌کنند؛ طبیعت با هزار حيله ما را از فکر کردن درباره این موضوع باز میدارد و برای سرگرمی ما هزار و یک حيله و تدبیر بکار میبرد، مادام که سرگرم باشیم و طبیعت همچون رفیقۀ لوند و ناقلاتی ما را بتواند سرگرم کند، غصه‌ای نیست ولی خطرناک وقتی است که دیگر بازیچه‌های طبیعت هیچکدام نتوانند ما را سرگرم کنند و پوچی و توخالی بودن و بیهوده بودن آنها معلوم میشود.

x x x

به تلفنی که روی میز کنار تختخواب قرار داشت نگاه کردم و ناگهان فکری بخاطرم رسید و تبسمی برلبانم نقش بست. انسان برای رفع تنهایی گاه بکارهای عجیبی دست میزند.

گوشی را بداشته و بدون تفکر نمره‌ای را گرفتم. از آنطرف سیم، صدای خشن و دورگه‌ای گفت:

: - الو ... گوشت فروشی برنارد ...

من فکر کردم برای رفع تنهایی با قصاب نمیشود درد دل کرد، بعلاوه حتماً الان مشتری‌های او در صف ایستاده منتظر نوبت خود هستند و زمینه بهیچ وجه برای شرکت دادن یکنفر قصاب ناشناس در تخیلات شاعرانه مساعد نیست. بی آنکه حرفی بزنم گوشی را بجای خود گذاشتم.

نمره دوم را گرفتم، پس از چند لحظه صدای ملاطفت آمیزی از آنطرف سیم بگوش رسید:

: - دکتر گارفیلد آفیس ...

فکر کردم برای درد دل هیچکس بهتر از یکنفر دکتر نیست و خواستم سر صحبت را باز کنم ولی ناگهان از فکر «ویزیت» دکترهای نیویورک قلبم فرو ریخت!

با اینکه دکتر آنطرف سیم بود و بهیچوجه بمن دسترسی نداشت ولی من با وحشت آمیخته به احترام گوشی را بجای خودش گذاشتم چون شما دکترهای نیویورک را نمی‌شناسید!

نمره سوم کتابخانه عمومی و نمره چهارم دفتر کار یکنفر وکیل دعاوی بود ولی هیچکدام آنها آن نبودند که من میخواستم. من بدنبال صدائی ناشناس، ظریف و زنانه و تخیل انگیز می‌گشتم که بتواند قدری مرا مشغول کند، چون گاه (البته بشرط اینکه زیاد پرتوقع نباشید) یک تبسم، یک چهره زیبا، یک جمله محبت آمیز یا یک چشمک پرمعنی ساعتها ما را مشغول و سرمست میکند.

برای آخرین بار نمره‌ای را گرفتم، گویا این دفعه تیر بهدف خورده بود و آنچه بدنبالش می‌گشتم، یافته بودم. صدای نرم و ملاطفت آمیز دخترکی بگوش رسید:

: - هلو ...

: - حدس بزن من کیستم.

: - دخترک با صدائی اشتیاق آمیز گفت:

: - هائری ... ؟

: - نه ... !

: - پل ... ؟

: - نه ... !

: - فیلیپ ... ؟

: - نه ... !

: - آرتور ... ؟

: - نه ... ! عجب! باید خیلی زیبا باشی چون اسم عشاقی که برای من می‌شماری اگر حرفت را قطع نکنم بیش از ۲۰ نفر خواهد بود.

دخترک با اشتیاق زائد الوصفی (البته آنطور که من از پشت تلفن حدس می‌زدم) گفت:

: - خدایا ... پس تو کیستی؟

: - ...

چند لحظه به سکوت گذشت و مجدداً دخترک گفت:

: - گوش کن ... من در تشخیص صدا هیچ وقت اشتباه نمیکنم، صدای تو آشنا بنظر نمی‌رسد ... اگر مرا میشناسی بگو اسم من چیست؟

من ناگهان ملتفت شدم قافیه را باخته‌ام معهداً اولین اسمی که بخاطرم رسید بر زبان راندم.

: - جین ... ؟

دخترک خنده شیرینی کرد و گفت:

: - اسم من جین نیست و از این قرار می‌خواستی مرا بحرف بیاوری بگو مقصودت چیست؟

گفتم: من اسم ترا نمیدانم ولی نمیدانی انعکاس صدای تو با من

چه میکنند من الان در اطاق خود تنها بروی تخت افتاده‌ام و پس از یک هفته بیماری هنوز تب دارم، برای رفع تنهائی بیش از ده نمره ناشناس را گرفته‌ام و تو اولین دختری هستی که پاسخ دادی، صدای تو از پشت تلفن خیلی آرامش بخش و شیرین است. آیا میتوانی برای رفع تنهائی چند دقیقه با من فقط صحبت کنی؟ می بینی من هیچ توقع دیگری ندارم!

- شما مردها از «هیچ» شروع می کنید و بتدریج «همه چیز» میخواهید!

- نگاه کن ... در تمام مدتی که من بیمار بوده‌ام هیچ کس بدیدن من نیامده است (یعنی هیچکس را نداشتم که بدیدن من بیاید). آنقدر به پرده های اطاق خیره شده‌ام که میتوانم چشمان خود را بسته یک یک جزئیات و گل و بته های آنها را برای تعریف کنم. اگر بیمار بوده‌ای میدانی من اکنون احتیاج دارم با یک نفر حرف بزنم، صحبت کنم، از لطافت هوا، از زیبایی بهار، از لذت ضعف بعد از بیماری صحبت کنم ...

- از لهجه تو پیداست خارجی هستی؟

- شرقی هستم.

- اسمت چیست؟

- احمد ...

- اسم من گلوریاست.

- اسم زیبایی است ولی آیا چهره و قلبت هم بهمین زیبایی است؟

- نمیدانم ... ولی گوش کن تو الان در چه وضعی هستی؟

- با پیژامه در رختخواب هستم، تب دارم، سرم درد میکند و پشینامه را عرق گرفته است و تب و بیماری وطن دست بدست هم داده مرا بیچاره کرده‌اند.

- درهر حال از من راحت تری چون من با لباس نازک در معرض پنجره باز ایستاده‌ام، بگذار پنجره را ببندم و روی مبل دراز بکنم تا با فراغ بال باهم صحبت کنیم.

چند لحظه گذشت و مجدداً صدای دخترک از پشت تلفن بگوش رسید:

- احمد چه می‌گویی ...؟

- بگو چشمان تو چه رنگ است؟

- آبی!

- درشت؟

- نمیدانم ... ولی مادرم میگوید زیباترین چشمانی است که در

فامیل ما بدنیاشوده شده است ولی تو چرا از چشمان من میپرسی؟

- من نخستین عضوی از زن را که نگاه میکنم چشمان اوست.

ولی بگو گیسوان تو چه رنگ است؟ چگونه میخرامی؟ بگووا قدری از خودت صحبت کن. من یک هفته است با کسی حرف نزده‌ام و تشنه شیدن و شوتاندن هستم بخصوص که صاحب من دخترکی ناشناس و شیرین سخن باشد ... حرف بزن ... ترا بخدا حرف بزن.

- از کجا شروع کنم؟

- موهای تو چه رنگ است؟

- بور و بلند!

- چهره ات؟

- حدس بزن!

- چهره ات کشیده و بینی کوچک و برگشته و لبانت گوشت آلو

و گل سفیدی به سینه زده‌ای؟

- غیر از گل سفید، باقی را درست حدس زدی.

- ۲۰ سال بیشتر نداری!

- نوزده سال! ولی بگو تو چه شکلی هستی؟

- ۲۵ ساله‌ام و در کلمبیا تحصیل میکنم. چهره‌ام گندمگون

است. چشمان سیاه و موهای مشکی دارم. پیشانی من کوتاه و چشم راست من دائماً می‌پلید.

- باید قیافه مردانه‌ای داشته باشی؟

- نمیدانم، ولی بگو میخواهی مرا ببینی؟

- نمیدانم!

- بگو گلوریا ... آیا میتوانم ترا ملاقات کنم؟

... -

- حرف بزن ...

- ببین احمد! از طرز تفکر تو می فهمم خیلی شاعرمنش و خیال باز هستی. بگو آیا میخواهی برای همیشه خاطره‌ای نشنه بخش از

من در قلب خود داشته باشی؟

- آری؟

- میخواهی هر بار که مرا بیاد می آوری قلبت از شعف و مسرت لبریز شود؟

- این آرزوی من است ...

لحظه‌ای بسکوت گذشت و دخترک گفت:

- احمد ... من میتوانم آدرس خود را بتو بدهم و بزودی

یکدیگر را ملاقات کنیم و چند مدتی باهم باشیم، من ابتدا لبان خود و بعد خود را در اختیار تو بگذارم و سپس از یکدیگر سیر شده متاثره کنیم ... ولی بگو آیا بهتر نیست ما بهمین مکالمه و معاشقه تلفنی اکتفا کنیم؟

تو میتوانی در عالم خیال مرا با همه زیبایی های متصوره بیارانی و از آن لذت ببری و من نیز میتوانم هر وقت از این مکالمه یاد میکنم چهره تیره رنگ و شاید جذاب یکنفر شرقی را درنظر مجسم کرده از شعف و مسرت سرمست شوم.

چه می‌گویی؟ ما اولادان آدم وقتی با یکدیگر تماس نداریم و همدیگر را نمی بینیم بهتر میتوانیم یکدیگر را دوست داشته باشیم.

حقیقت تلخ است، من بیش از چند دقیقه نیست که با تو صحبت میکنم و ماجراهای زندگی ترا نمیدانم ولی به خاطرات گذشته خود فکر کن ببین چقدر توهامت شیرین و تخیلات شاعرانه تو با حقیقت وجود اشخاص تفاوت داشته است!

ببین چه کسایی در زندگی تو وارد شده و همچون سایه‌ای گذشته و جز غم و نومییدی و حسرت چیزی باقی نگذارده‌اند... همه غیر از آن بوده‌اند که تو خواسته‌ای و تو نیز غیر از آن بوده‌ای که آنان گمان برده‌اند!

بگذار یکبار هم ما این ماجرا را بهمین جا ختم کنیم. شاید از این پس هر موقع تو صدای ناشناس زنی را در پشت تلفن بشنوی خاطره این مکالمه تلفنی در نظرت مجسم شود و من نیز هر وقت مردی ناشناس اشتباهاً تلفن کند، چهره خیالی تو در مقابل دیدگانت نقش ببندد

من و تو پس از اینکه گوشی تلفن را بجای خود گذاشتیم دیگر جز در عالم خیال برای یکدیگر وجود نخواهیم داشت ولی خیالی لذت بخش و نشئه آمیز خواهد بود. چون بتلخی و نومییدی منتهی نشده است.

گفتم: - قبل از اینکه گوشی را بجای خود بگذاری اگلاً یک یادگاری بمن بده. بگو آیا میتوانی آهنگ گوشواره های طلائی را بخوانی؟

: - احمد... مادر من فنلاندی است و من لائتی بسیار زیبایی را بزبان فنلاندی از او یاد گرفته‌ام، میدانم معنی کلمات آنرا نخواهی فهمید ولی براستی آهنگ زیبایی است.

شما مردها اگر یک قرن هم عمر کنید باز از بعضی لحاظ نظیر همان کودک شیرخوار به لائتی احتیاج دارید... و سپس بی آنکه منتظر پاسخ من شود با صدای دلنوازی شروع بخوابیدن کرد.

من زبان فنلاندی را تا آن موقع نشنیده بودم و معنی کوچکترین کلمه‌ای از آن را هم نفهمیدم ولی آهنگ آنقدر زیبا و حزین و دلنواز بود که مرا بلرزه افکند. صدای دخترک آنقدر آسمانی و نشئه بخش بود که من حال ضعف شدیدی در خود حس کردم.

مکرر خدمتتان عرض کرده‌ام که انسان از تب و بیماری برمیخیزد آن حس نازک دلی و ضعف پس از بیماری، استعداد درک زیبایی را بوضع عجیبی در او زیاد میکند.

من یک هفته بود که بیمار بودم و خود را فراموش شده و از یاد رفته می پنداشتم و در این لحظات غم و خلوت نوتی که از حنجره آن دخترک ناشناس برمیخاست همچون صدای فرشتگان، تسلی بخش و امیدوار کننده بود و گوئی از ماورای ابرهای طلائی بگوش میرسید.

من میدانستم دیگر این صدا را نخواهم شنید و همه قوای خود را در گوشهای خود تمرکز داده میکوشیدم تا آنجا که میسر است از این آهنگ دلنواز و حزین لذت ببرم. آندک آندک بی آنکه بتوانم مقاومت کنم چشمانم آهسته آهسته بسته شد.....

هنگامی که چشمان خود را باز کردم، شب در رسیده و سکوت همه جا را فرا گرفته بود، گوشی تلفن هنوز در دست من قرار داشت و دخترک رفته بود....

Village Eyes Optometry

- * Professional Eyecare.
- * Comprehensive Eye Exams.
- * Treatment of Eye Disease.
- * Contact Lenses.
- * Laser Vision Consultation.
- * Designer Eyewear and Sunglasses.
- * Low Vision.

- * مراقبت و پیشگیری حرفه ای از بیماریهای چشم
- * معاینات کامل چشم
- * درمان بیماریهای چشم
- * کانتکت لنز
- * مشاوره پزشکی پیش و بعداز جراحی های لیزر
- * درمان کمبودهای دید
- * عرضه و فروش عینک های طبی و آفتابی

قبول نسخه پزشکان دیگر برای تهیه عینک پذیرش بیمه مدیگر و بیمه های ویژه چشم

1069 Broxton Ave., (Westwood Village)
Los Angeles, CA 90024
(Validated Parking)

(310) 208-3031



Dr. Bahareh Golbahar Optometrist

Member of The American Optometric Association

دکتر بهاره گلبهار

اپتومتریست

متخصص در ضعف های بینائی مادرزادی و غیر مادرزادی
عضو انجمن اپتومتریست های آمریکا

بروخیم

رویال کیترینگ گلات کاشر

Beroukhim

Royal Catering
Glatt Kosher



با آشپزخانه صددرصد گلات کاشر
زیر نظر ربانوت ایرانی و آمریکائی
کیترینگ اختصاصی در
مجتمع فرهنگی ارتص "ولی"
یا در محل مورد نظر شما
با کیفیت و سرویس برتر

(۸۱۸) ۳۴۲-۶۷۴۷

(۳۱۰) ۴۵۸-۹۹۹۳



محمود عباس در دیدار با اریل شارون

۲ میلیون دلار کمک مالی به یهودیان گوش کتیف در غزه

آیا این کمکها برای همکاری با دولت اسرائیل بکار میرود
یا برای پیاده روی ها و دست بگریبان شدن با دولت؟

از: عزیزاله متحده

در گفتگویی تلفنی با دوستی فرهیخته از نیویورک که با کاری فرهنگی دست اندرکار است دوستم میگفت هم اکنون ۲ میلیون دلار برای کمک به یهودیان «گوش کتیف» در غزه گردآوری شد تا برایشان بفرستیم. گفتم فرستادن پول از سوی یهودیان برون مرزی که تنها کمک آنها به اسرائیل است کاری پراچ و درخور ستایش است زیرا با پول میتوان بسیاری از برنامه های فرهنگی - بهداشتی و فداوندی و سازندگی اسرائیل را جلو برد و به پیشرفت آن

کمک کرد و میتوانستی بزرگ است. اگر شهروندان اسرائیل شب و روز در گرما و سرما و روبروشی با دشواریهای گوناگون برای پاسداری از اسرائیل جان سپاری و فداکاری میکنند یهودیان برون مرزی باید با دستی گشاده درخور توانایی شان این کشور جوان را یاری دهند. اما بهتر است روشن شود این پولها در راه چه آرماتی بکار میروند. آیا شهروندان گوش کتیف که در ویلاهای باشکوه و استخر و جاکوزی و همه ابزارهای زندگی پراسایش زندگی می کنند و از زمینهای پرآباده کشاورزی بهره برداری می کنند و بازارهای خوبی برای

فراورده هایشان دارند این پول را برای گشایش و بهبودی کارشان بکار میبرند یا در راه دیگری؟ آیا این پولها در راه همکاری با دولت قانونی و گزیده اسرائیل و پشتیبانی از سربازانی که در راه پاسداری آنها جانفشانی میکنند بکار میرود یا برای کارشکنی با برنامه دولت که برآن شده در راه بهتر زیستن میان ملل و همزیستی با همسایگان بویژه فلسطینی ها گام بردارد. بیگمان شهروندان گوش کتیف برای پیشبرد کار خود نیازی به کمک پولی ندارند. آنها میخواهند با این پولها همایش ها، میتینگ ها و پیاده روی ها راه بندیا راه بیندازند و با دولت دست بگریبان شوند.

آنها نمیخواهند دریابند که میان گروهی دشمن زیست میکنند و اسرائیل بران شده چهره خود را در پهنه جهانی بهتر کند و نشان دهد ملتی آزاده است نه جنگجو و اشغالگر و قصد ندارد دیگران را به بند کشد، آبادیهای غیرقانونی که در زمین ها ساخته شده و برابر نوشتار «تلیا ساسون» گزارشگر گزیده در اسرائیل رسوایی ببار آورده و امروز مانند استخوانی گلوی دولت و ملت را فشار میدهد زیرا از دوستی دیگر کشورها و سازمانها؛ اسرائیل میکاهد و خشم آنها را برمی انگیزد.

گرچه اریل شارون ، نخست وزیر کنونی خود یکی از پیشگامان برپائی این آبادیهای غرور آمیز بود، اما اکنون دریافته نه تنها راهی که پیموده بجز برانگیختن جهانیان برای اسرائیل سودی نداشته بلکه پایه های دوستی و آشتی جوئی با فلسطینی ها را سست کرده و زیان بار بوده و جلوی زیان از هر کجا گرفته شود، سود است. با این روی برآن شده لغزش های گذشته را دنبال نکند و برای گفتگو با فلسطینیان برسر میز آشتی جوئی بنشیند زیرا هیچ تیره ای نمیتواند مدام با ترس و هراس و نگرانی و درگیری و جنگ و خونریزی بزندگی ادامه دهد.

ما در زمانی زندگی می کنیم که سازمانهایی مانند سازمان ملل پایه ریزی شده و دولتها چند چشمی بکار یکدیگر نگاه می کنند. شهروندان گوش کتیف که می بینند زیر سایه

پاسداری سربازان اسرائیل زندگی شاهانه خود را از دست میدهند برای برهم ریختن برنامه های دولت با کرایه کردن اتوبوسها و کشتادن و برانگیختن شهروندان با دولت شاخ و پاشا میشوند و میکوشند پایه های دولت شارون را سست کنند تا فرو افتد و با جلوگیری از برنامه های او دشمنی جهاتیان با اسرائیل بالا گیرد و ترور و آدمکشی سایه افکن شود.

آنها کودکان و شیرخوارگان را نیز در این نمایشگرها با خود میآورند که کاری ناشایسته و درخور نکوهش است. روشن است دست کشیدن و رها کردن خانه ها و کشتزارها، گرم خانه های کشاورزی که در راه آنها بسی کوشیده اند و فرزندانشان را پرورده اند کاری ساده و آسان نیست و بسی دلشکن است. اما در زندگی باید با دیده روشن بینی به رویدادها نگریست. درست است که دست کشیدن از خانه هایی که هر آجر آنرا با هزار امید روی آجر دیگر گذاشته اند با کوشش شبانه روزی هر درخت و نهالی را آبیاری کرده اند و ۳۰ سال در آنها زیسته اند و خون دل خورده اند، دست کشیدن یکباره از آنها هر کسی را بی تاب میکند اما زندگی درهمی از شیرینی ها و تلخی هاست. باید کوشید با آن سازش کرد.

شارون میگوید من میهن پرستی و کوششهای بی امان و دستاوردهای ساکنین گوش کنیف را ارج می نهم و میدانم چه دردآور است، اما باید به برنامه های حیاتی دولت برای پاسداری و نگاهداری کشور به آنها تن داد و با مسئولیتی که در برابر شهروندان دارم در انجام برنامه های دولت درنگ نخواهم کرد. گرچه دردآور باشد، من تاکنون در پست های زیادی که داشته ام تصمیمات زیادی گرفته ام اما هیچ یک از آنها مانند جدائی از گوش کنیف برایم دردآور نبوده زیرا میدانم بیرون آوردن ۸۰۰۰ یهودی از خانه هایشان غم انگیز، دردآور و خورد کننده است. اما زمان هائی میرسد که هر کشوری باید بکارهای ناخوشایندی دست بزند. اما بسی اندوهبار خواهد بود اگر آنها کاری کنند که سرانجام با پشتیبانی روبرو نشوند. آیا آنها میخواهند مدام در این سرزمین ها با نگرانی و بیم بمانند و قربانی دهند؟ چیزی که نگران

کننده است پشتیبانی کیش گرایان از آنها است که میگویند برنامه دولت و مجلس اسرائیل در این باره قانونی نیست و نباید آنرا پذیرفت زیرا با تورا ناهمسو است. آیا برنامه دیگری دارند. از آنها باید پرسید اگر آمریکا اندکی از پشتیبانی اسرائیل بکاهد آنها چه خواهند کرد. با آنکه شماری از آنها جوتی خود را پشت سر گذاشته اند با کمک و همراهی های دولت در زمین های دیگری که به آنها پیشنهاد خواهد کرد و تاواتی که دریافت میکنند میتوانند در زمین هائی که درباره آنها گفتگو نیست با دلی آسوده خانه و کشتزارهای مدرن تری برپا کنند و آنها را سرسبز کنند. بویژه با روندی که پس از مرگ عرفات و روی کار آمدن ابومازن پیش آمده است، راست گرایان تندرو و آبادی نشینان غیر قانونی همان خواسته های را دارند که عرفات در سر می پروراند و با برپائی دولت فلسطین و جدائی زمینهای یهودی از فلسطینی جلوگیری میکرد و نمیخواست --- با اسرائیل --- و امضاء کند که دیگر هیچ خواسته ای از اسرائیل نداشته باشد زیرا می اندیشید با گذشت زمان و ازدیاد روزافزون شمار فلسطینی ها آنها در مجلس اسرائیل روزی دارای نمایندگانی بیش از یهودیان خواهند شد. پس افتادن برنامه جدائی اسرائیل و فلسطینی ها برای فرزندان آینده خوشایند نخواهد بود زیرا هر چه پیش رفته ایم ترور افزونی یافته است. بررسی روند گذشته

نشان میدهد اسرائیل باید هر چه زودتر این دندان چرکین را بکشد و خود را آسوده کند و برای این کار فردا بهتر از امروز نخواهد بود. با آرامش دراسرائیل اقتصاد و فرهنگ پیشرفته اش کاری خواهد کرد که هواپیماها و تانکها و سربازها نخواهند توانست بکنند و کارشناسان اسرائیل با کمکهای خود در دورترین گوشه های جهان بهترین یاوران اسرائیل خواهند بود و بیگمان اسرائیل و شارون پاداش صلح نوبل را برای اسرائیل به ارمغان خواهد آورد.

در بیابان سینا هنگامی که قورح پسر عموی موسی با دارائی هنگفتی که در مصر بدست آورده بود و همکاری دوتان و ابیرام فرزندان اسرائیل را بر می انگیخت تا از دستورات موسی سرپیچی کنند. دیدیم چگونه به آنها گوشمالی داده شد. زیرا حکومتهای لرزان نمیتوانند کاری از پیش برند و اگر میان سربازان دودستگی پیدا شود کمین کردگان از جا خواهند جست. آتهائی که در سالن ملت در اورشلیم گرد آمدند به نشانه سوگواری خاکستر روی سرخود ریختند با کمک همدستانشان سیلی بر روی اسرائیل میزنند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

گفتی که می بوسم ترا

سیمین بهبهانی

گفتی اگر بیند کسی، گفتم که حاشا میکنم
گفتم که با افسونگری او را زسر او می کنم
گفتم که با نوش لبم آنرا گوارا می کنم
گفتم که من خود را در او عریان تماشا میکنم
گفتم که با یغماگران باری مدارا می کنم
گفتم که ارزان تر از این من با تو سودا میکنم
گفتم که صد سال دیگر امروز و فردا می کنم
گفتم ز تو دیوانه تر دانی که پیدا می کنم

گفتی که می بوسم ترا گفتم تمنا می کنم
گفتی زبخت بد اگر نا که رقیب آید ز در
گفتی که تلخی های می گر ناگوار افتد مرا
گفتی چه میبینی بگو، در چشم چون آینه نام
گفتی که از بی طاقتی دل قصد یغما میکند
گفتی که بیبوند تو را با نقد هستی می خرم
گفتی اگر از کوی خود روزی تو را گویم برو
گفتی اگر از پای خود زنجیر عشقت وا کنم



دنیای پرده

وارد کننده بهترین انواع پارچه های پرده ای
رومبلی و تورهای گیپور

HOME FABRICS

SHOWROOM

910 S. Wall St., Los Angeles, CA 90015

(213) 689-9600



از: فلورا دردشتی

میتوان با خاطرات خوش گذشته
زیستن و عارفانه اندوه را دردل
پذیرفتن
میتوان بالهای پرواز را شکستن و د
رکنج قفسی همواره در پناه تفکر
نشستن
میتوان با غمها سوختن اما زندگی
را با امید ساختن
میتوان زندگی را باختن اما
صبورانه بیاری دیگران شتافتن
میتوان شقاوتها را تحمل نمودن اما
باز هم مهربان بودن
میتوان اشکهای حسرت را با
لبخندی کمرنگ آشنا نمودن
میتوان از خواهشهای دل بی تردید
گذشتن

اما بی عشق، هرگز هرگز

x x x

در کنار بستر همسرم نشسته‌ام و
نوشته‌ای را برای او میخوانم
اگر روزی عشق بمیرد خورشید طلوع
نخواهد کرد و نور خود را بیدریغ بر تمام مظاهر
زندگی نخواهد پاشید و تمام جلوه‌های طبیعت
در تاریکی یأس نابود خواهد شد و در انتظار
گرمای امید پیمان وفا نخواهند بست. گل ناز
مستانه بر آب جویبار نخواهد رقصید و شاهپسند
و میموزا دل‌های عاشق را بیقرار نخواهد کرد.
گل یأس بر سر دیوار همسایه نمی لغزد و بالا
نمی‌رود و دختر همسایه را زندانه نظاره نخواهد
کرد. گل نیلوفر صبحگاهان به شوق تابش نور

زمردین آرزو و امید قدم نخواهد گذارد. مادر
صبورانه رنج بارداری را تحمل نخواهد کرد و
بربستر فرزندش عاشقانه تا صبح بیدار نخواهد
نشست.

پروانه عاشقانه بر هر گلی سرنخواهد زد
و بوسه نخواهد ریود و در گرد وجود شمع
نخواهد رقصید و شمع به شوق هماغوشی پروانه
نخواهد سوخت.

چلچله‌ها درمقابل باد سرد زمستانی
مقاومت نخواهد ورزید و در اشتیاق بازگشت به
آشیانه بردباری نخواهند کرد و شاید هرگز به
آشیانه بازنگردند و ما هرگز به وطن خود باز
نخواهیم گشت و آینده را نخواهیم پذیرفت و ..
می توانستم ساعتها بنشینم و از مرگ
عشق برای همسرم بخوابم اما بدیدن او که
بخواب آرامی فرو رفته بود، نوشته‌ام را پایان
دادم. روی او را پوشاندم و چراغ را خاموش
کردن و آهسته اطاق را ترک نمودم اما با نجوای
آرام او گوش به سخنش دادم.

- و اگر روزی عشق بمیرد، تو چنین
صبورانه بربسترم نخواهی نشست و از من
مراقبت نخواهی کرد و همدم و همرازم نخواهی
بود و با مهر خود برابرم نوشته‌ای چنین لطیف و
عاشقانه را نخواهی خواند و من در پاسخش
میگویم:

- اگر روزی عشق بمیرد، منم
بی‌تردید خواهم مرد
و او ادامه میدهد

- عشق امید می‌آفریند و امید آغازگر
معجزه است و من با عشقی که تو برایم می
آفرینی بهبود خواهم یافت و روزهای شیرین
گذشته را دوباره باز خواهم یافت و من در
جوابش اضافه می‌کنم

- کلامت را باور دارم. عشق و امید
معجزه می‌آفریند و تو بهبود خواهی یافت و ما با
هم خواهیم بود و روزهای باشکوهی خواهیم
داشت و با رویاهای شیرین آشتی خواهیم نمود.
و قبل از آنکه همسرم دیگر سخنی
گوید او را ترک می‌کنم زیرا نمی‌خواهم او
دانه‌های لاشک مرا که از دیدگاتم فرو می‌ریزد
ببیند.

خورشید نخواهد شگفت و اندوهگینانه به زیر
آب خواهد خفت.

گل زنبق عاشقانه نخواهد خندید و

شب‌نم صبحگاهی چون عاشق دلسوخته دانه‌های
بلور اشکش را نثار برگ گل نخواهد کرد.

قطرات باران به عشق آمیختن با خاک
برزمین نخواهند بارید و زمین در اشتیاق
همبستری با قطرات باران خواهد سوخت.

ماه نور نقره قام خود را برزمین نخواهد
تاباند و دلدار به شوق یار در مهتاب نخواهد
نشست و ستاره شوخ چشمی نخواهد کرد.
چوپان دلسوخته با دم گرم خود در نی‌لبک
نخواهد دمید و آهنگی شورانگیز در صحرا
نخواهد پیچید و گوسفندان را مشتاقانه بچراگاه
نخواهد کشاند.

عالم دانشمند در اشتیاق رسیدن بهدف
رنجها را پذیرا نخواهد شد و عابد به عشق
رسیدن به خدا به دعا و ثنا نخواهد نشست و
هاتف خود را در ملکوت آسمانها همدوش
فرشتگان نخواهد یافت و عاشق به امید رسیدن
به معشوق سختی‌ها را تحمل نخواهد نمود.

هنرمند به یکباره خاموش خواهد
گشت و نقش‌ها دیگر برای او جلوه‌ای نخواهند
داشت و با او سخن نخواهند گفت و نقاش رنگها
را با نیروی وهم و خیال درهم نخواهد آمیخت
و آثاری جاویدان برجای نخواهد نهاد. حتی
رنگها نیز درنیاز باهم بودن حسرت نخواهند
خورد و ازهم دوری خواهند جست.

قلم در دست نویسنده خواهد شکست
و رویای عشق او را بربالهای نازک خیال به قصر
نورها و بلورها رهبری نخواهد کرد و بردشت

قصه‌ای کوتاه براساس واقعیت



نویسنده: فریدون اخوان

روز اول آوریل در آمریکا و در کشورهای اروپائی به روز دروغ آوریل معروف است. دراین روز جراید و سایر رسانه های ارتباطی علاوه بر خبرهای واقعی و عادی، یک خبر غیر واقعی هم بعنوان شوخی، پخش می کنند. خبری که موجب تعجب و حیرت مردم قرار گیرد و مورد توجه همگان باشد. مثلا ممکن است خبرهایی از این دست پخش کنند که: پرزیدنت کلینتون استعفا کرده است! یا او جی سیمپسون خودکشی کرده است!

درین مردم نیز دروغ آوریل متداول است. مثلا کارمندی بهمکارانش تلفن می کند که جایزه ۱۴ میلیون دلاری را برده است و در فکر تشکیل شرکت تجارتي است! و یا یک نفر دیگر خبر میدهد همکاری که هفته قبل عروسی کرده، این هفته طلاق گرفت.

البته در اینجا باید اضافه کرد که دروغ آوریل هیچوقت در سطح جراید و رسانه های معتبر و پرتیراژ و جدی اتفاق نمی افتد و

معمولاً بوسیله روزنامه های محلی و غیر جدی پخش می شود.

در ایران ما چنین روزی متداول نبوده است. شاید باین دلیل که ما ایرانی ها تمام ۳۶۵ روز سال را با شوخی های آوریل می گذرانیم!

دروغ بمعنای این است که گرفته های مغز با داده های آن تطبیق نکنند. دروغ یک پدیده انسانی است. کامپیوترها که کارهای پیچیده ای انجام میدهند، محاسبات نجومی انجام میدهند، ترجمه می کنند، صحبت می کنند، شطرنج بازی می کنند، ولی از دروغ گفتن عاجز هستند.

حیوانات نیز باهوش ترین شان از بکار گیری این شیوه عاجز هستند. هرچند من یکبار مقاله خاتم روانکاوای را خواندم که گوریل تربیت میکرد. ادعا کرد که یک گوریل جوان که گلدانی را شکسته بود وقتی با اعتراض من مواجه شد و اتمود کرد که کار او نبوده است.

بکارگیری دروغ در میان یهودیان منع شده، حضرت موسی در ۱۰ فرمان خود

بخصوص به بدترین شکل آن - شهادت دروغ - انگشت گذارده و همه را از آن برحذر داشته است.

البته علمای ما در پاره‌ای موارد استثنائی آنرا تجویز کرده‌اند. ولی نه شهادت دروغ را. دروغ را در رابطه با حفظ جان خود و حفظ جان افراد بیگناه مجاز دانسته‌اند.

سعدی نیز یک نوع دروغ را توصیه کرده و گفته است:

«دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه

انگیز».

این اظهار نظر سعدی مانند پاره ای از اظهار نظرهای دیگرش مورد عکس العمل های موافق و مخالف قرار گرفته از جمله افرادی که از این اندرز انتقاد می کنند میگویند: هر دروغی که عنوان می شود بخاطر مصلحتی است و صلاح کسی یا گروهی درکار است و بنابراین همیشه باید دروغ گفت!

افراد دیگر که تجربیات دیگری دارند و اندرز سعدی را تأیید می کنند شاید در زندگی خود بمسائلی برخورده‌اند که سعدی هم در زمان خود برخورد کرده است.

تجربه‌ای که من در زندگی شاهد آن بوده‌ام شاید مشابه یکی از تجربه هایی است که سعدی در هفتصد سال پیش شاهد آن بوده است.

داستان این تجربه چنین است:

در تهران خیابان سلسبیل، چهارراه وثوق داروخانه داشتم.

روزی طبق معمول مشغول کار بودم. جوان نسبتاً درشت و سفید پوستی که با لجه آذری و قدری ادبی صحبت میکرد خودش را بمن معرفی کرد. او گفت من اجناس جنبی داروخانه مانند نوار چسب - گاز استریل - پنبه - باند - دستکش و غیره در سطح داروخانه توزیع میکنم با قیمتهای مناسب. اگر دوست دارید با من همکاری کنید. او ضمن کار دیپلم گرفته بود، از روستای آذربایجان به تبریز و از تبریز به تهران آمده بود و خودش را بسختی در زندگی بالا می کشید ولی هنوز زندگیش مشکل بود. اجناس را با دوچرخه توزیع میکرد.

همکاری ما با او شروع شد. پس از چندین سال با هم دوست شده بودیم و با هم درباره همه چیز صحبت میکردیم. او بسن ۳۳ سالگی رسیده بود ولی هنوز ازدواج نکرده بود. یک روز با او گفتم آقای علوی چرا بطور جدی بدنبال خواستگاری و ازدواج نمیروی. گفت بطور جدی بدنبال ازدواج هستم. ولی مشکلی دارم که تاکنون نگفته‌ام. گفتم شاید مشکل بی پولی است. گفت نه. بی پولی مشکلی تقریباً معمولی است. ولی مشکل من چیز دیگری است. بعد قدری مکث کرد و گفت: مشکل این است با دخترها که آشنا می شوم و قرار میشود بطور جدی برای ازدواج صحبت کنیم وقتی مشکلم را - - - می شود گفت «شرطم» را درمیان میگذارم. بمحض اینکه دختر و خانواده‌اش شرطم را می شنوند، پا بفرار می گذارند!

گفتم آخر آن شرط چیست؟ گفت شرط من این است که بعد از ازدواج من حاضر نیستم صاحب فرزندی بشوم!

پرسیدم خوب چرا نمی خواهی؟ قدری تأمل کرد و گفت: ببین زندگی ما طبقات پائین جامعه همیشه در این پائین‌ها در این اعماق تاریک و در سختی‌ها میگذرد. من از این واهمه دارم که فرزندانم همه همین زندگی کسالت بار و پرمشقت و محروم‌مرا داشته باشند. من نمیخواهم آنها محکوم به این زندگی باشند. نمی خواهم کسی باین دنیا بیاید که مثل من زندگی کند!

من قدری با او صحبت کردم تا نظر او را برگردانم که نپذیرفت.

پس از چندی او دوچرخه‌اش را تبدیل بیک موتور سیکلت کرد و علاوه بر داروخانه‌ها به بیمارستانها هم اجناس مورد نیازشان را میرسانید.

یک روز ضمن مراجعات معمولی‌اش به داروخانه با خوشحالی گفت فلائی بالاخره موفق شدم. بالاخره به دختری برخورد کرده‌ام که در این مورد با من توافق کامل دارد. و در توضیح بیشتر گفت دختری که با او به توافق رسیده‌ام، نرس یکی از بیمارستان هاست و او هم اتفاقاً دنبال مردی بوده است که علاقه‌ای به کودک و

دردسرهای ناشی از آن را نداشته باشد!

یک روز آقای علوی با خوشحالی همراه خاتم نرس که حالا نامزدش شده بود آمد و او را معرفی کرد: دختری بود سیاه چرده و ریز نقش، برخلاف آقای علوی که هم درشت هیكل و هم سفید پوست بود. در بیمارستان چندین سال سابقه داشت. درآمدش از آقای علوی بیشتر بود. اتومبیلی هم داشت که با آن به اداره رفت و آمد میکرد. مسلط و پخته بنظر میرسید. بهرحال دختر خوبی بود. چیزی که در آن زمان فکر من را مشغول کرد این بود: این زوج از نظر پوست و قیافه و بطور کلی از نظر ساختمان فیزیکی با هم متفاوت هستند و می توانند بچه های باهوش و زیبایی را داشته باشند ولی افسوس که خودشان را از این شانس محروم کرده‌اند.

کارت عروسی آنها را دریافت کردم. آنها زندگی مشترک خوبی را شروع کرده بودند و در زندگی تازه امکانات بیشتری برای پیشرفت و زندگی بهتر بدست آورده بودند. درضمن آقای علوی اجناس را با اتومبیل زنش توزیع میکرد و بطور کلی از زندگی راضی بود.

حدود دو ماه از تاریخ ازدواج گذشته بود که یکروز وقت غروب آقای علوی در حالیکه افسرده و ناراحت بنظر میرسید گفت: اتفاق ناگواری افتاده است.

گفتم چیست آن اتفاق گوار؟ گفت خاتم غفلت نموده‌اند و خوردن قرص های ضد بارداری را فراموش کرده‌اند.

گفتم خوب آن «اتفاق ناگوار» مبارک است! خواست خدا در این بوده. بهرحال خیرت در این بوده. ناراحت نباش. فقط مواظب باش که دفعه دیگر غفلت صورت نگیرد!

آقای علوی بموقع خبر تولد نوزاد را برایم آورد که راضی و خوشحال بنظر میرسید.

یکسال گذشت باز یکروز وقت غروب آقای علوی در حالیکه ناراحت بنظر میرسید برایم تعریف کرد که باز اتفاق ناگواری افتاده!

گفتم چیست آن اتفاق ناگوار؟ گفت خاتم بار دیگر غفلت نموده و خوردن قرص های ضد بارداری را فراموش کرده اند! گفتم خوب آن، اتفاق ناگوار بار دوم را تبریک میگویم.

مبارک است. خواست خدا در این بوده. خیرت در این بوده. فقط مواظب باش که این غفلت برای دفعه سوم صورت نگیرد.

من پس از چندی داروخانه را فروختم و بمنطقه دیگری رفتم و ارتباطم با آقای علوی قطع شد و دیگر او را ندیدم. سالها بود که هیچ خبری هم از او نداشتم. بنظر میرسید شغلش را هم عوض کرده است.

یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۶۷ بود. در آن روز من با اتومبیل در اتوبان رانندگی میکردم. من بطرف پائین حرکت میکردم. یعنی در جهت شهر. در خلاف جهت من بسوی بالا یک اتومبیل مدل بالا با سرعت درحال حرکت بود. خوب نگاه کردم، آقای علوی پشت فرمان نشسته بود و زنش که در کنارش بود و در عقب اتومبیل دو کودک ۷ و ۸ ساله که سرکول هم میزدند و بازی میکردند.

اتومبیل با سرعت گذشت ولی همین یک نگاه سریع، تابلو یک زندگی زیبا و کامل و پیش رونده را تداعی میکرد. تابلویی که در چهار چوب مغزم حک شد، قاب شد و ماندگار شد. تابلویی را که نقاش آن همان زن سیاه چرده لاغر اندامی بود که کنار دست راست آقای علوی نشسته بود و البته خود زن هم در متن همان تابلو جا گرفته بود.

زندگی

محبت است	نثار کن
هدیه است	بپذیر
معما است	بگشا
وظیفه است	به انجام برسان
مبارزه است	بمقابله بپرداز
ماجرا است	با آن روبرو شو
فرصت است	دریاب
غم و غصه است	بر آن فائق شو
تنهایی است	با آن کنار بیا
راز است	آشکار کن
زیبائی است	ستایش کن
سفر است	به انتها برسان



ولید شویط

پرسش و پاسخ - گفتگو با
ولید شویط
تروریست فلسطینی

اعترافات یک تروریست پی. ال. او.

ولید شویط :

اینکه دشمن را دوست پنداریم
از بد، بدتر است.

جانشین عرفات مارمولکی است
که هر دم رنگی عوض می کند.

آیا صحیح است مردی که
از تروریسم آسیب دیده را
آواره کنیم
و اجازه دهیم تروریست ها
خانه هایشان را تصرف کنند .

از کودکی بیزاری و خشم نسبت به اسرائیلی ها را در او تزریق کرده اند و اکنون که مرد بالغی است میکوشد طی سفرهای ممتد به سخنرانی بر علیه تروریسم بپردازد. ولید شویط عرب مسیحی است، در بیت اللحم دنیا آمده و اکنون با همسر و دو فرزندش در شمال کالیفرنیا اقامت دارد. قبل از مهاجرت، او، یکی از منکرین واقعه هالوکاست بود، مدتی را هم در زندان اسرائیل گذرانده، در نوجوانی نیز در انفجار یک بانک دست داشته است. گفتگوی تلفنی زیر را او قبل از انجام سخنرانی در لوس آنجلس با جوئیش جورنال بعمل آورده است.

پرسش: پس از مرگ یاسر عرفات چه تغییراتی در فرهنگ تروریستی فلسطینی بوجود آمده است؟

من پیوسته طرفدار زنده نگهداشتن عرفات تا سرحد امکان بوده‌ام. زیرا عرفات دشمن شناخته شده بود و پرزیدنت بوش از گفتگو با او لبا داشت. حالا با این دشمن جدید (محمود عباس، جانشین عرفات)، آمریکا از اسرائیل میخواهد که مذاکرات صلح را از سر بگیرد. اینکه دشمن را دوست پنداریم از بد بدتر است. مارمولکی که هر دم رنگی عوض میکند. این پلنگ همان حیوان وحشی خالدار

است که لکه هایش هنوز باقی است. اینها دشمن اسرائیل هستند.

اما، از تعداد انفجارهای انتحاری کاسته شده و بسیاری از اسرائیلی‌ها خواستار مذاکره با عباس هستند.

پائین آمدن تعداد انفجارهای انتحاری بخاطر آمال صلح طلبانه فلسطینی ها نبوده، بلکه در اثر اقدامات صحیح اسرائیل در محافظت از مرزهایش بوسیله گسترش حصار امنیتی و بستن مرزها و همچنین درهم ریختن خانه های یمب سازی بوده است. هرگاه اسرائیل اقدامات امنیتی را تشدید میکند تروریسم کمتر میشود. صلح هرگز در خلاء بوجود نمی آید.

برخی از رهبران جهان میل دارند به عباس فرصتی بدهند تا کاری تازه انجام دهد.

این کار در طول تاریخ تجربه شده است. زمانی هم به نازیها این فرصت را دادند وقتی که سرزمین چکسلواکی را با صلح معاوضه کردند. اسرائیل دو راه دارد یا بطور قطعی با تروریست‌ها مبارزه کند و آنها را بکلی نابود سازد یا با کجدار و مریز فرصت افزایش و گسترش به آنها بدهد. معاوضه زمین با صلح کارساز نمی تواند باشد.

نظر شما درباره انقلاب سدر (درخت معروف لبنان و علامت پرچم آن کشور) و جریانات لبنان چیست؟

این جریان مثبتی است. سوریه از لبنان دست نمی کشد، حزب‌الله باید پاکسازی شود. این یک سازمان تروریستی است. من نمی گویم که اسرائیل درگیر جنگ با سوریه شود یا خود را گرفتار امور لبنان سازد. اسرائیل نخست باید غزه را پاکسازی کند.

در آمریکا، کلیسای پروتستان پیوسته پشتیبان فلسطینی هاست. پرسبیتریان‌ها Presbyterians برای منحرف کردن حسابهای مالی شرکت هائی که با اسرائیل معامله می کنند بسود فلسطینی ها، چه زلی بازی می کنند

انها با اسلامیت Islamists ها نیز زلی مشابه بازی می کنند. من به آنها نام «اسلامیست در پوشش مسیحیت» داده‌ام. من به مدرسه انگلیکن لوتران Anglican Lutheran که در دهکده ای در ساحل غربی بود، رفته‌ام. در آنجا آموختم که ابراهیم و مسیح هر دو انقلابیون فلسطینی بوده‌اند. در این

مدارس انجیل را بعنوان الهیات آزادی بخش می‌آموزند. این مدارس با رئیس حکومت خودگردان فلسطینی همکاری نزدیک دارند. آنان همگی یک هدف دارند و آن تقسیم اسرائیل است.

برخی از مسیحیان صیونیست در آمریکا از حمایت بوش در برنامه معاوضه زمین با صلح نگران و دلخور هستند. بنظر شما مسیحیت صیونیست به مسیحیان فلسطین کمک میکند یا ضرر میزند؟

به مسیحیان فلسطینی نمی‌تواند صدمه بزند. من هم عصبانیت آنان را نسبت به بوش می‌فهمم و هم اینکه میگویند در راستای حمایت از معاوضه زمین با صلح باید او را مهار کرد و جلوی او را گرفت. زیرا مسیحیان صیونیست یکی از مهمترین عوامل موفقیت بوش در انتخابات ریاست جمهوری بودند و حق دارند که عصبانی باشند.

یکی از ایرادات میانه روها و روشنفکران یهودی آمریکا به مسیحیان صیونیست این است که آنان از صیونیسم آگاهی کامل ندارند و به آن سطحی مینگرند. بنظر شما این مسئله می‌تواند مشکلی با یهودیان محافظه‌کار ایجاد کند؟

یهودیان کنسرواتیو میانه‌رو معتقد به ایجاد کشور فلسطین هستند. آنها غافلند که اصل مسئله فلسطین زمین نیست بلکه بچنگ آوردن سرزمین یهودیه و نابود کردن یهودیان است. اصل موضوع وجود یهودیان در یک ممیز هفت درصد ۱۱ این سرزمین است. اگر بوجود آوردن کشور فلسطین یک جنبش ملی و طبیعی است پس چرا یهودیان حق ندارند چون دیگر مردمان در آن زندگی کنند؟

اما میانه روها و روشنفکران یهودی آمریکا بخاطر رسیدن به صلح راضی به مصالحه و گذشت هستند.

این‌ها (روشنفکران و میانه روهای یهودی آمریکا) که چنین آسان بذل و بخشش

میکنند، با عرق جبین و خون دل آبادانی نکرده و خانه نساخته‌اند. اگر قرار بود خانه‌های خودشان را بگذارند و بروند آنوقت عقیده‌ها فرق میکرد. آیا کسی در دنیا میتواند بگوید که این کار صحیح است؟ مردمی آسیب دیده از تروریسم را آواره کنیم و اجازه بدهیم تروریست

ها خانه هایشان را تصرف کنند.

ولید شویط در مقام دفاع از اسرائیل، روز ۱۳ مارچ ۲۰۰۵ تحت عنوان «اعتراضات یک تروریست پی. ال. لو.» در تالار نویسندگان لوس آنجلس سخنرانی کرد.



قابل توجه دوستان آموزگار

از: مهرداد لوی صدق

در هفته اخیر فرماندار کالیفرنیا پیشنهاد بودجه سال ۲۰۰۵ را برای ایالت کالیفرنیا منتشر نمود که طبق آن از بودجه وزارت فرهنگ مبلغ قابل توجهی کاسته شده است. این موضوع که باعث اعتراضات گوناگونی از طرف مقامات مختلف گردید، مرا بیاد نامه‌ای انداخت که چندی قبل در یکی از موزه‌ها دیدم و ترجمه آنرا تقدیم شما می‌نمایم. این نامه در سال ۱۸۷۲ از طرف وزارت فرهنگ برای آموزگاران فرستاده شده بود. امیدوارم که خواندن آن لبخندی بر لبهای شما بیاورد.

۱- آموزگاران باید هر روز چراغ‌ها را پر کنند (با نفت یا روغن - مترجم) و بخاری را تمیز کنند.

۲- هر آموزگار باید یک سطل آب و یک سطل ذغال برای مصرف روزانه با خود ببرد.

۳- قلم‌ها را با دقت آماده نمود و نوک آنها را بطوری که محصلین ترجیح میدهند، تراشید.

۴- پس از انجام ده ساعت تدریس روزانه در مدرسه، آموزگاران باید باقیمانده وقت خود را مطالعه کتاب مقدس و یا سایر کتابهای مفید صرف کنند.

۵- خاتم‌های آموزگار که در رابطه ناشایسته‌ای درگیر شوند و یا نامزدی کنند، از کار برکنار خواهند شد.

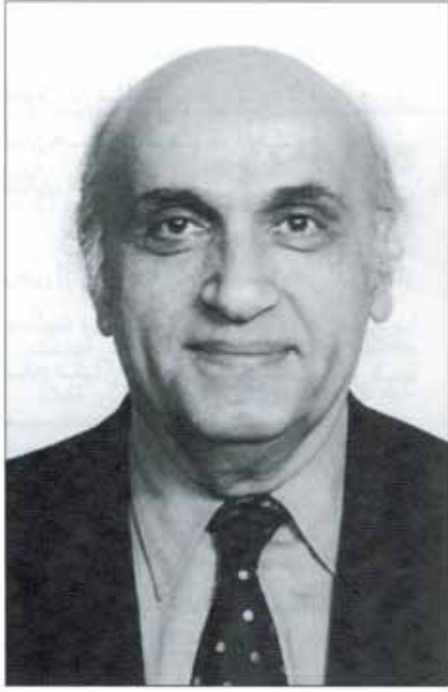
۶- آقایان آموزگار میتوانند هفته‌ای یکشنبه، و اگر کلیسا برو هستند هفته‌ای دو شب را برای Dating اختصاص دهند.

۷- کشیدن سیگار، مصرف مشروب، آب تنی کردن مکرر، رفتن به سالن‌ها و اصلاح صورت در سلمانی موجب شک بردن به درستی و مقاصد و رفتار آموزگار خواهد شد.

۸- هر آموزگاری باید قسمت قابل توجهی از درآمد خود را کنار بگذارد تا اینکه در دوران پیری که درآمدی نخواهد داشت، محتاج و سربار جامعه نشود.

هر آموزگاری که در عرض پنج سال کار خود را بطور رضایت بخشی انجام دهد، بعد از پنج سال هفته‌ای ۲۵ سنت اضافه حقوق دریافت خواهد کرد، مشروط به آنکه وزارت فرهنگ این اضافه حقوق را تصویب نماید.

دوستان، امیدوارم که بعد از خواندن این قوانین، از کاستن بودجه فرهنگ توسط جناب فرماندار چندان نگران نباشید و خدا را سپاسگزار باشید که سطل آب و ذغال را نباید هر روز با خود ببرد.



ایرج اسحقیان
مشاور در امور وام

کمپانی مورگیج استور

شرکت وام دهنده مستقیم

و بدون واسطه

در اکثر نقاط آمریکا

مسکن و ساختمان - شاپینگ سنتر

آپارتمان بیلدینگ - آفیس بیلدینگ و سایر وامها

با هرگونه کردیت - با و بدون اوراق مالیاتی

با مخارج ارزان

Cellular (310) 722-1817

Toll Free (800) 900-5626 Ext. 426

(213) 234-2426

E-mail: Iradj@themortgagestore.net

تولد دوباره

از: دکتر روبن ملامد

... ولی یک اشکال بسیار مهم باقی میماند و آنکه

چه شخصی حاضر است DNA من یا شما را

داخل رحم خود قرار دهد بطوریکه دوباره متولد شویم؟

از قرار اظهار مدیران کمپانی بنیگر از نیکی، گربه نامبرده شده، یک گربه دیگر نیز امسال شبیه سازی شده و برای فروش در اختیار مغازه‌های فروش حیوانات خانگی قرار داده شده است.

پژوهشگران چندی قبل برای شبیه سازی کردن سگ اقدام کرده‌اند ولی فعالیت های آنها به نتیجه نرسیده است. خوشبختانه شبیه سازی گربه موفقیت آمیز بوده است.

خواتندگان میدانند که برای شبیه درست کردن یک موجود زنده ابتدا Ovule یا تخمک حیوان ماده را میگیرند و DNA آن را که شامل کلیه مشخصات ژنتیک است محو می کنند و سپس DNA حیوان مورد نظر را داخل تخمک آماده شده قرار میدهند و پس از مدت زمان معین موجود جدیدی که از شکل، رنگ، قد، اندازه و صفات درست بشکل موجودی که از DNA آن استفاده شده، بوجود می‌آید.

بنظر من در آتی نه چندان دور، بشر خواهد توانست انسان را با راحتی شبیه سازی کند و حال به بینیم در آن زمان چه اتفاقاتی رخ خواهد شد.

دیگر هیچکس برای از دست دادن فرزندانش ناراحت نخواهد شد. چون بلافاصله DNA فرزند را برای شبیه سازی کردن به کارخانه Biotech خواهد فرستاد و پس از مدتی فرزند قبلی را با همان شکل و قیافه و مشخصات تحویل خواهد گرفت.

دیگر در دنیا هیچ معلولی وجود نخواهد داشت. زیرا هیچکس انسان معلول را شبیه سازی نخواهد کرد.

دیگر هیچکس نمی‌میرد. چون هر

شخص میتواند بمحض پیر شدن یا دچار بیماری شدن DNA خود را برای شبیه سازی کردن بفرستد و خود مانند یک شخص مسافر با آشنایان و فامیل خداحافظی کند و بلافاصله پس از مدتی بنام جان، جورج یا جمشید برای بار چندم متولد شود.

تولّد یا Reincarnation به حقیقت خواهد پیوست. زیرا هر شخص میداند تا بحال چند مرتبه بدنیا آمده و در زندگی گذشته چه اتفاقاتی برای او پیش آمده است.

هر شخص میتواند مانند فرآیند مصر در موقع مرگ کلیه خاطرات، عکسها و متعلقات ارزشمند خود را در محلی انبار و وصیت کند که پس از دوباره متولد شدن، در سن معین آنها را در اختیار او قرار دهند.

شخص متولد شده با خواندن خاطرات و نوشته های زمانهای گذشته خود میتواند در زندگی جدید از تجربیات گذشته پند بگیرد و برای بهتر کردن زندگی جدید از آنها استفاده کند.

دیگر هیچکس ازدواج نخواهد کرد. چون هر بانویی که مایل است دارای فرزند باشد DNA یک انسان خوش نام را داخل رحم خود قرار میدهد و پس از مدتی دارای یک بچه خواهد شد. یا میتواند همان بچه را با همان مشخصات از رحم مادر دیگری داشته باشد.

ولی یک مسئله بسیار مهم باقی ماند و آن اینکه چه شخصی حاضر است DNA من یا شما را داخل رحم خود قرار دهد بطوریکه دوباره متولد شویم.

مادر من و شما که قطعاً در زمان کهولت ما فوت کرده است و امید ما به دختران یا نوه هایمان است که اگر شخصی دوست داشتی، انسانی والا، خوش نام و مورد احترام دیگران باشیم همه کس حاضرند با کمال میل ما را شبیه سازی کنند و بدنیا بیاورند.

خوشبخت اشخاصی که در این دنیا با خوش نامی و عزت زندگی کرده‌اند و یافت میشوند اشخاص فراوانی که آنها را شبیه سازی کنند و بدین ترتیب زندگی دوباره داشته باشند.

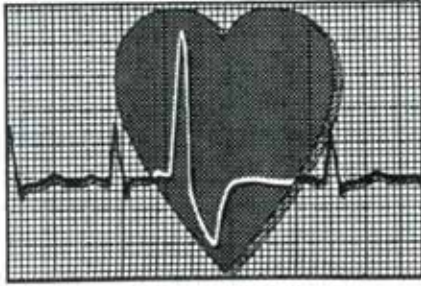


نیکی، گربه ۵۰ هزار دلاری در بغل صاحبش

در روزنامه لوس آنجلس تایمز مقاله بسیار جالبی راجع به شبیه سازی (Clone) کردن یک گربه بچشم میخورد. خانم جولتی از تکزاس عکس خود و یک گربه بسیار زیبا و ملوس را در روزنامه چاپ و ادعا میکرد با پرداخت ۵۰ هزار دلار به کمپانی "Genetic Saving & Clone" توانسته است گربه ۱۷ ساله خود به نام «نیکی» را که اخیراً مرده است را شبیه سازی کند و یک گربه دوماهه بنام نیکی دوم که کاملاً از نظر شکل و قیافه و سایر صفات شبیه گربه از دست رفته خودش میباشد را دریافت کند.

کمپانی بالا که توسط بیلینز مشهور «جان اسپراینگ» تأسیس شده است مدت چهار سال بر روی این پروژه کار کرد تا توانست یک گربه را شبیه سازی کند.

طی مراسمی که در محل کمپانی در سانفرانسیسکو انجام شد، نیکی دوم به خانم جولیا تحویل گردید.



ارتباط بین خواب و قلب

خواب میتواند کلیدی برای درک وضع قلب ما باشد. اکثر ما در ساعات آخر شب و قبل از سحر خواب می بینیم و این همان ساعاتی است که طی آن اکثر حمله های قلبی اتفاق می افتد.

امروزه برای آگاهی از وضع فعالیت مغز بهنگام خواب، شخص باید یکشب در آزمایشگاه بستری شود و بوسیله دهها سیم که به سر و بدن او وصل می شود فعالیت های مغزی و مراحل خواب دیدن او بررسی شود.

پروفسور Peretz Lavy از دانشگاه تخنیهون، دستگاه کوچکی بنام Watch Pat 100 اختراع کرده که بر روی مچ دست بسته میشود و بوسیله دو کلاهک که بر روی دو انگشت جای می گیرند اطلاعات لازم از انگشت به ساعت Watch Pat 100 منتقل می شود. این دستگاه طوری ساخته شده است که در موقع خواب دیدن، جریان خون به شریان های محیطی - خارجی کاهش می یابد و این کلاهک ها میزان عبور خون در انگشتان را در طول شب اندازه گرفته و همراه با اطلاعات دیگر، همه را روی یک دیسک که در ساعت نصب شده است، ضبط مینماید و فردای آنروز شخص میتواند اطلاعات را بوسیله کامپیوتر برای دکتر خود بفرستد و یا اینکه دیسک را باو بدهد. بدین وسیله پزشک میتواند تشخیص دهد آیا قلب شخص سالم است یا نه، بدون اینکه لازم به بستری شدن باشد.

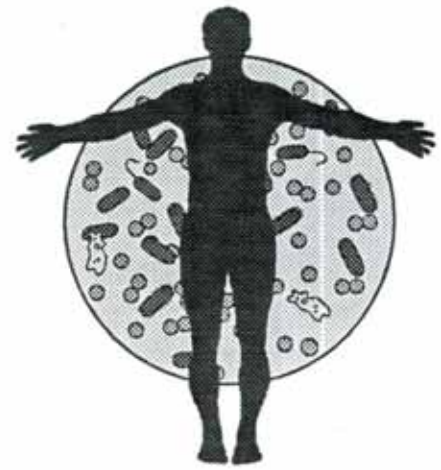
بگفته پروفسور لایو این دستگاه همان اطلاعاتی را در خصوص خطرات حمله قلبی بما میدهد که دستگاه فشار خون در باره احتمال سخته مغزی میتواند بدهد.

خود گرفته بتدریج جای وسائل عکسبرداری از داخل دستگاههای گوارش را بگیرد. FDA کپسول نامبرده را مورد تأیید قرار داده و تعدادی از شرکت های بیمه هم حاضر به پرداخت هزینه آن هستند. علاقمندان اطلاعات بیشتر را میتوانند از طریق www.givenimaging.com کسب کنند. بقرار اطلاع در طی سال گذشته بیش از چهل هزار مریض از این کپسولها استفاده کرده اند. این کمیته کپسول جدیدی ببازار عرضه میکند که از کپسول قبلی کوچکتر است و قادر به گرفتن عکسهای رنگی بسیار دقیق و حتی ویدئو میباشد که به یک گیرنده که بر روی کمربند مریض نصب میشود، میفرستد و پزشک می تواند تمام اطلاعات مربوط به دستگاه گوارش مریض را با کیفیت عالی بررسی کند.

سیستم دفاعی بدن

گهگاهی در صحنه جنگ سربازان اشتباهاً گروهی از سربازان دوست را بجای سربازان دشمن تصور می کنند و به آنان حمله می کنند. در بدن انسان هم درست همین وضع اتفاق می افتد. بدین معنی که گاهی سلولهای سیستم دفاعی بدن، اشتباهاً سلول های سالم را بجای سلولهای ناسالم تشخیص میدهند و به آنان حمله کرده و آنان را ازبین میبرند. این وضع باعث بروز بعضی بیماریهایی مانند روماتیسم، ورم مفاصل، و پاره‌ای بیماریهای دیگر میشود.

دکتر ناتان کارین از دانشگاه تخنیهون که در این رشته تحقیق میکند به این نتیجه رسیده است که در سیستم دفاعی بدن یک گروه سلول های دیگر وجود دارند که می توانند با سلول های متجاوز مقابله کنند. دکتر کارین وتیم همکار او سعی به بالا بردن توانائی این سلولها دارند تا اینکه سلولهای مورد بحث بتوانند بر سلولهای مهاجم غلبه کنند. امید بسیار میرود که بزودی و در آینده نه چندان دور راهی برای جلوگیری از برخی از بیماریهای یادشده پیدا شود.



پیشرفت های علمی دانشگاه تخنیهون

برگردان: مهرداد لوی صدق

دانشگاه تخنیهون که حدود هشتاد سال پیش در اسرائیل برپا شد، یکی از مهمترین دانشگاههای فنی جهان بشمار میرود و در ردیف دانشگاههایی همانند Cal Tech & MIT قرار دارد.

هر ماهه چندین گزارش درباره کشفیات و اختراعات دانشمندان این دانشگاه منتشر میشود که پاره ای از آنها تأثیر شگرفی در بهبودی زندگی روزمره ما اتسانها دارد. در این قسمت سه گزارش از پیشرفت های علمی برگرفته از نشریه این دانشگاه را ملاحظه می کنید:

کپسول عکاسی

سال قبل کمیته Given که بوسیله دانشمندان تخنیهون تأسیس شده است کپسولی ببازار ارائه داشت که در آن دستگاه مجهز عکاسی بسیار کوچکی نصب شده است. اشخاصی که نیاز به عکسبرداری از دستگاه گوارش خود دارند میتوانند این کپسول را ببلعند. این کپسول قادر است از بدو ورود تا بهنگام دفع، عکسهای بسیاری از مسیر عبور

Weizmann Institute Scientists Reveal The Shape of a Protein That Helps Retroviruses Into Cells

Rehovot, Israel - Retroviruses are among the trickier and more malicious disease agents, causing AIDS and cancers such as leukemia. The viruses manage to sneak into cells with the help of special protein assemblies scattered all over their surfaces. These retrovirus surface proteins cause the membrane envelope of the virus to fuse with the membrane of the cell, spilling virus RNA into the cell to wreak damage. Now, a team of scientists at the Weizmann Institute of Science and the Max Planck Institute for Biochemistry has obtained a close-up 3-D portrait of the large protein complex on the virus that enables its entry into the cell. Their work appeared in the *Proceedings of the National Academy of Sciences, USA* in March.

The protein complexes recognize and bind a specific sites on the cellular membrane and mediate the fusion process, the first steps in virus infection. However, the shape of this complex on retroviruses and the way that it works had long evaded efforts at detection by various scientific groups. The difficulty is that crystallization, the leading method of preparing proteins for structure solving, does not work well with the elaborate, envelope-bound complexes, which tend to fall apart when they are removed from the virus membrane. Dr. Deborah Fass of the Weizmann Institute's Structural Biology Department had managed to determine the structures of assorted parts of the complex in the past, but needed a better understanding of how the complex works as a whole.

To accomplish her goal, Fass and student Nathan Zauberman teamed up with scientists from Max Planck's Molecular Structural Biology

Department in Martinsried, Germany to try an alternative method of getting an image of the complex. They turned to the electron microscope, a standard tool for observing larger structures such as cell sections.

Viewing a single, relatively small protein complex was pushing the limits of this technology, but the Max Planck group, expert at developing both the hardware and the software required for visualizing biological structures using electron microscopy, was up to the task. The technique used, known as cryoelectron tomography, involved quick-freezing the viruses in liquid ethane, capturing snapshots of them at various angles and then combining the snapshots to create three-dimensional pictures. From dozens of these digitized 3-D pictures of whole viruses, hundreds of protruding surface protein complexes could be cut out, aligned, and averaged. Though the resulting image did not have quite as high a resolution as those obtained through crystallography, it allowed the scientists to get a complete and fairly detailed picture of this important protein complex in its natural environment. "After years of trying to imagine how the pieces fit together, suddenly we had the real structure right in front of us. Some aspects of it looked familiar, but others were completely unanticipated," says Fass.

The scientists were surprised to note that the shape of the complexes on the retroviruses bore little resemblance to other known viral envelope protein structures such as those on flu viruses. They also saw strong evidence that the protein complex undergoes a radical change in shape and arrangement of its



Image of the retrovirus that causes leukemia.



3-D structure of the protein complex that allows the retrovirus to penetrate living cells.

component parts as it attaches to cells and initiates membrane fusion. Fass was able to see how a smaller protein piece she had previously isolated and analyzed by crystallization fit into the whole, giving her further clues as to how the virus locks onto the cell membrane.

The retrovirus used by Fass and the team is similar to that which causes leukemia in humans. They hope, with further research, to understand the conformational changes the envelope protein complex undergoes as it works, and to find ways to stop those changes from taking place.

Dr. Debora Fass' research is supported by the Clore Center for biological Physics; the Helen and Milton A. Kimmelman Center for Biomolecular Structure and Assembly; and the Leukemia Research Foundation.

Dr. Fass is the incumbent of The Lillian & George Lyttle Career Development Chair.

colon cancer cells contain unexpectedly large quantities of a protein called L1 that is most often found in growing nerve cells. This protein, localized on cell membranes, can serve both as a lock and a key in the binding between cells: as a lock, or receptor, it can bind with other L1 molecules on the surface of like cells, and as a key that fits many locks, it can bind with different types of receptors on the membranes of other cell types. Thanks to these abilities, L1 plays an important role in the process by which healthy nerve cells develop and find their way in the intercellular space. However, when L1 quantities in cancer cells are elevated, due to excessive beta-catenin activity, these cells become particularly invasive and deadly. Among other things, they get better at both moving around and penetrating the body's connective tissues. L1 also renders cancerous cells more resistant to stress and helps them survive in adverse conditions. These attributes can help cancer to grow and spread. Thus, L1 protein appears to act as a strategic partner that assists in the development of colon cancer tumors.

Working in collaboration with Dr. Thomas Brabletz, a pathologist from the University of Erlangen in Germany and Dr. Peter Altevogt's group at the German Cancer Research Center in Heidelberg, Institute researchers analyzed a large number of colorectal cancer samples from human patients. They found that L1 is present in large quantities exclusively in cancer cells from the most aggressive and invasive front of tumors and in metastases at adjacent lymph nodes. In an additional surprise finding, the scientists found concentrations of nerve cell bundles containing L1 located next to clusters of colon cancer cells that, as mentioned, boast large amounts of L1 on their surfaces. This finding of proximity, paired with the knowledge of the many attributes of L1 in tumor cell motility and invasion, may have important implications for novel ways of diagnosing colon cancer and for its therapy.

Prof. Avri Ben-Ze'ev research is

supported by the M.D. Moross Institute for Cancer Research; the Yad Abraham Center for Cancer Diagnostics and Therapy; the Jean-Jacques Brunschwig Fund for the Molecular Genetics of Cancer; the late Mrs. Bronia Hacker, France; La Fondation Raphael et Regina Levy and the late Maria Zondek.

Prof. Ben-Ze'ev is the incumbent of the Samuel Lunenfeld-Reuben Kunin Chair of Genetics.

Molecular Messengers and the Ability of Nerve Cells to Heal Themselves

Long distance messengers star in many heroic tales, perhaps the most famous being the one about the number who carried the news about the victory of the Greeks over the Persians in the fateful battle of Marathon. A team of researchers at the Weizmann Institute of Science has now discovered how molecular messengers perform a crucial role in the ability of injured nerve cells to heal themselves.

A nerve cell has as cell body and a long extension, called an axon, which in humans can reach up to one meter in length. Nerve cells belonging to the peripheral nervous system can regrow when their axons are damaged. But how does the damaged axon inform the cell body that it must start producing vital proteins for the healing? That's precisely where the molecular messengers, proteins called Erk-1 and Erk-2, enter the picture. When the axon is injured, these proteins bind to molecules of phosphorus. In this phosphorylated

state, they can communicate to command centers in the cell, transmitting a message that activates certain genes in the cell body, which then manufactures proteins that are vital for the healing of the injured axon. The problem is that the messengers must transmit their phosphorus message over a great distance along the axon, and in the course of this arduous journey can easily lose their phosphorus en route.

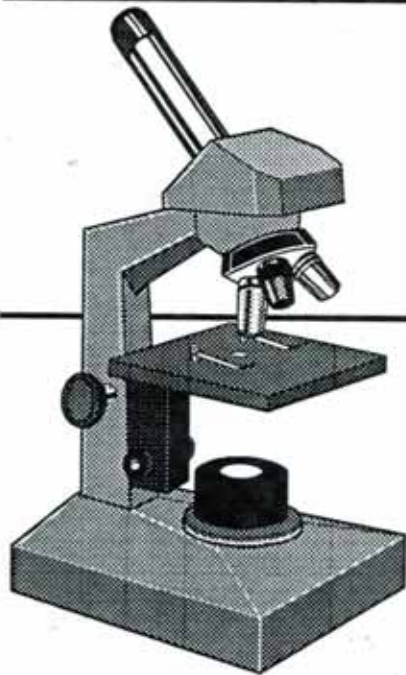
Dr. Michael Fainzilber and graduate students Eran Perlson and Shlomit Hanz of the Weizmann Institute's Biological Chemistry Department found that the Erk messengers, together with their phosphorus message, bind to a special molecule called vimentin, which protects them from dismantling or loss of the phosphorus. Vimentin links up to motor proteins that carry the message along the axon, and thanks to this linkage and protection, the messengers can safely transmit their message, thus bringing and injured axon's call for help to the cell body. The study will be published in the March 3rd issue of *Neuron*. The scientists hope that these findings might advance the future search for new therapies for injured nerve fibers.

The research team also included Prof. Rony Seger of the Biological Regulation Department, Prof. Michael Elbaum of the Materials and Interfaces Department, graduate students Keren Ben Yaakov and Yael Segal-Ruder of the Biological Chemistry Department, and postdoctoral fellow Dr. Daphna Frenkiel-Krispin of the Materials and Interfaces Department.

Shofar Magazine

**The best and The fasts way to reach
Iranian Jewish Community**

*For Adertising Please Call
(323) 456-6700*



Weizmann Institute Scientists Discover How Substitutions are Made for Injured Genes

If there were no bench for second-string players on a football team, who would substitute for tired or injured team members? A team of Weizmann Institute scientists has found that, if the team were made up of genes, they might pull athletes who can play a little football in a pinch from nearby basketball or rugby teams. Their findings were published in the March issue of *Nature Genetics*.

Dr. Yitzhak (Tzachi) Pilpel and graduate student Ran Kafri and Arren Bar-Even, of the Institute's Molecular Genetics Department, knew from previous studies that up to 80% of the genes in yeast, a common model for genetics research, have potential stand-ins in various spots around the genome. Though not identical to the original gene, they make a protein that is sufficiently similar to the one it produces to pass muster. Many scientists believed that both genetic substitutes and the main gene were expressed simultaneously so as to supply the organism with needed quantities of proteins. But Pilpel and his team showed that, in fact, when the original gene is up and running, the others are off playing at their own sports. Only when that gene is damaged or deleted, do the substitutes get called onto the "football field," where they play as they can.

They reached this conclusion after analyzing data from some 40 studies of yeast cells by different research teams around the world. Using bioinformatics techniques (advanced data processing of biological information) to identify patterns and trends in the enormous flux of data supplied by these studies and by the sequencing of the yeast genome, they proposed a "football coach" mechanism that knows when to call up the substitute players.

This "coach" is a feedback mechanism based on the raw materials genes use to make proteins. When a gene is working at full capacity, it will use up most of the raw material available to it, leaving little in its original state. But, if it's not making sufficient quantities of protein, or producing defective proteins that are missing bits, a relatively larger amount of the raw material will be left over. Raw material that is sitting around activates a special set of proteins called transcription factors, whose job is to turn on genes. The transcription factors then bind to, and activate the substitute genes.

Why have genes to make proteins similar enough to substitute for each other, but dissimilar enough to do it imperfectly? Pilpel's group proposed that the small variations between exchangeable genes, such as differences in the conditions that cause them to be activated, impart to each a unique function.

These differences in function make them sufficiently vital to be preserved by evolution, yet allow them, when necessary, to step in for a gene on a different team as a substitute player.

Dr. Yitzhak Pilpel's research is

supported by the Leo and Julia Forchheimer Center for Molecular Genetics; Mr. Nathan Kahn, Riverdale, NY; the Ben May Charitable Trust; the Dr. Ernst Nathan Fund for Biomedical Research; the Rosenzweig-Coopersmith Foundation; the Samuel M. Soref & Helene K. Soref Foundation and Mr. Walter Strauss, Switzerland.

A New "Strategic Partner" in Cancer Development

Why Do Nerve Cell Bundles "Camp" Near the Invasive Front of Colon Cancer Tumors?

Cancer growth is a long, complex, multi-stage process involving a variety of different "players." This complexity is part of the difficulty facing cancer researchers. Meanwhile, each discovery or identification of a new "player," or previously unknown stage in the process, offers new opportunities for blocking the disease. Recently, a team of Weizmann Institute scientists has discovered an important "player" in the development of colon cancer. The researchers Prof. Avri Ben-Ze'ev of the Molecular Cell Biology Department and Dr. Nancy Gavert, M.D., a surgeon and current Ph.D. student, published their findings in the *Journal of Cell Biology*.

Prof. Ben-Ze'ev has long studying the exact role of a gene called beta-catenin in various types of cancer. It is known that beta-catenin activates other genes, and in previous studies, Prof. Ben-Ze'ev's group had identified several beta-catenin activated genes that are involved in the development of malignant melanoma and colon cancer. In the new research, performed in tissue culture, the scientists discovered that

error. For example, on the day when, just as there was a summit of the Francophone community in Beirut, capital of Lebanon, it will be announced that a Francophone summit will be held in Jerusalem, the capital of Israel.

Israel is of all the 192 States of this planet the only country in the world whose capital we do not recognize. This refusal has lasted for 56 years. What reason can possibly justify the decision to not consider **Jerusalem** as the capital city of the only Jewish state in the world? What is more Jewish than Jerusalem? As Elie Wiesel has said: "*I do not live in Jerusalem, but Jerusalem lives in me!*"

We all desire peace in the Near East. Today, this peace is possibly very near. France can, France must contribute to it! A few judicious political gestures towards Israel would allow France to recover the image of a country that knows how to preserve quality relations with both parties in the conflict. It seems to me that the present time is particularly favorable for such initiatives, and we wish France to be actively associated with the peace efforts.

Such a harmonious and balanced relationship, true to the tradition of our country, is fundamental if France is to have an effective presence in a region where its political and moral interests are essential.

I think we may be optimistic, because the last declarations of the Government on the Israel-Palestinian dialogue, the recognition of the courageous nature of the withdrawal from Gaza and the criticism recently formulated by our foreign diplomacy against the Syrian occupation of Lebanon are undoubtedly a new and encouraging sign. It shows that positive changes are in progress.

Honorable Prime Minister, just a few weeks ago, an unprecedented natural disaster hit Asia and the world. That terrible tsunami caused the death of some 300,000 human beings of all nationalities, races and religions! This

serves to remind us of the fragile nature of the human condition when faced with the unleashing of the forces of nature, and of the necessary solidarity between the world's inhabitants.

- Other scourges are also hitting mankind, initiated this time by men, by men governed by fanatical hatred. On September 11, 2001, terrorism struck America. Then it struck in Aden, in Bali, in Casablanca, in Istanbul, in Jerusalem, in Nairobi! On March 11 last year it reached Europe, in Madrid. This new monster promises paradise to those it sends to blow themselves up. This ogre devours its own children. All moderate Muslims, who are thankfully the majority, and also the women in Islamic lands, know it very well, because they are its first victims. It makes of the stoning of women a rule of education. It distorts the moral values of the great monotheistic faith that is Islam. It seeks to plunge the world once more into obscurity.

And it begins naturally in the Middle East. Nothing, nothing will be able to halt the massive exodus of eastern Christians. Today there are still 13 million of them, Copts, Maronites, and Chaldeans. They will be no more than 6 million in 2020.

- Other scourges threaten us. If the religious leaders of Iran obtain nuclear weapons, that risk will also concern Europe. What can European diplomacy do on its own, however talented it may be, to oblige the Iranians to stand up their commitments? The Iranian religious authorities are firmly resolved to dispose of such a nuclear weapon. We will only be able to convince them to give up their plan if Europe and America present a determined a

united front. That will require firmness and solidarity by all democratic governments faced with terrorism.

Honorable Prime Minister, our French society needs guidelines to be able to make peace with itself and to prepare our common future.

Faced with these scourges, faced with the dangers that threaten us, and whatever the political ups and downs, we believe in France's eternal moral values. We know what we owe to our Republic, to its principles of tolerance, to its consummate art of living together that goes by the name of "*laycité*".¹

We believe in a France capable of firmness and rigor.

We believe in a France capable of clarity and consistency.

We believe in a France capable of courage and solidarity.

We believe in a France capable of reconciling its domestic policy with its international policy, capable of encouraging peace and of combating with equal force anti-Semitism, anti-Zionism and all forms of intolerance and discrimination.

Honorable Prime Minister, our very best hopes go with you in this struggle, in our common struggle for the values of the Republic!

Long live our hope for peace!
Long live the Republic!

¹ Translator's note: This term and concept has no direct equivalent in English (nor in many other languages). The English term 'secular' is sometimes used but does not have the same connotations. *Laycité* is the condition deriving from a strict separation of Church and State, with no encroachment of one sphere on the other, and the guaranteed respect of freedom of conscience and religious practice.

**To Advertise In
SHOFAR MAGAZINE**

**Please Call
323/ 654-4700**

we had forwarded to you, you declared, at this same dinner, that those images were *"unbearable to look at, they burn the heart, and are revolting to reason"*. In August 2004, the CSA asked the Council of State to ban this channel that belongs to Hezbollah.

Thus it was with the greatest surprise that I heard, on November 3rd 2004, that the CSA might on the contrary, authorize Al Manar. I immediately alerted your office as well the President's office.

In vain. Two weeks later, the CSA announced that it was authorizing Al Manar. In so doing, France was officially and legally admitting Anti-Semitic propaganda in our country! Something unheard of in the past 60 years!

Fortunately, public opinion and political party leaders from both the left and the right who had been alerted by us, joined us in a massive protest, accompanied by tens of thousands of signatures, against this authorization.

I waited all through November, for a public, or even a private expression of disagreement by our political authorities with respect to the CSA's decision. It was only on December 2 that the silence was broken with your speech to the Senate, Honorable Prime Minister. And the saga came to an end on December 17, when the CSA reversed its position and canceled its authorization.

It is true that this case came to a "happy" conclusion, but it was for me a painful revelation. I realized the importance given to French foreign policy. To the point of running the risk of weakening France's resolve in fighting anti-Semitism.

An accumulation of signs creates a system. And here are more such signs that cannot but raise questions:

- **Why organize such a grandiose ceremony in France for Yassir Arafat, even more grandiose than in Egypt?** I can understand the humanitarian aspects of his transfer to France and the rules of protocol. But we were treated to laudatory speeches, ecstatic tributes, the French national

anthem, and the Republican Guard, all in honor of the Arafat's mortal remains. Not a word was said over his catafalque concerning the man's ambiguity. The reviving of the hope for peace that has accompanied the coming to power of his successor is clear evidence of how heavily misguided has been the strong, constant support given by France to Arafat. Who can deny today that Arafat was an obstacle to peace?

- **Why was there no solemn denial by of the rumors from another age of Arafat's poisoning,** when such rumors are groundless and constitute a totally needless obstacle on the path to peace? This rumor, the rumor of Jewish poisoners is as old as the hatred of the Jews. Need we recall the accusation of well poisoning during the Great Plague in the 14th century, the rumors of tainted communion hosts during the Inquisition, the fabricated accusation by Stalin of a plot by Jewish physicians, or more recently the accusation of propagating Aids? Such rumors are the seedbed of hatred.

- **Why did France tolerate Arafat's false civil status registry declaration?** Everyone knows that Arafat was born in Cairo and not in Jerusalem, in contradiction of the false version in his official French family civil status register.

- **I could wish that France would show as much friendship toward Israel as it does to the leaders of Arab countries.**

Even as I cannot deny the sincerity and the real efforts of our new Minister of Foreign Affairs in favor of a more balanced position, I can nevertheless only observe that the decades-long unbalance carries tremendous inertia, and that still today France is even more distant and is more a lesson-giver toward the Israeli government than toward the other governments in that part of the world.

The interference between foreign policy and domestic policy is a source of inconsistency and misunderstanding.

- **This was the case when our two hostages were released in Iraq. This release was something we had**

all hoped for, even as we hope today for the release of Florence Aubenas and her guide. Yet this release was greeted with ambiguous comments. The hostage taking was a mistake and their release was justified because France defends the Iraqi people. As if the other 41 beheaded or merely, dare I say, assassinated hostages in Iraq in 2004 were guilty. Guilty of what? Where is the solidarity with the victims of barbarity? The idea that France, thanks to an original foreign policy, should alone in the world be assured of protection against the hatred of men, is a dangerous one. It is a viewpoint that is unfortunately widespread in our country.

- **The same interferences may explain why an eminent association of journalists deplored the withdrawal of the Al Manar channel from our audio-visual scene.** I can understand and I support those who wish to protect freedom of expression. But does that mean that we should tolerate those who call for murder, those who kidnap, those who kill hostages?

- **Still on the subject of interferences, I would like to take another example, that of the Francophone community.** Was it right, two years ago, to allow the Francophone summit in Beirut to become a forum of anti-Israeli hatred, in the presence of the head of Hezbollah? Year after year, with the risk of tiring you, we keep saying that it would be right to welcome Israel into the community of Francophone nations, because 20 percent of its population still speaks our language.

And running the risk of tiring us in turn, we are given the answer that there is nothing to oppose such a measure, if not the rule of unanimity.

Is it not high time to at last say no to Syria, which with Iran is Hezbollah's sponsor? Is it not high time that France should cease to oppose the recognition by Europe of the fact that Hezbollah is a terrorist organization?

I wish I was mistaken about France's unbalance is foreign policy. I would more than willingly admit my

interrupted by hostile reactions and who yield to force and ignorance. The reality of the "Dirty Jew!" insults that are branded on the destiny of young children.

What is more, we have seen the return of profanations of Christian, Muslim and Jewish tombs. We have heard leaders of the National Front make sickening comments. The past year was also a very dark year for all the victims of racist, sexist or homophobic acts. These victims need to be assured of our determination to act for greater solidarity in French society.

There is no doubt that the police have made significant efforts. Yet the crime solution rate of such acts, though better than the average for other crimes, remains limited. As for the judicial system, despite the often severe indictments by the state prosecution, it sometimes gives the impression of not adequately measuring the seriousness of anti-Semitic phenomena. Yet, *"anti-Semitism is not an opinion, it is a perversion"*, as the President of the Republic clearly stated a short while ago. I would add that the judicial system is not JUSTICE when it punishes the victims instead of the guilty parties: Thus young Ghebali had to wear a surgical collar following an anti-Semitic aggression. Yet her parents were sentenced to an 8,000 Euro fine for instigating wrongful proceedings. Similarly, in the lycee Montaigne case, it was the child Serrero who, after having been subjected to months of persecution because he was Jewish, was obliged to leave the school, and not his aggressors. I wish here to honor the presence of the Ghebali and Serrero parents in this room.

And what should we say about the judges in charge of the Dieudonne, Flammarion, Latreche, Mermet and Tawil cases?

Faced with statistics that show no sign of relenting, faced with certain judges who refuse to condemn, we must not allow ourselves to be overcome with lassitude or become acclimatized to such a situation. We must not allow ourselves to be scared

off by the sheer scale of the task before us. We must, to put it very simple, "walk the talk".

Sanctions alone, in any case, are not sufficient. Teachers have the heavy responsibility of teaching our children not only the normal curriculum, but also the art of living together, the history of religions, of slavery and of anti-Semitism. Truth needs to be taught and upheld concerning Zionism, that remarkable movement of emancipation, to ensure that it is given its rightful place among the great stories of human history, and not as some scarecrow fantasy.

Local politicians should also commit themselves to be involved in the educational effort. I have thus suggested to Home Minister, to the Minister of Justice, and to the Chairman of the Association of French Mayors to ask the Mayors of our municipalities to summon the parents of minors who have been involved in criminal actions in order to solemnly give them a lesson in civic responsibility. Mayors could also organize inter-faith symposia. We believe in the virtues of dialogue. I wish here to salute the creation of an Association of Judeo-Muslim Friendship, with the participation of the CRIF.

An effort is also required to encourage integration. Business managers and housing owners must contribute to passing on to our children an understanding of a tolerant society. A society where one is not refused a job or a house just because one's name is Christian, Mohammed or Abraham.

Over and above these long-term efforts, other measures could be taken in the short term, if you so decide:

- The penal provisions against racism are set in the provisions of the 1881 Law on the press. **There is a need to remove the provisions against anti-Semitism and racism from the restrictive context of this law and subject them to the rules of general law.** In asking for such a stem I am merely reiterating a request made one year ago.

- **The State must take care not to finance filmed propaganda works such as "La Porte du Soleil",** that are broadcasted on the public channels and which convey a falsified vision of historical facts, when they don't directly attack the "Yahoud", the "Jew".

- **Lastly, there is a need to promote a European harmonization of the regulatory provisions governing radio and television broadcasting.** Hatred, thanks to satellite technology, leapfrogs over protection barriers and is spreading throughout Europe. Already in September 2004, we requested the setting up at a European level of an authority having powers comparable to those of the CSA in France. In our day of borderless television, there is a need for a European regulatory body for radio and television. This same European cooperation is required for Internet.

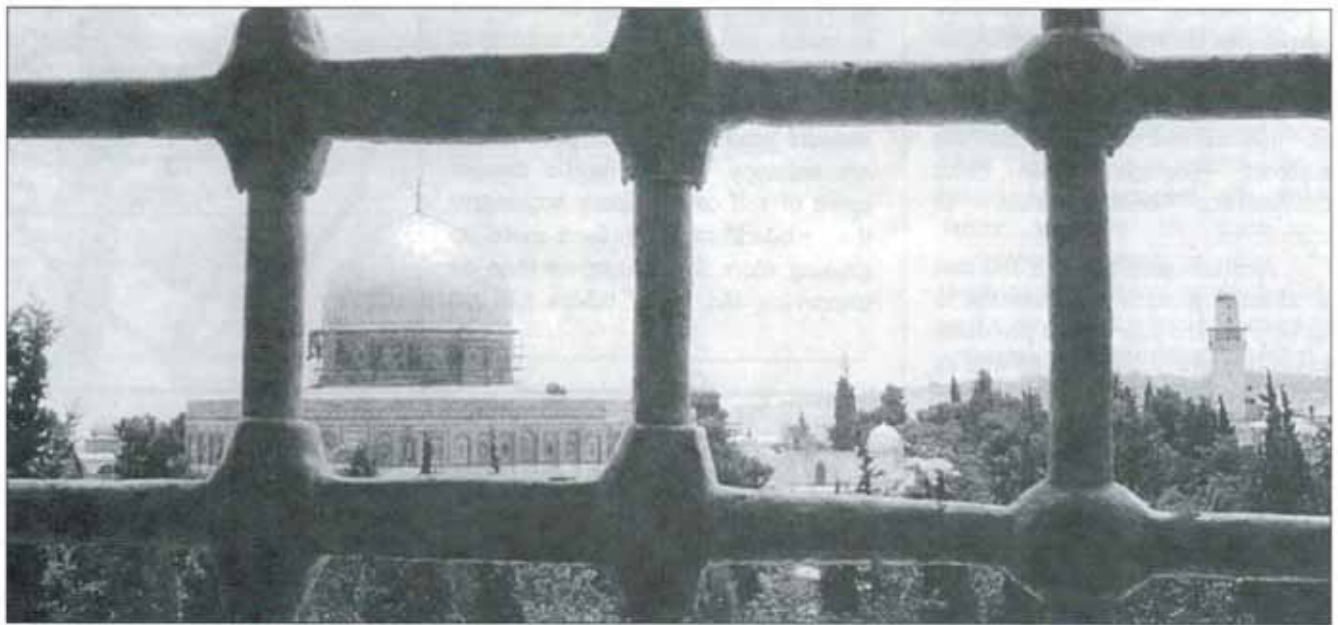
At this point I must express the malaise that I feel. Malaise in the face of what appears to me to be an incompatibility between France's foreign policy and its international struggle against anti-Semitism.

We read in the Rufin Report ordered by the Minister of Home Affairs: *"It is not conceivable today to fight effectively in France against anti-Semitism, with the new forms that it has taken on, without doing all that can be done to seek to bring a greater balance in the appreciation of the situation in the Middle East among the general public."*

France's foreign policy is often perceived as identifying America with Israel, Zionism with imperialism, globalization with oppression. Whether it is deliberately sought by our diplomats or not, this confusion is very real in the mind of public opinion, and nourishes the simplistic lumping together of notions whose harmful effect is felt by the Jewish people.

I particularly felt this malaise over the Al Manar affair.

Last year, after having viewed a videotape of Al Manar that



In the Old City, Jerusalem's most sensitive religious shrine - called the Temple Mount by Jews and the Noble Sanctuary by Muslims.

Long Live Our Hope For Peace Long Live The Republic

By: Roger Cukierman
President of The CRIF

Honorable Prime Minister, it is for me a special pleasure to welcome you for a third time to this annual dinner of the CRIF, particularly because, despite the numerous difficulties we have faced in our respective functions, we have both weathered our first one thousand days in office!

This is a privileged moment for us inasmuch as it gives us the opportunity to express to you, by way of an open, respectful and frank dialogue, our concerns, our expectations and our hopes for the country of France.

You recently and with considerable emotion spoke about the Shoah at Izieu, as well as implementing and carrying out the renovation of the French pavilion at Auschwitz.

The President of the

Republic, in person and with particularly moving words, expressed his absolute rejection of anti-Semitism at Le Chambon sur Lignon, a symbolic place if ever there was one, and more recently still at the inauguration of the Memorial the Shoah in Paris, upon which are engraved the 76,000 names of the Jews deported from France, and also of course in Auschwitz, at the 60th anniversary of the liberation of the death camps.

We are grateful to the president of the Republic and to you, for the importance given to these commemorations. We also wish to thank the media for having unstintingly granted the survivors of the death camps the possibility of testifying about their experience and for having popularized the historical works of Serge Klarsfeld, not to mention that essential work by Claude Lanzmann, "Shoah."

These commemorations are in

line with the historic declaration of 1995, recognizing France's responsibility in the crimes committed by the Vichy government. They are the expression of France's respect for our martyrs. They are all the more moving because they allow you, nay, allow us with a feeling of some urgency to pay a respectful tribute to the last survivors of the deportation. They also convey your determination and that of the President and of your government to fight the new wave of anti-Semitism.

The Ministers of Home Affairs, of Justice and of Education, and many others, are also diligently taking part in the struggle against anti-Semitism.

Yet we must not forget that the mobilization of the Government and of all the major democratic parties has not been able to eradicate this curse. The Minister of Home Affairs has even recorded some one thousand acts or threats of anti-Semitic violence in 2004, as compared to 69 five years ago, that is to say nearly fifteen times more. Behind the statistics we are faced with some sad realities. The reality of those teachers who wanting to speak of the Shoah, or the history of Judaism, are

willing to place overly troubled youth in psychotherapy or on medication, research has shown, for example that parents tend to be aware when their children are depressed but tend not to seek professional help unless the symptoms include those that inconvenience adults, such as disobedience.

Another possibility is the fact that affluent parents are reluctant to seek help for the less visible problems because of privacy concerns as well as embarrassment. Affluent adults are often very concerned about keeping family troubles private and they are more compelled than most to maintain veneer of well being. Believing that the ones on top are supposed to be better able to handle their problems than those further down on the scale.

Even if affluent youth do in fact receive high quality psychiatric care it should be emphasized that this is no substitute for strong attachments with parents. Decades of work on children's mental health policies have established that psychotherapy to address crystallized maladjustment is largely unproductive as long as the Child's every day life continues to present many more challenges to adjustment.

What can be done"

In the future an expedient first step toward addressing these issues should be the raise awareness of the potential costs of overscheduled competitive lifestyle. There are realities of everyday lives that impede change in the subculture off affluent suburbia. Overscheduled days are often the norm for young people, with high school student's participating in numerous activities which can then be logged on collage applications; these youngsters are pressured and rushed into successful adulthood. What we see as a result of parental competition are unhappy maladjusted children that have not had the chance of blossom into a healthy adult life.

Consideration of these issuers is important not only for the families themselves but also for society in general many children of highly

educated affluent parents will likely come to assume positions of influence in society and their own equanimity of spirit may have far reaching ramifications. Depression vastly impairs production. And people who are unhappy with a fragile meager sense of self can be more acquisitive than philanthropic, focused more on gaining more for themselves than on improving the lot of others and we

endanger our community when we foster future leaders that see the world as a competitive jungle rather than cooperative island.

About the author: Dr. Morgan Hakimi is an Organizational Psychologist with extensive research and teaching background at California universities. Her area of expertise are multiculturalism, Leadership training and affluenza.



Dear Friends,

As the years pass, the bittersweet memory of the salvation of Jewish People by the powerful savior, Moses, is enlivened. The secret of the endurance and permanence of our people lies within unity, resistance and faith.

***We wish you and all the Jews of the world
a Happy and Successful year 5765***

Lets put worth and esteem on this unity, and in gratitude for the health and peace of mind that we enjoy, listen to the heartache of the needy left without shelter within our community. Let us not be ignorant. During its years of existence and activity, the "Emergency Fund" has been able to aid a fraction of these misfortunes within its means. It has distributed food stamps to 250 needy families twice a year and has enabled them to provide for their necessities from Elat Market. Two to three months rent money is given to families who are not able to pay their rents and are in danger of eviction. "Emergency Fund" helps students who cannot afford their tuition. Limited financial assistance is given to those small business who have lost their capital in Down Town L.A. and need to reorganize. Three orphanages in Israel are helped annually, in addition to providing financial assistance to a Senior Home in Tehran. "Emergency Fund" has sent an initial sum of \$4,000. and subsequently sends \$1,000. each month to Israel for the purpose of offering one hot meal per day for those in need.

Settlement of financial disputes, divorce, drug addiction and others are other heavy burdens on the shoulder of the "Emergency Fund" for which it is compelled to raise its hands to all you sincere and kindhearted friends.

Please send your tax-deductible gifts payable to E.M.F. and share this great mitzvah with us. We earnestly shake your hands together with those families whose lives will change through your kindness and generosity and wish you and your families much health and success.

Sincerely,

Elias Esfandi, E.M.F. Director



By: Dr. Mojgan Hakimi

Affluenza And Our Adolescents

The American Paradox

Growing up in the culture of affluence can bring about psychological risks, and numerous studies have shown that upper class children manifest elevated disturbance in several areas such as, substance use, anxiety, depression, and food addiction. In the past a stereo typically affluent youth and poor youth were respectively thought of as being at low risk and high risk. However, comparative studies have revealed more similarities than differences in their adjustment patterns and socialization processes.

It was noted that the rate of depressive disorder has increased noticeable in recent years historical trends show that American's today have more luxuries than they had decades ago yet are no happier than they were before. The country is twice as rich and no happier. Meanwhile divorce, depression, and teenage suicide have doubled entering the zone of American paradox which is conjunction of social recession and material prosperity. Inverse links between affluence and well-being have been explained in terms of various underlying mechanisms, including individuals and rapid habitation to new wealth.

What has been the result?

Since the late 90's multiple groups and associations of psychologists across United States have done longitudinal studies on

various cohorts of youth from high income communities. Affluent youth reported a significantly higher level of anxiety across the board, a higher level of substance use was reported due self medication and maladjustments. This substance use has become a self medicating effort to reduce the "negative affect" that is experience greater by affluent kids than the middle class teenagers. The youngsters reported significantly higher use of cigarettes, alcohol, marijuana, and hard drugs than did their inner city counterparts the affluent teens also have shown a higher level of anxiety and female teen's experience a significantly higher level of clinical depression. Another recent survey by American mental health association has shown that closeness kids experienced with parents were inversely related to wealth of the family, especially in adolescence's years.

What was observed?

Further studies have shown two contributing factors:

- 1) Excessive pressures to achieve
- 2) Isolation from parents, both literal and emotional.

Achievement pressures statistical analyses showed that children with very high perfectionist strivings those who saw achievement failures are personal failures had relatively high depression, anxiety, and substances use whereby indicated

that their parents over emphasized their accomplishments, valuing them disproportionately more than their personal character. There has always been a understanding that in upwardly mobile affluent communities there is often pervasive emphasize on ensuring the success of children across virtually all domains of competence, pressures that drive youth to try to excel at academics as well as multiple extracurricular activities. The resultant potential for maladjustment is evident; due to the pressure to achieve; further investigation revealed that distress was linked to high promotion of extra curricular activities. Needless to say that crystallization of ambition has been taking place in the critical years of developing these youngsters sense of identity, hence, forming adult that emphasize on a more materialistic, success oriented life.

The second potential antecedent was isolation from adults. There has been a misconception that parents are more accessible to high income families than low income families but the data gathered speaks otherwise. Parental direct supervision, emotional closeness, parental values emphasizing integrity and eating dinner with parents regularly was deemed to be higher in middle class families. This distance from the parent has manifested itself differently in the adolescent boys and girls. The female adolescent have been experiencing melancholy and the pre occupation with their external appearance has created a higher number of eating disorders and clinical depression. The male adolescents on the other hand have been facing other challenges due to isolation drug use and aggression has been the primary manifestation of the untimely separation.

Why?

Why do the affluent youth have these problems despite all the mental health services and other resources ostensibly available to them?

One possibility is that although high income parents are generally

Jewish Vocational Services

Jewish Vocational Services an agency of American Jewish federation a not-for-profit, non-sectarian organization founded in 1930, offers newly immigrants individuals, businesses, governmental and social service agencies high quality programs related to job seeking, career planning, skills assessment, training and retraining. JVS' commitment to helping people help themselves is rooted in the Jewish tradition of caring in a way that supports human dignity and respects each individual's capabilities and potential.

When it is time to consider alternative health care options for an older parent or someone close to you who requires short or long-term care at home, it is good to know that there is a reliable, professional resource within the community. This is a new non-profit division Of Jewish Vocational Services offering quality services for the growing numbers of people seeking reliable home-based health care--whether it is for an elderly parent or relative; someone living with a disability or facing post-operative recovery; or those in need of pregnancy or newborn care. Community Care At Home is the product of another highly successful JVS initiative that has been offering training for Certified Nursing Assistants since 2001. JVS Chief Operating Officer Claudia Finkel and Refugee and Immigrant Services Director Tatyana Kodner first conceived the CNA Training Program both as a response to the nationwide shortage of nurses and as a viable career path for JVS clients--job seekers striving for self-sufficiency and advancement. Community Care At Home has started a broad marketing campaign to make diverse parts of the Jewish community aware of these services. We had an opportunity to ask some important questions form the Director of this program hoping to create further awareness about the variety of services available to our community.

How old is the program?

T.K. The program is quite young, only 5 months old, but the concept was born based on the training program JVS had for 30 months prior to the start up of Community Care At

Home.

What triggered the development of this program?

T.K. JVS found the way to put people on the career track in the healthcare industry, while at the same time serving the community at large. As we became aware of the rapidly growing need for quality non-medical home care in the Los Angeles community we were very pleased to be able to provide this valuable and much needed service, enabling our home health care clients to achieve and maintain the independence they desire."

What are the goals to be accomplished?

T.K. The ambitious goals are to train, license and employ individuals who would like to break into the healthcare industry and at the same time offer a needed service to the community in the best way possible.

What is the relationship between JVS and CC@H?

T.K. Community Care At Home is an affiliate of JVS, but functions as a separate non-profit corporation.

What services does the program offer to the community?

T.K. Community Care At Home offers quality services you can count on - every day assistance and companionship including walking, exercising, bathing, dressing, assistance with meal preparation and supervision in dispensing prescribed medications, support during pregnancy and delivery, post surgery recovery.

How many employees does the program currently have?

T.K. Our employees go through the rigorous interviewing process and are recruited from the client population JVS serves, as well as from CNA (Certified Nurse Assistant)

training programs throughout Los Angeles.

How are your employees recruited?

T.K. Community Care At Home employees have specialized training and licensing as CNAs. They are trained to deal with patients with various problems, and the thrust of their training is the assistance to patients with problems that cover a broad spectrum.

How are these employees trained?

T.K. Our employees, having started their careers as CNAs, have at their fingertips all the information necessary for them to make the next step and to train to become LVNs (Licensed Vocational Nurses) or Rns (Registered Nurses).

Who can use your services?

T.K. Our customers come from the entire Greater Los Angeles Area. They include the elderly who reached that stage in their lives when they need the support in their daily life, or someone living with a disability, or a person recovering from surgery or needing help during pregnancy.

What is unique about this program?

T.K. The program is tailored to meet the specific needs of each customer, with hours of service that can range from four hours per visit to around-the-clock care. One fundamental difference between Community Care At Home and other agencies is that our caregivers are actually our employees, versus simply being referred by us. They are fully bonded and covered by workman's compensation, and we match them specifically with customers, while carefully monitoring the progress of each case.

What are your biggest problems you encounter at the moment?

T.K. Community Care At Home is only five months old, and we go through the so called "growing pains" common to new programs - making ourselves known, training and finding the best qualified, most reliable and loyal employees, reaching out to the community.

The Jewish quarter of Kerman had preserved many characteristics of these segregated ghettos till recently. The lanes were extremely narrow, rarely more than five feet wide, 10 to 12 feet high, with jagged glass and stone set in the top to discourage entry. Massive oaken doors strengthened by metal guarded the entrances to the houses. One had to stoop to enter the low portals since the height should be lower than the Muslim homes. These details were also designed to prevent mounted horsemen from effectively attacking its residents. All facilities necessary were inside the quarter. The synagogues bore no external symbols, so they were difficult to locate. All transaction with Jews would be through special intermediaries not to pollute Muslim tradesmen.

The Islamic revolution of 1979, made Shariat the legal code and therefore gender and religious discriminations are an integral part of the system. Bahai once again are not recognized at all, Jews, Christians and Zoroastrians each have one representative in the Parliament and are not legally forbidden from employment

in the government sector. But since the authorities only employ Muslims and a 'Shariat test' is required, in reality these people are once again barred from working for the government. Like Bahaies it was very difficult for them to leave Iran for a decade after the revolution and restrictions still apply. They are accepted into Universities, but are not given access to post graduate studies, though no law prohibits them. Their monetary transactions are monitored closely to make sure no money is sent out. There were 85000 Iranian Jews before 1979, almost half have emigrated mainly to USA. The largest exodus since Darius' time when 30,000 left joyfully to rebuild their temple. Their departure this time has not been a happy one!

Disclaimer

While every effort has been made to ensure the high quality and accuracy of this article, Iranica Institute makes no warranty, express or implied, concerning the contents of this article which are provided "as is." Iranica Institute expressly disclaims all warranties.



Vegas Nights

By: Gary Fitleberg

What happens at Vegas Nights, Stays at Vegas Nights! !!! Not Necessarily so.

Some say the best advertisement is word of mouth. When it comes to Vegas Nights in the Iranian Jewish community of young singles word travels quickly about the great atmosphere, casino, dancing entertainment, food and prizes. This year was the sixth annual casino party sponsored by Generations which was another smashing success.

One might have felt like they were in a Las Vegas or Monte Carlo casino at Vegas Nights. There were tables for cards or for high-rollers with dice. The crowded room was standing room only and attracted an

impressive 500-600 people.

A Group of dedicated volunteers including Farnaz Taban, Ramin Rafaeilzadeh, Kathy Beroukhim, Pedram Hazany, Parisa Leviadin, Sara Ebrahimpour, Shiva Rafil, Payam Nazarian and Shahram Barkhordar were on hand to give the guests a warm welcome and make sure they were going to have an enjoyable and fun-filled great time at Vegas Nights.

According to Farnaz Taban, Chairperson, "Generation' parties allow young professionals to meet one another in a very comfortable and enjoyable environment. I am proud to say that many couples have met at one of our events and gotten married."

Ramin Rafaeilzadeh added that it is a pleasure to bring young Jews together in a comfortable atmosphere to socialize with one another.

The night featured dancing the Brazilian dancing girl troupe of Tropidanza in a rhythmic wild display of Oba Oba style dancing. With bright costumes and energetic dancers they entrained the crowd to cheers.

Tropidanza has performed all over the United States and Internationally. Performances include: television appearances on Beverly Hills 90210, NYPD, New Year's Eve in Rio, and 12 years of performing at Samba e Saudade's and Brazilian Nites annual Brazilian Carnival in

Hollywood. Also performing every weekend at the Valley's hottest Brazilian club The Rio Lounge and Grill with a diverse international dinner show.

Tropidanza has also in the past performed at numerous other corporate and celebrity events, including performances for Ronald and Nancy Reagan and President Bill Clinton.

After the performance the casino guests were treated to a delicious buffet style dinner of Persian cuisine. There was plenty of excellent food and beverages to raise the spirits.

The guest then gave quite a dance performance as the music with DJ Shad brought the crowd to the dance floor for some moves of which Tropidanza would be envious. The dancing, frolicking and schmoozing lasted into the wee hours of the night as both new and old friends partied like only Persian can do.

This special night of celebration concluded with prizes but everyone who attended had the prize of great conversation, company, entertainment and fun.

When beautiful, single, young Jewish Persians get together magic is in the air. Persians know how to party.

See you all next year at the 7th ANNUAL CASINO PARTY!!!

community assisted by the rabbi, mullah (Jewish one), or dayyan. The nasi was responsible for the prompt payment of jizya to local authorities. All relations between Iranian Jews and others outside the country were completely severed. Christians and Zoroastrians were subjected to the same harsh treatments and Sunnis suffered most. Segregation became a reality again for all minorities and

Jewish Ghettos were reinforced. The reports by European travelers and missionaries describe the tragic situation of the Jews and other religious minorities. Jews were forced to wear both a yellow badge and a headgear, and their oath were not accepted in courts of justice. A Jew who converted to Islam could claim to be the sole inheritor of the family property, to the exclusion of all Jewish relatives. If one Jew committed a crime or an illegal act, the whole community would be punished (other religious minorities were subjected to the same harsh treatments).

The Jewish community of Iran saw little change till 19th century. In one incident the Jewish quarters were looted in Mashad. The anti Jewish sentiment reached its peak when the whole Jewish community in the city was forced to convert into Islam in 1839 under Mohammad Shah of Qajar Dynasty. Europeans intervened for the first time and the decree was reversed. The first modern Jewish School, Alliance was opened after a long and frustrating debate with heavy pressure from Europeans and the International Jewish Alliance in 1891 by an order from Nasser E'din Shah. Once opened, the students and the teachers would have to be escorted by the police to stop the mob from attacking them (All modern schools specially girls' schools were subjected to the same attacks by religious Fatwas). Jewish chronicles report Qajar period as one of the worst in their history.

The end of the 19th century is the beginning of fundamental changes in Iran and the start of the Constitutional Revolution. Jewish partisans along with other minorities participated in the movement. They were instrumental in forming the first multiethnic Secret Society of 1905, which began the debate on political change. Jews, Christians, Bahai and Zoroastrians fought hard with the constitutionalists to form a National Consultative Majlis instead of an Islamic Majlis as demanded by the religious hierarchy. Along with other religious minorities they succeeded in their efforts to ratify laws that gave equality to Muslim and non-Muslim (male) citizens in 1907 and defined a new concept of Nationality not based on religious origins (with the exception of Bahai who were not recognized).

According to the new constitution Jews, Christians and Zoroastrians had the right to elect one delegate each to the Majlis, but they could not participate in elections of other delegates. The constitution also prohibited non-Shiite Muslims from becoming a member of the Government. This was ignored by the Pahlavi regime and there were non-Muslim high government officials even Bahai by the 1970's.

Such gains did not put an end to discriminatory practices and attitudes. Jewish quarters were still attacked

and looted in Mashad, Tabriz and Tehran at the beginning of this century by religious Fatwas. Though the constitution of 1907 put an end to the segregation of religious minorities and Jewish Ghettos, it was at the time of Reza Shah that they were able to integrate in the larger Iranian society without fear from Fatwas.

Molla Neissan Synagogue in Isfahan, Iran Reza Shah was the first Iranian Monarch after 1400 years that paid respect to the Jews by praying to the Torah and bowing in front of it, when visiting the Jewish community of Esfahan. An act that boosted the self-esteem of the Iranian Jews and made Reza Shah the second most respected Iranian leader after Cyrus the Great. Still when in the 1970's, they showed up to support the Iranian Football team against Israel in the Asain games in Tehran, they were beaten up by the mob and the Iranian flags they were carrying were taken away.

In 1948, there was a high concentration of Jewish communities in Kurdistan. There were around 12,000 Jews scattered in approximately 15 Jewish settlements in Iranian Kurdistan. After the formation of the State of Israel many Jews in the area left for Tehran, in transit to Israel. The move angered the Muslim authorities. In March 1950, 12 Jews were murdered in Kurdistan. As a result more Jews moved to Tehran and demanded protection. The Iranian government guaranteed their safe passage. By March 1951, 8000, Iranian Jews had moved to Israel, the first major emigration in 20th century. After the formation of Israel in 1949, all the Muslim countries in the region expelled their local Jewish population except Iran. By 1966, the number of Jews immigrated to Israel had reached 22,000.

Kanoun e Javanan Yahudi formed in 1938, was the first Jewish Youth Organization in Iran. The first Iranian Jewish women's organization (Sazman Banovan Yahudi I Iran) was established in 1947. Headed by Mrs. Shamsi Hekmat, the organization provided help to the needy and established branches in several towns. The first Jewish hospital opened in Tehran in 1958.

Since the conquest of Islam, Iranian Jews (and other religious minorities) have been instrumental in presenting Iranian music especially in Safavid time when music was restricted. Also many ancient rituals and traditions long forgotten by the Iranian Muslims are still practiced by the Jews as part of their festivals and celebrations. Illanout (tree festival) celebrated in February by Iranian Jews is identical to Shab e Cheleh and is a lot more elaborate, reminiscence of the pre Islamic celebrations.

In Iranian folklore, Jews are portrayed as mean, misery and polluted (Najes). Children were warned not to go to Jewish quarters because they would be kidnapped and Jews would drink their blood. They are used as stereotypes to portray evil characters by the likes of Mulana Jaleadin Rumi, Nezami, Sadi and many other literary figures. They could not touch water sources and when rained stayed in doors, since rain touching them would pollute the soil. At the times of persecution their water sources would be cut off.

humility and recognition of personal inferiority.

On payment of the tax a seal, generally of lead, was affixed to the payee's person as a receipt and as a sign of the status of dhimma. By the time of Caliph Al Motevakeh in ninth century, non Muslims were all excluded from employment in government sectors, banned from Muslim schools, had to live in closed quarters and were forced to wear colored ribbons to indicate they were non Muslims. Jews had to wear yellow ribbons (Vasleh Johudaneh); a practice that persisted till the end of the 19th century in Iran.

Iran being part of the Greater Muslim Empire was subjected to the same rules. Since non-Muslims were forced out of the government institutions, they went into trade and banking. A wealthy class of Jewish merchants emerged with cash but little political influence. Later on

the money was used by some wealthy Jews throughout the Empire to finance the Caliphs's courts and wars, especially against the Crusaders. Exilarch still remained the vehicle through which Jewish affairs were regulated. The Muslim authorities appointed this figure. Muslim treatment of the religious minorities varied in accordance with the policies of the caliphs and attitudes of different governors. While the Umayyad governor of Iran Hajjaj was ruthless and extremely biased others were more lenient and did not follow all the discriminatory rules. There were many Christian, Zoroastrian and Jewish Philosophers, physicians, scientists, engineers, musicians and court administrators in the first century of the Muslim Empire. Later on they all gradually convert or were forced out of government services. The coming of Abbasid improved the position of dhimmi for a while especially during the reign of Al Mansur. He was a devoted follower of the sciences and supported the great translation movement of the 8th century A.D. initiated by the Syriac, Greek, Jews and Persians to preserve the ancient knowledge, the movement started in Syria and flourished in Baghdad. Scientists and intellectuals from all over got together and thousands of books were translated into Arabic from Greek, Hebrew, Persian and other languages. Iranian Jews were writing dari (new Persian) in Hebrew characters, the same way Christians used Syriac script to write Persian.

Jewish court bankers (Jahabidha) are found at the courts of the Buyids, the Ghaznavids, and the Seljuk Sultans. Malik-Shah Seljuk contracted the farming of his Basra properties to a wealthy Jew named Ibn Allan for 150,000 dinars. The influential politician and educator, Nizam al-Mulk in his famous book Siasat Nameh rejects the employment of dhimmi in governmental services and at the same time provided refuge for his Jewish friend Ibn Allan who was eventually drowned as ordered by the Sultan. Under the Seljuk dhimmis were still segregated in their quarters, paid jizya and wore marked garments. They appointed their own religious officials subject to approval by the Muslim authorities. The Jews were largely occupied in trade and commerce. The Jewish traveler Benjamin of Tuleda large Jewish and Christian communities in many of the larger cities. He visited the area after the death of

Sultan Sanjar (1157) and mentions Jewish communities in Hamadan, Esfahan, Nihavand, Shiraz, Nishapur and Baghdad. On the whole there appears to have been little discrimination against the dhimmis other than the usual restrictions. In one incident a prominent Jew, Abu Sad Samha successfully made a claim against Abu Shuja the Minister responsible for dhimmis. He claimed Abu Shuja had failed to protect the Jews and managed to get the Minister sacked. Samha worked for Malik Shah and was a friend of Nizam al-Mulk. At the same time Malik Shah in a new decree made it obligatory for the dhimmis to wear

distinguishing marks on their cloths. Such orders were issued from time to time which indicates that these restrictions were not permanently enforced. However the Jewish clans who supported the Islamic movement were gravely punished and massacres took place in the Zagros and Luristan regions.

The Mongol dynasties were a lot more tolerant to the religious minorities. Under the Mongol leader, Hulagu (1258 AD), the concept of the dhimmi and the division between "believers" and "non believers" were abolished. Once again non-Muslims were employed in the government institutions. For the first time a substantial Judeo-Persian literature emerges and jizya ceased to exist for a while. It was restored and quickly abolished by Ghazan and reintroduced by Oljeitu and this time for good. The Mongol Emperor Arghun appointed Jewish physician Sa'd al-Daula of Abhar as his Prime Minister. The act alienated the Muslim population and created resentment. The Minister was executed in 1291 and the Jewish quarters were savagely ransacked in Tabriz and Baghdad. Rahid al-Din Fazhl Allah Hamadani was another famous physician and historian from Jewish background who served the Il-Khan Oljeitu. He is known as the greatest Minister of this dynasty and wrote the famous history of the Mongols from the beginning to the time of Ghazan Khan. He was also put to death in 1318. His famous library of 60,000 books was ransacked and the suburban area in Tabriz, Rub-i Rashidi build by him was looted. His severed head was taken to Tabriz and carried out about the town with cries of; "this is the head of the Jew who abused the name of God; may God's curse be upon him". In 1399 his remains were exhumed and reburied in a Jewish cemetery. Rashid al-Din is credited with a major administrative and tax reform while serving as a Minister and is known as the most important historian of his time.

The next major change comes with the Safavid Dynasty in 16th century. Shiism is introduced as the state religion. A religious hierarchy is established with unlimited power and influence in every sphere of life. The concept of "ritual pollution" (najes) of the non-Muslims is introduced. Suffering and persecution of all religious groups particularly the Sunnis becomes a norm (this period is one of the worst with respect to human rights in Iran).

Jewish chronicles are full of accounts of massacre, forced conversion into Islam and mistreatment. New institutions are created; nasi became the head of the Jewish

also with many ethnic, linguistic and religious groups in larger towns and cities. There is no indication they were forced to live in closed Jewish quarters (Ghettos), as was the case in Islamic times.

They are mentioned as physicians, scholars and philosophers. They taught at famous Iranian universities amongst other Christian, Indian, Roman, Greek and Persian scholars. Jewish physicians along with Christians ran the famous Medical school Jundishapur for decades. Several members of the famous Christian families of Bukhtyishu and Masuya were involved in this school and had many Jewish assistants. Hunain b. Ishaq is the most famous Jewish physician of the early Islamic period. His family served at Jundishapur and he is credited with the best translations of Hippocratic corpus into Arabic at the time of Caliph al-Mutazid.

The conquest of Islam in seventh century put an end to freedom of religion through out the area. All polytheistic and pagan religions were banned all together with all the other Near and Far Eastern religions. Islam does not recognize these as true religions. All major and minor deities were eliminated as false gods. The house of Kaba contained 110 such deities alone, all were banished. The followers of all these religions became 'kofar' and were given the choice to either convert or die.

Allah a term used by local Christian tribes, meaning god, became the only sovereign god, the almighty. Islam was the last and the most superior of all religions and Muslim males were made superior to all others including Muslim females. Christianity and Judaism were accepted as the only other true religions and their holy scripts were accepted as such. However despite a large number of Christian and Jewish tribes in Arabia, their freedom was substantially restricted and their legal status lowered.

They were given the right to practice their religion if they paid a discriminatory religious poll tax called 'jizya'. In Quran, these people are called dhimmis (ahle zimmech); later Zoroastrians of Iran were included as well.

Quran prohibits Muslims from becoming friends with Christians and Jews and calls the later liars, dishonest and violent. With Christians they are forbidden from any participation in building Mosques. Mixed marriages were banned for Muslim women. While Muslims could not become slaves, all others were subjected to slavery as purchased slaves or war booty. Later on Christians and Jew were banned from riding horses while carrying arms and could not increase their numbers through conversion of others. They were segregated and their houses should have not exceeded those of the Muslims in height (the Jewish quarter in Kerman is the best example).

Courts of 'Shariat' became the only legal vessel and Quran gave Muslim males superior legal status. For instance if a Jew or a Christian kills a Muslim, there is both "Ghesas" (Physical punishment) and 'Dyeh' (Monetary compensation). If a Muslim kills a Jew or a Christian, there is no ghesas and they only pay dyeh, which is half of what the Jew or the Christian has to pay. There is no punishment for killing kofar (non-believers) or



Sculpture of Cyrus, Pasargadae

mortad (converters from Islam into other fait'is).

In short all except the Muslim males became second class citizens (dhimmis). 'Convenant' of Ummar' when Jerusalem was conquered made religious discrimination an institution. Ummar believed Arabia should be purely Muslim and Arab. The large Christian and Jewish communities of Arabia mainly in Najran, Khaybar, Hijaz and Medina were expelled to the conquered territories and their properties confiscated. His bias, brutality and discriminatory actions contributed to his assassination by a Persian slave.

The situation is worsening by the time of Harun Al Rashid in eight-century AD. The overwhelming of the area at the time was Christian, Zoroastrian and Jewish. Their houses of worship were destroyed, they could not build any new ones and jizya was increased substantially. Payment of the jizya was furthermore to be accompanied by signs of

goddesses". At times Jews and other groups under Persians were mistreated and rebellions were put down. There is no evidence that such actions were based on race or religion. Persian kings were ruthless and firm with all rebellions including the ones by the Persian Satraps and members of the Royal household.

The biblical texts have valuable information with respect to the Jews in Achaemenian times. Persian conquest is greeted with enthusiasm and Persians are praised and mentioned in the books of Daniel, Ezra and Ezekiel. The Book of Esther tells of the fate of the Jewish Diaspora under Xerxes. Esther the niece of Mordecai, an assistant to the Persian king, takes the place of Queen Ahashwerosh, who is banned, from the palace by the King's order. The Jewish population of Susa is not liked by some, the King is persuaded to order their total eradication. Esther intervenes with several Persian noblemen who pretend to be Jews. The decree is reversed and all are saved. Though the account is not supported by historical evidence, the writer is very accurate in his description of the Persian court life and costumes. This occasion is still celebrated by all Jews in the Pourim Festival.

After the collapse of Achaemenian Empire, the later dynasties, i.e. Selucids and Parthians followed the same policies. Persian, Aramaeans, Babylonian, Greek, Christian and Jewish temples were present in all the major cities. The Jewish chronicles mention the Parthian period as one of the best in their history. Centers of Jewish life in the Parthian Empire were situated in Mesopotamia in Nisibis and Nehardea. Jewish chronicles state that they enjoyed a long period of peace and maintained close and positive contacts with the reigning dynasty. This is proved among other things, by the participation of the Jews in the rebellions against Trajan (the Roman Emperor) in Mesopotamia (116 AD). In addition, the Jews took an active part in organizing the silk trade, an advantage they owed to the evident support of the kings.

No later than in the second century AD, a representative of Davidic origin called 'exilarch' represented the Jewish minority at court and also carried out functions of a political-administrative nature. Religious persecution of Jewish rebels in Palestine by the Romans in 135 AD, also brought many Jewish refugees into the Parthian empire. Philo and Flavius Josephus the famed Roman historians have documented the relations between Jews and Parthians.

On the whole, religious conformity was not demanded as a mean to safeguard the reign. The ruling principle was always the advancement of reliable groups and communities and the punishment of disloyal one. The Jewish communities proved to be loyal and reliable and as a result experienced a time of unprecedented prosperity and cultural-religious creativity.

The reign of the Sasanid Dynasty from 205 AD to the conquest of Muslims in 651 AD, is full of contradictory and extreme policies with respect to the treatment of religious minorities. For the first time there is systematic

oppression of different religious groups. In his inscriptions, the 'priest' Kidir (the chief Mobad) states that thanks to his efforts under King Bahram II (276-293), Zoroastrianism was promoted in the empire and other religious communities were persecuted. In one part of the inscription he declares: "The false doctrines of Ahriman and of the idols suffered great blows and lost credibility. The Jews (Yahud), Buddhists (Shaman), Hindus (Brahman), Nazarenes (Nasara), Christians (Kristiyan), Baptists (Makdag) and Manichaeans (Zandik) were smashed in the empire, their idols destroyed, and the habitations of the idols annihilated and turned into abodes and seats of the gods". Historical records are not very clear with respect to the Jewish persecution at this time. Though we know a lot about the Christian, Manichean and Mazdaean persecutions, we hear nothing about the persecution in the Jewish records until the fifth century. The Jewish centers in Mesopotamia at this time were not as significant to the political processes as the Christians, Manichaeans or Mazdakites.

There is a phase of uncertainty and repression under Ardeshir, the first Sasanid king. Jews having had excellent relations with the Parthians were suspected to be collaborators with the deposed dynasty and their movement was restricted. Under Shapur I, the rabbis and the Jewish representative at the court (exilarch) came to an understanding, by which the Jews were granted more freedom of movement and the Sasanid could count on their compliance with taxing and general legal prescriptions. Shapur's antagonism against the ruler of Palmyra (in Syria), who had destroyed the Jewish center of Nehardea when he invaded Babylonia, helped the situation and eased the tension between Shapur and his Jewish subjects.

In the wars between Rome and Shapur II, the Jews unlike Christians were decidedly loyal to the Persian king, with the exception of a few messianic groups. The later massive repression of the Jews under Yazdgird II, Peroz and Kavad was a result of political actions by such messianic groups, who anticipated the imminent arrival of a new Messiah on the 400 anniversary of the destruction of the temple in Jerusalem.

Iranian sources mention attacks by the Jews of Esfahan on the City's Magi. Later persecutions were also politically motivated. Khosrow's general Mahbad killed the Jewish followers of the pretender to the throne, Bahram Chobin. A further messianic revolt in Babylonia was ruthlessly put down in 640. At the beginning of the seventh century, the Jews watched the Sassanian offensive against Byzantium with great expectancy and joyfully welcomed the conquest of Jerusalem. At the same time Christians were massacred in great numbers. Little is known about the number of the Jewish inhabitants in the Sassanian Empire, but it must have been quite considerable, especially in Babylonia. By far the majority of Jews made their living by farming, although handicraft and trade also played a part. They lived predominantly in villages, but

of self-administration, in whose affairs the Persians did not intervene. Gradually, the high priest became the governor of Judah.

Semi autonomous temple communities were not exclusive to the Jews. They existed throughout the Persian Empire. Cyprus, Cilicia, Lycia and other Phoenician cities and principalities in Asia Minor had their own local rulers. Even such remote tribes as the Arabs, Colchians, Ethiopians, Sakai, etc were governed by their own local chiefs. All kept their religion and gods with little interference from the Achaemenian administration.

Persians occupied the highest position in the state apparatus. At the same time they extensively utilized cultural, legal and administrative traditions of the conquered nations. In the Murashu family documents (present-day Iraq, ancient Babylonian) of the 23 high royal officers, only eight have Iranian names. Various ethnic and religious minorities followed their own legal code in personal matters such as marriage and family law. For example Jewish settlers of Elephantine (Egypt) under Persian administration remained monogamous and the husbands did not have the right to take a second wife. Monetary and property disputes were settled and decided by the special "court of the Jews". The conquered people were also given land allotments in exchange for taxes and military service. Among these settlers were all groups such as Babylonians, Arameans, Jews, Indians and Sakai, etc. In Susa itself, besides the local population and the Persians, there were large number of Babylonians, Egyptians, Jews and Greeks.

There were no restrictions with respect to religious freedom and practices. Hundreds of objects regarded sacred by various ethnic and religious groups are discovered both in Susa and Persepolis. In the Fortification texts discovered at Persepolis many foreign deities are mentioned. These cults and their priests received rations and wages for maintenance.

A priest serving the Elamite god Humban receives 4 marris of beer, of which two were for the Akkadian god Adad. In 500 BC, the priest Ururu, having received 80 bar of grain from the storehouse, exchanged it for eight yearling sheep, of which two were used for sacrifices to the god Adad. The Persian religion was against offering of livestock for sacrifices and Zoroaster banned the practice, however others were not prevented from practicing such rituals. The Elamite god Humban is mentioned more frequently in the texts than other foreign gods. As evident from the Fortification texts, both Elamite and Persian priests served this deity. Cambyses (Cyrus' son and successor) frequently expresses his respect for all things sacred. He worshipped Egyptian gods and goddess and patronized the Elephantine temple of the Jews. In a mosaic in British Museum, Darius is crowning himself in Egypt, in the name of Egyptian gods, dressed as an Egyptian Pharaoh.

Marriage contracts testify to mixed marriages amongst all groups including Jews. The practice was so common that the Jewish governors Ezra and Nehemiah objected it. They clamped down on these marriages and punished Jews who would marry outside the religion. Many documents, texts and contracts mention Jewish names engaged in trade, disputes or as property owners.

In the fifth century BC, in Nippur documents, 100 such Jewish families are identified. They are land owners, tradesmen or were in the royal service. For instance a certain Hannani, the son of Minnahhin, occupied the post of supervisor over the king's poultry". The Jew Nehemiah was a confidant of Artaxerxes I, occupying the important post of royal cupbearer in the civil service hierarchy.

Jews often appear also as contracting parties and witnesses. One Elephantine papyri mention an Iranian, Choresmian Dargamana, the son of Harshina, who served in the Elephantine garrison in the detachment of the Persian Artabana.

He owned his own house and made claims to some plot of land. Dargamana complained to the judges that a certain Jew from the detachment of the Iranian Varyazata had occupied the field unlawfully. In the court the defendant sworn by the god Yahu (Yahweh) that Dargamana himself has transferred to him the lot in question, the plaintiff gave up his claim.

In another document, the Carpien Bugazusht, the son of the Persian Bazu, sold a house to a Jew. This house was located beside the house of another Persian, Shatibar. Various documents show, Egyptian, Aramaeans, Jews and Phoenicians entered into joint business deals, contracted mixed marriages, adopted each other's customs and worshipped not only their own god, but also the gods of the aliens who lived in one city or another.

In short, freedom of religion, movement, occupation and marriage were guaranteed under the Achaemenian. Such tolerance is not strange or unusual since the ancient religious including Judaism prior to Ezra and Nehemiah were not dogmatic and intolerant to other beliefs. In the ancient Near Eastern religions there is a complete absence of the concept of the false faith or any form of heresy. Nor there seems to be any notion of racial hatred or any feeling of the superiority of one people over another.

Nations conquered would be treated as such, not because of their ethnic make up or religion. Even captive Jews brought into Babylon by Nebuchadnezzar II, retained their faith in Yahweh and practiced their rituals and proposed economically. Zoroastrianism was also geared to tolerance, for it made a place for foreign gods as helpers of Ahura Mazda. One Aramaic inscription of the time speaks of a marriage between the Babylonian god Bel and the Iranian goddess Dayna-Mazdayasnish. In this document Bel appeals to his spouse with the words: "You are my sister; you are very wise and more beautiful than the other



Cylinder of Cyrus

History of

I r a n i a n J e w s

From: Mazda Pub.

Iranian Jews are amongst the oldest inhabitants of the country. The origin of Jewish Diaspora in Persia is closely connected with various events in Israel's ancient history. At the time of the Assyrian king, Tiglath-pileser III (727 BC) thousands of Jews were deported from Israel and forced to settle in Media. According to the annals of another Assyrian king,

Sargon II, in 721 BC, Jewish inhabitants of Ashdod and Samaria in present day Israel were resettled in Media After their failed attempt against Assyrian dominance. The records indicate that 27,290 Jews were forced to settle in Ecbatana (Hamadan) and Susa in South West Persia. These settlers are referred to as one of the 'Ten Lost Tribes of Israel' in biblical records.

The next wave of the Jewish

settlers arrived to escape persecution from the Assyrian king Nabuchadadnezzar II. Many were settled in Esfahan around 680 BC. The conquest of Babylon by Cyrus the Great the founder of Achaemenian Empire also brought many Jews into the country. In 539 BC, Cyrus the Great entered Babylon with little resistance. The temple of Marduk their major deity was restored and Cyrus crowned himself in the name of Marduk. The Jewish exiles in Babylon were permitted to go home and reconstruct the temple of Jerusalem and some chose to immigrate to Persia. The restoration was confirmed by Darius the Great and commenced at the time of Artaxerxes I. Under Darius around 30,000 Jews left Babylon to start work on the temple.

Iranian Jews in Tehran

The mild treatment Achaemenian accorded their conquered subjects was part of the Imperial doctrine. The policies of the central administration encouraged autonomy in internal affairs with little intervention from the Persians. For instance, the Satrap (Governor General) of Judah, which constituted the fifth Satrapy, had his own local governor in Samaria with the right of supervision over the deputy in Judah.

From 516 BC, there was no Persian deputy in Judah. At first Shabazzar from the ancient Davidic House was the regional leader in Jerusalem. He was followed by Zerubbabel another Jewish aristocrat. In the fifth to fourth century BC, the rulers of Judah were also appointed among the local residents. Seals used by the ruler of Judah in the fifth century BC identify him as Yehoazar. In 458 BC, the Jew Ezra is appointed the deputy of Judah. The same Ezra had served up to this time as a scribe in the central administration in Susa, the Capital of the Persian Empire.

Correspondence left by Ezra and his successor Nehemiah, who likewise had been in Susa prior to this, indicates a strong Jewish community, united around the local temple and headed by the high priest. This community had its own organs

great deal of money involved insurance. In the U.S, insurance is regulated by the states, not the Federal Government.

I had done complicated international insurance work, and had developed a name for myself in the Jewish community, so Senator D'Amato sought me out and asked me for 50 hours – just 50 hours – of free legal services. I accepted his offer, and 1,500 hours later, we had written the laws in New York and worked closely with California and Florida. It was odd – I was special counsel to the Senate even though I'd only been a lawyer for five years. As a result, I became extremely involved in three or four of the Holocaust cases and made a lot of friends on the Democratic side as well. That's how I wound up representing the Jewish Community of Austria.

Is this how you came into the Bush Administration?

Yes. After Bush won, I was interested in coming into the administration, I had a good job in a good law firm, and I was traveling the world 7-8 times a year. On the personal side, I was, without charge, serving as general counsel for four not-for-profits, I felt I was doing a lot of very good work, and I wasn't so anxious to leave my day job. I waited a year and a half, but then I was presented with a great opportunity. The American dream is not getting rich – money is wonderful, don't get me wrong – but the American Dream is being your own boss, controlling your own destiny, and I had an opportunity to come help people live the American dream, to own their own businesses.

It was a great challenge as well, at 33 to manage 400 people in 70 offices, help oversee a loan portfolio worth about \$125 billion, a venture capital portfolio of \$25 billion dollars, and to help people with disasters. For example, with the World Trade Center, if your house got destroyed on 9/11, we would give you the loan to rebuild the house.

How does it feel to have achieved so much at such a young age?

Compared to the people who read this magazine, I have done little, but it's

been great. I get an interesting perspective because people do not expect me to be the General Counsel, so I learn a lot. The gentleman who had the job before me had been a judge -- not a lawyer, but a judge for 28 years. The gentleman who had the job before him had been Clinton's roommate.

When I got into government, my main goal was, above all, to protect the integrity of the system. The President had run on integrity and we felt that our position was to do the right thing. We are sort of like the bank of the United States. We are retail. Regular everyday people come to us and our resource partners for loans ranging from \$5,000 to \$5.0 million. We lend money in every single corner of the United States. It is a careful balance - you don't want to waste tax payers' money, but at the same time you want to help people live their dreams.

Like I said before, we are about the American Dream -- being your own boss, controlling your own destiny -- and that is one thing I think our community is wonderful about. Persians are good at almost everything, but one thing they are not good at is working for other people. They don't know how to do it, and that's why I think America is such a wonderful place. What we want to do is make sure that America remains a place -- it sounds so lofty sometimes but this really is the nitty-gritty of what we do -- where people who want to control their own destiny, who really want to be free, are free. Voting is one aspect, but another aspect of being free is controlling your day-to-day life-schedule, how much money you feel you need to earn, your time, and that's what we love about it.

And as a last question what is your plan for the future?

To spend more time with my community and here in sunny Los Angeles. Beyond that, the sky is the limit.



The Society of Young Philanthropists

Taps into a younger demographic to create social awareness and donate to charitable causes with their first annual charity-fundraiser

The Society of Young Philanthropists announces its society debut with its first annual charity-fundraiser on Saturday, May 14, 2005 to benefit three Jewish causes in celebration of Israel's Independence Day. The evening gala will include sponsored food and drink, live entertainment and raffle prizes. Tickets are available for \$150 minimum donation and proceeds will benefit three causes related to emergency relief, education, and rehabilitation.

"It is so exciting to see an organization that not only benefits the youth but is also created by the youth," said founder and SYP president Elishia Shokrian. "The other charities we've formed alliances which have been so impressed by the motivation and determination of these young adults. We hope that these are the people who will go on to make a significant difference in the world."

The Society of Young Philanthropists is a non-profit, public benefit organization. It is a platform designed to raise awareness.

For more information regarding The Society of Young Philanthropists, or to make a donation, visit <http://www.philanthropysociety.org>

An Interview with

David Arash Javdan

General Counsel of
Small Business Administration

By: Afra

David Arash Javdan is a former General Counsel of the Iranian American Jewish Federation and of AIPAC in the Northeastern United States. Prior coming into government in 2002, Mr. Javdan practiced law at the prominent international Wall Street law firm of Stroock & Stroock & Lavan, where he focused on financial institutions work. While at Stroock, he represented The Austrian Jewish community with respect to Holocaust restitution matters. In this capacity he led negotiations with the U.S. State Department and Austrian Ministry of Foreign Affairs and participated in international litigation. He also served as pro bono counsel to the New York State Senate where he drafted the nation's first insurance laws allowing individuals and small businesses to seek restitution of property converted during the Nazi era.

Mr. Javdan also helped found and serves as pro bono counsel to a number of charitable organizations, including the JED Foundation, a national organization dedicated to helping prevent suicide among college students and the Iranian American Jewish Federation. As General Counsel of SBA, Mr. Javdan, manages over 300 legal professionals located in 70 offices, which help manage a loan portfolio of approximately \$125 billion and venture capital assets of approximately \$26 billion. The informal viewpoints expressed below are his and his alone, and do not reflect any government viewpoint or policy.

If you could, please start off by telling us about yourself?

I grew up in upstate New York. My father, who now lives in Los Angeles, is a self-made physician and businessman. We grew up really seeing America. We first moved to Pittsburgh, PA and then lived in a few different places. My brother was born in Youngstown, Ohio, and my sister was born in Middletown, New York. I went to College and Law School in New York City.

When everything started happening in Iran, I was actually visiting Iran right before the Shah fell. We used to go back every year, and while we were there for my uncle's wedding, we almost got stuck in Iran, which was a very interesting, educational experience. That was sort of how we first learned about the importance in a democracy of having your voice heard – because people needed to come to the United States.

When you became involved, what drew you to the Republican Party?

Well, that is a choice each person needs to make for him or herself. What is most important is that people become involved. My family's experience bringing people to the United States shaped it for me.

Whenever people used the term *pogrom*, people thought of Russia – they didn't really think of what was going on in Iran. There were a lot of people, on both sides of the aisle, who were very sympathetic and wonderful who wanted to do the right thing. However, when my parents went to a certain Congressman, they felt very bad for what we were going through, but their attitude was, "well, there are a lot of other problems in the world too and we have to treat everyone equally." We were trying to say, "Yeah, yeah, yeah but our people are being killed right now. They just executed a very prominent member of

our community." We went to a Congressman, Benjamin Gilman, a New York Republican who was then, I believe, the Co-Chairman of the Ad Hoc Committee on Soviet Jewry, and he wasn't so nice. He was very tough with us, but that was because he was about actions not words. He knew there would be consequences for his actions. This was also difficult because at the time, he may have been the only Republican Jewish Congressman. Once we convinced him that these things were happening, he did whatever it took. He didn't care about niceties, he said, "Look, people are dying, we have to get people out" and he was incredible.

And, for me that's the difference. I don't think the hopes and dreams of Republicans and Democrats are really all that different. It's about results. Again and again I have seen that Republican philosophy is about reality, about execution – i.e., getting the job done. It is about respecting the rights of the individual as individual human beings, not as some large group. It is about empowering the individual and limiting the role of government. We seek to make it easier to work for yourself – rather than creating more regulations to make working for other people easier and working for yourself harder.

It was through our involvement with bringing people in from Iran – 250 people must have lived with us for some short period of time or another – that as I grew older, I became involved in human rights and Jewish communal organizations such as AIPAC. Eventually, I formed my own Pro-Israel group and later became the General Counsel of the Iranian American Jewish Federation of New York. I think that involvement is critical, particularly for immigrants.

You helped to negotiate Holocaust restitution settlements with the Government of Austria. How did that come about?

U.S. Senator Alfonse D'Amato came to a senior partner at my firm asking for help. He had become a leader in Holocaust-restitution issues through his involvement in the Senate Banking Committee, but had realized that a

A Lesson in Happiness

By: Rabbi Jonathan Sacks

What is happiness? Over the long course of civilization, it has proved as hard to define as to achieve. Aristotle called it an activity of the soul in accordance with virtue. Bentham defined it as the balance of pleasure over pain. Our culture tends to define it as a new car, an exotic holiday, or the latest suit from this year's designer. A car bumper sticker in the United States proclaims, "The guy with the most toys when he dies wins." The way we define happiness tells us who are and in what kind of culture we live.

The greatest lessons in happiness I ever learned came from funerals. As a rabbi I often had to officiate at them, and I hated them. They were distressing moments and they never got any easier. Nothing wears away the raw edge of grief and there is little you can say to a family in the shock of bereavement to ease the pain. Yet nothing taught me more about the meaning of a life.

In my address I had to paint a portrait, one that was true to the person who had died, but one that also summed up what he or she meant to the people who were closest. Talking to the relatives before the funeral, I would begin to see the contours of a life, the things a person had done that made a difference. Usually it meant being a good husband or wife and a caring parent. It meant doing good to others, preferably quietly, unostentatiously, without expectation of recognition or reward. The people who were mourned were not the richest, or the most famous, or the most successful. They were people who enhanced the lives of others. They were kind. They were loving. They had a sense of their responsibilities. When they could, they gave to charitable causes. If they

could not give money, they gave time. They were loyal friends and committed members of communities. They were people you could count on. Shakespeare's Mark Antony was wrong: the good we do lives after us. For most of us, it is the most important thing that we leave behind.

A tribute at a funeral was invariably more than the story of a life. It was an evocation of a world of values, the values that made families and communities what they were. I learned more from those occasions than I did from many courses of moral philosophy. This was ethics at the cutting edge. A funeral was more than a family burying its dead. It was an affirmation of life and the values that give it purpose and grant us as much of eternity as we will know on earth.

I learned from those occasions that happiness is the ability to look back on a life and say: I lived for certain values. I acted on them and was willing to make sacrifices for them. I was part of a family, embracing it and being embraced by it in return. I was a good neighbor,

ready to help when help was needed. I was part of a community, honoring its traditions, participating in its life, sharing its obligations. It is these things that make up happiness in this uncertain world. Taken together, they make us see what is at risk in our present culture.

No one ever asked me to say of someone that they dressed well, lived extravagantly, took fabulous holidays, drove an expensive car or had a good time. I never heard anyone praised for being too busy at work to find time for their children. Our ordinary, instinctive sense of happiness is saner and more humane than the story told by the media and the advertising columns. It suggests that happiness is not the pursuit of pleasure or the satisfaction of desire. Instead, it is inseparable from living well. It is a moral concept, and it is made in those places where morality matters - the family, the congregation, the community - where we are valued not for what we earn, or what we can buy, or the way we cast our vote, but simply for what we are and what we do.

Israel's Economy Looking up and Out

Israel's industrial exports added up to 30 billion dollars in the year 2004 - an increase of nearly 20% over the year 2003.

Last year's exports increase over the year 2002 stood at only 6.2%, while in 2002, it decreased by 2.5% compared to 2001.

More than a fifth of the exports in 2004 were of polished diamonds, exports of which increased in 2004 by 12.8%, to a total of \$6.4 billion.

Hi-tech exports represented an even bigger share of Israeli exports - almost \$11 billion worth, a jump of 21.7% over the year before.

Exports of electronic communications equipment jumped at a rate of 20.3%, to 2.874 billion, following a decline over the past three years.

Electronic components exports increased in 2004 by 12.1%, reaching a level of \$1.7 billion, following a decline in 2003 and a very steep decline in 2002.

Other areas of hi-tech export that increased were medical equipment, medicines, office software, and, to a moderate extent, aircraft. Chemicals - up 24.4%. Electric motors and equipments - 2.5%. Plastics and rubber -17.2%. Metal products - 28%. Quarry exports - up 28.7%, to \$627 million.

Textiles and clothing exports rose 10.2% to almost \$1.1 billion. Food exports continued to rise, for the fourth year in a row, and stands now at \$600 million - up 17.1% since last year.

Israel's exports to Europe rose by 18% since 2003. To other countries: Ireland - up 62%; Switzerland - 55%; Croatia - 126%; Turkey - 82%; Uzbekistan - 51%; Russia - 44%; Taiwan - 95%; Hong Kong - 28%.

The Greeks?
 Alexander of Macedonia?
 The Romans?
 Does anyone today speak Latin?
 The Third Reich?
 Anyone heard any news about it lately?
 And look at us,
 The Nation from the Bible,
 From slavery in Egypt
 We are still here,
 Speaking the same language!!
 Right here, right now.
 The Arabs don't know it yet,
 But, they will learn that there is one God.
 As long as we keep our identity,
 We are eternal.
 So, sorry for not worrying,
 Not bitching,
 Not crying,
 Not being scared.
 Things are O.K. here.
 They surely can be better,
 But still:
 Don't fall for the media junk,
 They won't tell you
 That there are
 Festivals going on,
 That people keep on living,
 That people are going out,
 That people are seeing friends.
 Yes, our morale is low,
 So what?
 It's only because we weep for our dead
 While they enjoy the blood.
 This is the same reason why,
 We will win, after all.
 You can forward this e-mail
 If you choose.
 To the whole Jewish community,
 And to people throughout the world.
 They are part of our strength.
 It might help some of them
 To keep their heads up high.
 Tell them
 That there is nothing to worry about.
 Tell them to think BIG, and
 To see the whole picture.
 "See You Next Year in Jerusalem."
 Dear Friends:
 Send this letter to as many people as you can.
 The Truth is the best means to counter misinformation.

Generations

Young Iranian American Jewish Federation

Dear Friends,

The Young Leadership Committee of the Iranian American Jewish Federation is encouraging young professionals in their 20s and 30s to get involved with the IAJF. As young professionals, you are the future of the Iranian American Jewish Community and your help is needed!

It is the younger generation of Iranian Jews who will be the leaders of our community and look after the many needs and concerns of our community. What better way to generate new ideas and address the ever increasing needs of Iranian Jews throughout the world, many of which can only be recognized by the new generation, than by becoming involved with the organization that deals with these issues on a daily basis, the Iranian American Jewish Federation?

If you have always wanted to give back to the community, but didn't know how, here is your chance. We are looking for volunteers to assist in various areas, such as writing articles for Shofar, planning and coordinating lectures/events, leading projects, recruiting and many more.

If you have something to say, but need a forum to say it in, join us. We are here to listen and make a difference by taking actions!

If you are interested in getting involved or need further information, please contact the IAJF office at 323/654-4700 or email us at generations_yiajf@yahoo.com.

We look forward in hearing from you.

Best regards,

Young Leadership Committee

Iranian American Jewish Federation



Neman Hall Features:

Exquisite Ballroom with seating for 450 guests
 Kosher Kitchen Facilities
 (Outside Caterers Accepted)
 Large Dance Floor
 Sanctuary and Chuppah Area
 Private Bridal Room
 Bedekn and Tish Area Available
 Valet Parking Service

For Viewing of Venue Please Contact
Irma Smith
Direct Line: (323) 656-2142



What it means to be a Jew

From: An Israeli woman

I am not the least afraid to go any place;
By bus or to a mall.
I didn't change or stop doing anything
I used to do before this mess began!
People tend to forget that twice the casualties
From terror get killed on the roads!
More people still die
From heart attack, cancer,
And other things,
They just don't show them on TV.
Don't misunderstand me,
There is a war going on,
It's not pleasant,
But, lets face it:
WE HAVE NEVER BEEN BETTER OFF!!!!
It's only TV and the media
That make people think
That the end of the world is coming.
Only 60 years ago,
They were leading Jews to their death
Like sheep to the slaughter!
No Country, No Army. 55 years ago!!
Seven Arab countries declared war
On the small Jewish State,
Only a few hours old!!
We were then 650,000 Jews!
Against the rest of the Arab world!
No IDF [Israel Defense Force].
No mighty Air Force,
Just tough people
With nowhere to go.
Lebanon, Syria, Iraq, Jordan, Egypt,

Libya, Saudi Arabia, attacked all at once.
The county the UN "gave us"
Was 65% desert.
The country started from scratch!
35 years ago!! We fought
The three strongest armies in the Middle East,
And wiped them out in six days.
We fought against
Different coalitions of Arab countries,
With modern armies,
And masses of Soviet Russian weapons,
And we still won!!!
We have today
A country,
An army,
A strong Air Force,
A Hi-Tech Economy, exporting millions.
Intel - Microsoft - IBM develop their stuff here
Our doctors win world prizes
For medical developments.
We made the desert flourish
Selling oranges and vegetables to the world.
Israel has sent its own satellite into Space!!
Three satellites all together!!
We sit proudly,
With the US, with 250 million people,
With Russia, with 200 million people,
With China, with 1.1 billion people,
With the Europeans -- France, England, Germany,

with 350 million people,
The only countries in the world
To shoot something into space!!
Israel is today
In the world nuclear power family
With the US, Russia, China, India, France, and England.
[We don't admit it, but every one knows...]
To think that only 60 years ago,
We were led,
Shameful,
With no hope,
To our death!!
We crawled out of the burning ashes of Europe,
We won our wars here with less than nothing in ur hands,
We built and "empire" out of nothing.
Who the hell is Mr. Arafat
To make me scared?
To make me be terrified?
You make me laugh!
Passover was celebrated;
Let's not forget what the story is all about.
We overcame Pharaoh,
We overcame the Greeks,
We overcame the Romans,
We overcame the Inquisition in Spain,
We overcame the Pogroms in Russia,
We overcame Hitler,
We overcame the Germans,
We overcame the Holocaust,
We overcame the armies of the seven Arab countries,
We overcame Saddam.
Take it easy, folks,
We will overcome
The present enemies too.
No matter
Which part of human history you try!
Think of it,
For us,
The Jewish people,
Our situation has never been better!!!
So,
Let's lift our heads high,
Let's remember:
Any nation or culture
That tried to mess around with us
Was destroyed - while we kept going!!!
Egypt?
Anyone knows where their empire disappeared to?



سالن نعمان
در فدراسیون یهودیان ایرانی

با گنجایش ۴۵۰ نفر
مکانی استثنائی و با شکوه
برای برگزاری مراسم و جشن های شما

For Viewing of Venue Please Contact

Irma Smith

Direct Line: (323) 656-2142

Iranian American Jewish Center

1317 N. Crescent Heights Blvd.,
Los Angeles, CA 90046

برای کسب اطلاعات بیشتر با خانم ایرما اسمیت
تماس حاصل فرمائید .

(۳۲۳) ۶۵۶-۲۱۴۲




DAVID ORGELL

David Orgell
320 North Rodeo Drive
Beverly Hills, CA 90210
800-367-4355

**Iranian American
Jewish Federation**
1317 N. Crescent Heights Bl.,
Los Angeles, CA 90046

Change Service Requested

Non-Profit Org.
US Postage
PAID
Van Nuys, CA
Permit No. 1344